جایگاه مناطق اطراف دریای خزر

در تاریخ جهان اسلام

تألیف

واسیلی ولادیمیر وویچ بارتولد

ترجمه

لیلا رُبن‌شه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام

تالیف

واسیلی ولادیمیر وویچ بارتولد

ترجمه

لیلا رُبن شه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۷۵

این اثر ترجمه‌ای است از مدخل:
Место прикаспийских областей в истории Мусульманского мира
نوشته B. B. Бартольд از کتاب:
Академик В.В.Бартольд, сочинения, 2, часть 1, изд - во восточной литературы, Москва, 1963

بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، ۱۸۶۹ ـ ۱۹۳۰.
Bartold, Vasilli Vladimirovich
جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام / تألیف واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد؛ ترجمه لیلا ربن‌شه؛ ویراستار عنایت‌ا... رضا. ـ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
سیزده، ۱۹۲ ص.
ISBN 964-426-038-4
ص. ع. به روسی: Место прикаспийских областей в истории мусульманского мира
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. دریای خزر، منطقه ـ تاریخ ـ پس از اسلام. ۲. قفقاز ـ روابط خارجی ـ روسیه. ۳. روسیه ـ روابط خارجی ـ قفقاز. الف. ربن‌شه، لیلا، ۱۳۴۰ـ ، مترجم. ب. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ج. عنوان.
۲ج۲ب/ DSR ۲۱۶۰ ۹۵۵/۲۴
کتابخانه ملی ایران ۷۵ـ ۸۸۳۵ م



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بارتولد، واسیلی ولادیمیر وویچ
جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام
ترجمه: لیلا رُبن‌شه
ویراستار: عنایت‌ا... رضا
چاپ اوّل: پاییز ۱۳۷۵
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
مدیر تولید: محمّدمهدی دهقان

شابک ۴ـ ۰۳۸ـ ۴۲۶ـ ۹۶۴
ISBN 964-426-038-4
ردیف انتشارات: ۷۵۰۲۴

نشانی ناشر: تهران، صندوق پستی ۶۴۱۹ـ۱۴۱۵۵ تلفن: ۳ـ۸۰۴۶۸۹۱ فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم

اثر حاضر یکی از سخنرانیهای واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد، یکی از شرقشناسان عالیرتبه روسی است که تحقیقاتش درباره تاریخ و جغرافیای منطقه ماوراءالنهر شهرت جهانی دارد.

واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد در سوم نوامبر سال ۱۸۶۹ در شهر سن‌پتربورگ در خانواده آلمانی روسی‌شده‌ای بدنیا آمد. نیاکان پدری وی از مردم منطقه ساحلی دریای بالتیک بودند. نیای مادری او کشیشی لوتری بود که از هامبورگ به روسیه مهاجرت کرده و پدر او دلال بورس بود. او در کودکی و جوانی؛ زبانهای باستانی کلاسیک (یونانی و لاتین قدیم) و زبانهای اروپای غربی را فراگرفت تا بتواند رشته مورد علاقه خود ـ تاریخ ـ را برگزیند. او در سال ۱۸۸۷ پس از اندک تردیدی در انتخاب تاریخ باستان و یا تاریخ کشورهای خاورمیانه و نزدیک، رشته اخیر را انتخاب و در پاییز همان سال وارد دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه سن پتربورگ شد و در بخش عربی، فارسی، ترکی، تاتاری این زبانها را آموخت.

بارتولد در دانشگاه به‌کارهای علمی و تحقیقی پرداخت، در سال ۱۸۸۹ به خاطر نوشتن رساله‌ای با عنوان «درباره مسیحیت در آسیای میانه» از طرف دانشکده به دریافت مدال نقره مفتخر گردید. او پس از اتمام دروس دانشگاهی در سال ۱۸۹۱ به متابعت از اندرز و.ر.روزن و به منظور تکمیل رشته تخصصی خویش به‌کشورهای فنلاند و آلمان

و اطریش، سوئیس، شمال ایتالیا و مجارستان و کراکوف سفر کرد. او در این مسافرتها جزو شنوندگان دروس اوگوست موللر اسلام شناس مشهور و تئودور نولدکه عرب شناس نامی بود، و پس از بازگشت به میهن به منظور آماده شدن برای کسب منصب استادی کرسی تاریخ مشرق زمین در دانشگاه سن پتربورگ باقی ماند.

بارتولد در فاصله سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ برای بررسی متون اصیل فراوان که بیشتر آنها به چاپ نرسیده بود، تلاش فوق‌العاده کرد و در همان سنین بر اثر مطالعه منابع یاد شده تألیف اساسی خویش را تحت عنوان «ترکستان در عهد هجوم مغولان» آفرید و اثر مزبور را در پاییز سال ۱۹۰۰ به دانشکده زبانهای شرقی به عنوان رسالهٔ علمی عرضه داشت تا درجه علمی استادی را به‌وی تفویض کنند. ولی پس از دفاع از این رساله، دانشگاه درجه عالی دکتری و اجتهاد در تاریخ شرق را به وی اعطاء کرد.

او در سال ۱۹۰۱ سمت استاد فوق‌العاده و از ۱۹۰۶ مقام استادی عادی دانشگاه سن پتربورگ را داشته است. از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ دبیر دانشکدهٔ زبانهای شرقی بوده، در سال ۱۹۱۰ وی را به عضویت وابسته فرهنگستان علوم و درسال ۱۹۸۳ به مقام عضویت پیوسته فرهنگستان برگزیدند. از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۱۲ دبیر شعبه شرقی انجمن باستان‌شناسی روس بوده و از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ سردبیر «یادداشتهای شعبه شرقی انجمن باستان‌شناسی روس گردید. در سال ۱۹۱۲ یکی از مؤسسان و سردبیر مجلهٔ «عالم اسلام» در اسلام‌شناسی گردید، ولی بعد از انتشار اولین شماره این مجله به سبب مخالفت او با حکومت وقت که می‌خواست او سخنگوی سیاست ملی و استعماری رژیم تزاری گردد، از سردبیری مجله برکنار گردید.

بارتولد بارها به منظور مطالعه نسخ خطی و کارهای باستانشناسی به آسیای میانه و اکثر کشورهای جهان سفر کرد. در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۲۷، ۱۹۲۹ به دعوت سازمانهای محلی برای ایراد سخنرانی به دانشگاههای مسکو و باکو (۱۹۲۴) و تاشکند (۱۹۲۵، ۱۹۲۷) مسافرت کرد. در طول سالهای ۱۹۳۰-۱۸۹۲ بیش از ۴۰۰ تألیف علمی او چاپ و منتشر گردید و چند اثر وی نیز بعد از مرگش به چاپ رسید. بعدها آثار او را در ۱۰ جلد جمع آوری کردند.

در ماه مه سال ۱۹۲۸ همسر محبوب او ماریا آلکسیوونا به ناگهان درگذشت. چندی بعد از مرگ همسرش و گسستن این پیوند (ایشان فرزندی نداشتند)، او نیز در ۱۹

ماه اوت سال ۱۹۳۰ در سن ۶۱ سالگی در آسایشگاهی نزدیک لنینگراد براثر بیماری کلیه درگذشت و وی را در گورستان اسمولنسک لنینگراد در یک گور کنار همسرش بخاک سپردند.

کتاب حاضر یکی از مضامین قسمت اول جلد دوم آثار او است که به فارسی برگردان شده است. در این مجلد، جمع بندی کارهای او پیرامون تاریخ آسیای مرکزی (میانه)، و همچنین تاریخ قفقاز و اروپای شرقی گنجانده شده است.

بارتولد در این سخنرانی، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، به تحقیق و بررسی تاریخ مناطق ماوراء قفقاز و شمال ایران که در مجاورت دریای خزر قرار دارند، بیش از همه آذربایجان، همچنین داغستان، مازندران و گرگان پرداخته است. اهمیت و ارزش این اثر در وحله اول بررسی تاریخ مناسبات جمهوری آذربایجان با همسایگان ساکن اطراف دریای خزر و حتی ورای خزر ـ ترکمنان ـ از قدیمترین دوران تا دوران حاضر است. در ضمن، در این سخنرانی ارتباط متقابل آذربایجان با دورافتاده‌ترین مناطق آسیای مرکزی (میانه)، و در شمال با مناطق اطراف ولگا، از طریق ولگا با روسیه، از زمانهای قدیم مورد مطالعه قرار گرفته است. اثر فوق در سال ۱۹۶۳ در مسکو چاپ و دو تن از اعضای هیأت تحریریه به نامهای استاویسکی و بِرِگِل نظریات خود را در پی نوشتهای آن ارائه دادند. بنده نیز به پیشنهاد استاد ارجمند و گرانقدرم جناب آقای دکتر عنایت‌الله رضا دست به ترجمه این کتاب زدم که جا دارد در همین جا از ایشان به پاس رهنمونهای استادانه و خردمندانه‌شان در تمام طول ترجمه و حتی زحمتی که برای ویراستاری آن تقبل نمودند نهایت تشکر را بنمایم. در خاتمه امیدوارم خوانندگان محترم با راهنمایی‌های بیش از پیش مرا در کارهای آتی یاری نمایند.

لیلاربن شه

مهرماه ۱۳۷۵

پیشگفتار

از بخش تاریخ و مردم شناسی انجمن مطالعات و تحقیقات آذربایجان

بخش تاریخ و مردم‌شناسی ضمن انتشار یک دوره از سخنرانیهای ایراد شده توسط پژوهشگر والامقام آکادمیسین واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد در فاکولتهٔ[1] شرقشناسی دانشگاه دولتی آذربایجان طی ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۴ (جمعاً ۲۰ سخنرانی) با عنوان: «جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام»، اشاره به چند نکته را لازم می‌شمارد.

بخش مذکور با چاپ این دوره از سخنرانیها (بر پایهٔ یادداشتهای تندنویسی شده) هدفهای عملی زیر را مورد توجه قرار داده است: نخست آن که بنا به درخواست دانشجویان دانشگاه دولتی آذربایجان به آنها کمک شود تا این دوره از سخنرانیها به‌صورت مکتوب در اختیارشان قرار گیرد، دو دیگر آن که به دانشجویان بخش تاریخ و مردم شناسی برای دورهٔ مجددی که به زودی پیرامون آذربایجان‌شناسی گشایش خواهد یافت و نیز برای اعضای این بخش از انجمن آموزش کتبی در زمینه تاریخ آذربایجان و کشورهای همجوار کرانه دریای خزر ارائه گردد[2].

---

۱. قسمتی است کوچکتر از دانشکده ولی بزرگتر از دپارتمان. م.

۲.بعد از انتشار این سخنرانیها، مقاله‌ها و آثار متعددی در زمینهٔ جمع‌بندی و مطالب ارائه شده در

بخش تاریخ ـ مردم‌شناسی انجمن مطالعات و تحقیقات آذربایجان از آکادمیسین بارتولد به‌خاطر لطفی که کرده‌اند و اجازه چاپ این سخنرانیها را داده‌اند صمیمانه سپاسگزار است.

سال ۱۹۲۴
شهر باکو

← سخنرانیهای و.و. بارتولد منتشر گردید که مهمترین آنها عبارتند از: تاریخ آذربایجان، جلد اول (کتابنامه، صص ۴۰۲ ـ ۴۱۹).؛ ای. م. دیاکونوف، تاریخ ماد از قدیمترین دوران تا اواخر سده چهارم پیش از میلاد، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵٦؛ م. م. دیاکونوف، رسالهٔ تاریخ ایران قدیم، مسکو، ۱۹٦۱؛ ک. و. ترور، شرحی پیرامون تاریخ و فرهنگ آلبانیای قفقاز، از سده چهارم پیش از میلاد تا سده هفتم میلادی، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۹؛

M. Minorsky, Studies in caucasian history, I. New Light on the Shaddadids of Ganja. The Shaddadids of Ani, TH. Prehistory of saladin, london, 1953 (Cambridge oriental Series, No 6). (باضافه: V. Minorsky, Coucasica IV. «Bulletin of The School of oriental land African studies, London Institution (university of london)», Vol XV Pt3, 1935, PP. 504-529); idem, Sharvan; H.L. Rabino di Borgomale, Mazandaran and Astarabad, London, 1928 («E. J. W. Gibb Memoriial» Series. New Series, VII); idem, Les dynasties alaouides; idem, Les dynasties du Mazandaran; idem, L'histoire du Mazandaran; idem, Les dynasties Locales;

آ. علی‌زاده، تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی آذربایجان در سده‌های ۱۳ ـ ۱۴، باکو، ۱۹۵٦؛ ای. پ. پطروفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران قرون ۱۳ ـ ۱۴، مسکو، لنینگراد، ۱۹٦۰؛ همین نویسنده، شرحی پیرامون تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان در قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم، لنینگراد، ۱۹۴۹، و بعضی آثار دیگر که نام آنها در زیرنویس متن سخنرانیها آمده است. ب. استاویسکی.

پیشگفتار سخنران

این سخنرانیها در دانشگاه دولتی آذربایجان طی ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۴ ایراد شده است، بنا به درخواست دانشجویان دانشگاه و انجمن مطالعات و تحقیقات آذربایجان منتشر می‌گردد.

متن تندنویسی‌شده‌ای به‌منظور بررسی در اختیار من قرار گرفت. در جریان بررسی سعی کردم تا اشتباهات عمده را بدون تغییر مطالب ارائه‌شده اصلاح کنم. ازاین‌رو مسئولیتی در زمینه مذکور برعهده نخواهم داشت[۱].

و. بارتولد

سال ۱۹۲۴

شهر باکو

---

۱. در اصلاحیه‌ها و متمم‌هایی» که در پایان چاپ اول این کتاب گنجانده شده است، و.و. بارتولد اظهارنظر زیر را ارائه کرده است: «طبق شرایط چاپ در چاپخانه، ارسال نسخهٔ اصلاحی به لنینگراد میسر نشد. بدین‌جهت کتاب بدون تصحیح مؤلف منتشر شده است. مؤلف پیش از انتشار کتاب امکان یافت تنها برگهای آماده‌شده را بررسی کند و اصلاحات و متمم‌های خود را در غلط‌نامه‌ای که در زیر صفحات خواهد آمد، اعمال کند. نواقص نسبی در سبک و اغلب در ترتیب علائم نگارش به‌صورت تذکر توسط مؤلف در پیشگفتار آورده شد».

در چاپ حاضر، این اثر فاقد هرگونه اصلاح از دیدگاه سبک در شیوه نگارش است. ب. استاویسکی.

سخنرانی اول (قسمتهای ۲ ـ ۱)

در آغاز قرائت دورهٔ سخنرانیهای اعلام‌شده جا دارد اندکی از خصیصه و هدف آن یادکنم. در مبانی تحقیقی تاریخ اقوام، می‌توان از فرهنگ کهن، منبعث از زبان و یا آثار باستانی آن نشانه‌هایی یافت. در زمینه بررسی تاریخی نظریه‌ای وجود دارد مبنی بر این که تاریخ حاصل روابط و تأثیر متقابل آدمیان و محیط اطراف آنها است. از این‌رو، بررسی زبان کهن قوم منطقه موردنظر و نیز بررسی آثار باستانی بجا مانده از آن قوم امری ضروری است. وظیفهٔ هیأتی که سال گذشته به داغستان اعزام شد، چنین بود. ولی چنان که می‌دانیم درمورد اکثر نواحی اطراف دریای خزر این اقدام صورت نگرفته است. من در آثار و تألیفات خود اندیشهٔ دیگری را مطمع نظر قرار داده‌ام و آن این است که محتوای اصلی تاریخ هر کشور، وابسته به مدارج مشارکت آن در فرهنگ جهانی است. در این‌مورد منشأ نژادی قوم و حتی ثروت طبیعی آن دارای درجهٔ دوم اهمیّت است. آنچه در درجه اول اهمیّت قرار دارد، اوضاع جغرافیایی آن کشور و یا سرزمین و مدارج دستیابی و استقرار آن بر سر راههای بازرگانی است[1]. از این رو، هدف اصلی من در این دوره سخنرانیها، ارائهٔ پاسخی قاطع دربارهٔ موضوع مربوط به سرزمینهای اطراف

---

۱. دربارهٔ نظر بارتولد پیرامون جریانهای تاریخی و بیش از اندازه بزرگ شمردن نقش تأثیرات فرهنگی ←: باکوبفسکی، مسائل تاریخ اجتماعی شرق در آثار آکادمیسین بارتولد، نشریه دانشگاه لنینگراد، ۱۹۴۷، شماره ۱۲، صص ۶۲ ـ ۷۹. ب. استاویسکی.

دریای خزر است، و اینکه چه زمان و چگونه وارد محدودهٔ فرهنگ جهانی شده‌اند، و یا اهمیت و ارزش نسبی هر یک از شهرها و مناطق، تا قبل از برقراری وضع کنونی آنها - دستخوش چه دگرگونیهایی شده است، و از چه زمان باکو در مناطق ساحلی دریای خزر مقام اول فرهنگی راکسب کرده است. حال لازم می‌شود که تاریخ آسیا، بویژه آسیای مقدّم را، از روی حرکت تدریجی فرهنگ آن از مسیر رودخانهٔ فرات به سمت بالا آغاز نماییم. چنان‌که می‌دانیم در این حرکت فرهنگی جز از تأثیر فرهنگ دوران صلح لشکرکشیهای استیلاگرانه نقش بسزایی داشته‌اند. تابعیت قومی از سوی قومی دیگر که به دنبال لشکرکشیهای استیلاگرانه به‌طور اعم و لشکرکشیهای آشوریان به‌طور اخص صورت می‌گرفته صرفنظر از جنبه‌های دهشتباری که داشته، از اهمّیت فرهنگی قابل توجهی نیز برخوردار بوده است. دو نقطهٔ مبدأ مهاجرت اقوام از اهمیت زیادی برخوردارند: یکی، شبه‌جزیرهٔ عربستان که موطن اقوام سامی‌است، منطقه مهمتر دیگر از دیدگاه مهاجرت اقوام آسیای میانه است. کوچ اقوام آریایی و به‌دنبال آن ترکها از این دو مبدأ آغاز می‌شده است. این دو موج مهاجرت در غرب ایران با یکدیگر برخورد کردند. مورّخان، خوزستان را منطقه‌ای دانسته‌اند که این دو موج مهاجرت در آن با هم برخورد می‌کردند. در این منطقه ما می‌توانیم از موجودیت سه‌گونهٔ اصلی انسانشناسی نشانه‌هایی را مورد توجه قرار دهیم: بومیان نخستین این سرزمین، در پی‌آنان اقوام استیلاگر نژاد سامی و گروه سوّم آریاییان، گرچه نخستین ساکنان این سرزمینها روزگار درازی است که از صفحهٔ تاریخ محو شده‌اند (آخرین آگاهی دربارهٔ آنها از سدهٔ ۱۰ میلادی به‌دست آمده است).

با این وصف از مطالعات انسان‌شناسی آن سرزمینها آثاری از نیاکان روزگاران کهن آنها کشف شده که نشانگر زیستگاه آنان در منطقه خوزستان بوده است. پیرامون دیگر استانهای غرب ایران و بعضی مناطق قفقاز نیز می‌توان مشابه همین نظر را ابراز نمود. دو امپراطوری ماد - پارس و آشور - بابل حاصل این دو مهاجرت بوده‌اند.

معلوم شده که به‌جز این مهاجرت و مهاجرتهای دیگری نیز از طریق آسیای مقدم صورت گرفته است. سؤال دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود مربوط به حرکتهای قدیمیتری است که از شبه‌جزیرهٔ بالکان و از طریق گذرگاه غیر آبی قفقاز به سوی آسیای میانه در روزگاران کهن صورت گرفته است. آن چه مربوط به مهاجرت نخستین است،

می‌توان گفت که رابطهٔ آن با مناطق ساحلی دریای خزر اندک بوده است. به اعتقاد من ضرورتی ندارد بدان اشاره کنیم و اما آن چه مربوط به‌مهاجرت در قفقاز است صرفنظر از وجود برخی اطلاعات کاملاً مشخص از جمله نوشته‌های هرودوت مورخ یونانی که آگاهیهایی دربارهٔ مهاجرت اقوام مختلف از گذرگاههای قفقاز به مناطق شمالی ایران و آسیای صغیر ارائه کرده است، جای تردید وجود دارد، زیرا هیچ اثر و ردّپایی از دیدگاه قوم‌شناسی در این مهاجرتها و حرکتها مشهود نیست و هنوز در دامنهٔ کوههای قفقاز نمونه‌هایی از وجود اقوام غیر هند و اروپایی می‌توان یافت.

یونانیان، اقوام ساکن کرانه‌های دریای خزر راکاسپیان می‌نامیدند. محل زندگی این اقوام، جنوب‌غربی دریای خزر بوده است. گزارشی در دست است مبنی براینکه، منطقه‌ای که محدودهٔ شهر بیلقان را نیز دربر می‌گرفت و در آن جایی که رود ارس به رود کورا (کر) می‌پیوست، کاسپین نامیده می‌شد. همین امر ما را بر آن می‌دارد که در این منطقه به جستجوی زیستگاه کاسپیان بپردازیم. در آثار مؤلفان یونانی، آگاهیهایی درباره کاسپیان می‌توان یافت. در این آثار آمده است که قوم نامبرده در بخش علیای هند نیز می‌زیسته‌اند. پروفسور مارکو آرت[1] پژوهشگر تاریخ ایران، بدون ارتباط با نظریه ن. یا. مار مبنی بر یافثی بودن قوم مذکور توجه بیشتری نسبت به این مسئله مبذول داشته، متذکر شده است که کاسپیان به قوم بروشاس که در منطقهٔ کانجوت و دامنه‌های جنوبی هندوکش زندگی می‌کردند، نزدیک بوده‌اند. زبان آنها نیز از زبان همسایگانشان کاملاً متمایز بوده است. زبان کاسپیان هیچگونه وجه‌اشتراکی با زبانهای ایرانی، هندی و ترکی ندارد و آن را به زبانهای قفقازی نزدیک می‌دانند[2]. طبق نظر مارّ[3] که این زبان به شاخهٔ

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی:
J. Marquart, Wnter suchungen zūr Geschichte uon Eran, II, 1-2. Göttinqen - Leipzig, 1896 - 1905 (Sonderabdr, aus dem «philologus», Bd 54, s. 489 - 527; Bd 55, S. 212 - 240; Supplementband x. H.1)

۲. در روزگار و. و. بارتولد برخی زبان‌شناسان بویژه ن. یا. مارّکه وی به او استناد می‌کند در مورد حدود نزدیکی و قرابت زبان اهالی منطقه کانجوت (هونزه و نگار) با زبانهای قفقازی غلّو کرده‌اند. چنان که و. ف. مینورسکی متذکر شده است زبان بوروشاک رایج در هونزه و نگار را «تنها در بعضی ساختارهای نحوی می‌توان با زبانهای قفقازی مقایسه کرد»، ر.ک. به ص ۱۱۰ متن روسی همین مجلد، پانویس شماره ۲ ـ ب. استاویسکی.

۳. بارتولد ضمن بحث پیرامون نظریات ن. یا. مارّ دربارهٔ زبان بوروشاکها (بورشیکها یا ورشیکها)

زبانهایی تعلق دارد و او خود آنها را یافثی می‌نامد ساکنان دامنهٔ جنوبی کوههای هندوکش به همین زبان سخن می‌گویند. این نکته با نوشتهٔ هرودت دربارهٔ کاسپیان ساکن نواحی قفقاز و بخش علیای هند مطابقت دارد. دربارهٔ نظریهٔ یافثی باید یادآور شد که این نظریه تعداد کثیری از اقوام را دربر می‌گیرد. زیستگاه اقوامی که زبانشان در حال حاضر جزو زبان یافثی است. این اقوام در منطقهٔ کانجوت، دامنهٔ جنوبی کوههای هندوکش در شرق، و نیز در غرب و بدیگر سخن در منطقهٔ کوههای پیرنه سکنی دارند که همان قوم باسک است. پیرامون شمار اقوامی که به این زبانها سخن می‌گفتند، به اعتقاد من نظریهٔ زبانشناسی نیکلای یاکوولویچ مارّ با نتیجه‌گیریهای حاصله از داده‌های باستانشناسی سازگار و منطبق است: استاسوف نیز طبق اطلاعات باستانشناسی بر این گمان است که عنصر سومی وجود دارد که نه سامی و نه هندو اروپایی است. شواهد بسیاری دالّ بر موجودیت این عنصر سوم می‌توان یافت که با نخستین ساکنان مرتبط است. در یکی از تحقیقات اخیر من که در نشریهٔ «اخبار آکادمی تاریخ فرهنگ مادی[1]» به چاپ رسیده، بین من و گروهی از دانشمندان بحث درگرفت، حال آن‌که همه به نتیجهٔ واحدی دست یافتیم و آن همگونی نژادی ساکنان اروپا و آسیای مقدّم در روزگاران کهن بوده است. در حقیقت اینان کسانی هستند که در نظریهٔ مارّ با نام یافثی مشخص شده‌اند. در کتاب «تاریخ شرق قدیم» تورایف و در اثر جدیدتر او «شرق کلاسیک»، نظریهٔ شاگردان تورایف[2] به‌صورت متمم دیده شده است. شاگردان تورایف نظریهٔ مارّ را تشریح نموده و اظهار داشته‌اند که به‌طور کلی زبان یافثی قدیمیترین مرحلهٔ پیشرفت زبان، و زبان هند و اروپایی و سامی - حامی نهایی‌ترین مرحلهٔ آن است. من نمی‌خواهم کلاً وارد بحث نظریه‌های زبانشناسی، بالاخص نظریهٔ مارّ شوم، ولی این نظریه به‌همان صورت قبلی خود برای تصورات مورخان از جهت موجودیت ساکنان اصلی - بومی آسیای مقدم و اروپای قدیم که بتدریج از یک سو به‌تابعیت اقوام سامی و از سوی دیگر، به تابعیت اقوام هند و اروپایی درآمدند، بسیار جالب است. ولی دربارهٔ دو امپراطوری بابل -

---

← می‌توانست به آثار او در ذیل نیز استناد کند: سخنرانی مورّخه ۲۳/ ۱۰/۱۹۱۸، قفقاز یافثی) گزیدهٔ آثار، جداول، صص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ یافثی‌ها (گزیدهٔ آثار، جداول، ص ۱۳۰)؛ پیرامون نظریه یافثی (برگزیدهٔ آثار، جلد سوّم، ص ۴۰)، ب. استاویسکی.

۱. ر.ک. به: بارتولد، مسئله شرق ایران، صص ۳۶۴ - ۳۶۵.

۲. ر،ک. به: ب. آ. تورایف، شرق کلاسیک، لنینگراد، ۱۹۲۴، صص ۸۲ - ۸۴.

آشور و ماد - پارس باید یادآور شد که تاریخ آنها آغازی برای تاریخ آسیای مقدّم تا قبل از اسکندر مقدونی است. پیش از هرچیز پرسش پدید می‌آید که رابطهٔ این دو امپراطوری با مناطق ساحلی دریای خزر چگونه بوده است؟ مطلع شده‌ام که در آخرین کنگره بوم‌شناسی باکو، پروفسور بابیاکوف طی سخنرانی خود به نقش عمدهٔ مناطق ساحلی دریای خزر در عهد شاهان بابلی - آشوری اشاره کرده است، به‌گمان من این امر می‌تواند بر اساس بازیافتهای محلی باشد. زیرا اگر ما به‌آثار تورایف نظر بیفکنیم، پی خواهیم برد که او اصولاً در دو جا از دریای خزر یاد کرده است: اول، درجایی که صحبت راجع‌به اسکیثها (سکاها) است، دوّم، در جایی‌که راجع به اسکندر مقدونی سخن به‌میان می‌آید. جز این دو مورد، سخن دیگر او مربوط به پیروزی یکی از شاهان آشور بر کاسپیان در سده چهاردهم پیش از میلاد است. او بیش از این اطلاعاتی از جزئیات به‌دست نمی‌دهد. در ضمن معلوم است که از نظر آشوری‌ها دریای خزر به آن محدوده‌ای اطلاق می‌گشت که برای خود آنان شناخته شده بود. و اما راجع‌به فرهنگ پادشاهان گروه دوم یعنی ماد - پارس، بی‌گمان می‌توان مدعی شد که مهاجرت آریاییان از شرق به غرب و از طریق مناطق کرانه دریای خزر به سمت جنوب صورت گرفته است. راه اصلی بازرگانی آنها از مناطق ساحلی خزر نمی‌گذشته، بلکه از این مناطق به‌سمت جنوب بوده است. گذشته از کوههای بلند و جنگلهای انبوه نزدیک کرانه دریای‌خزر، مناطق ساحلی خزر به مناطقی گفته می‌شد که خارج از راه اصلی رفت و آمد اقوام قرار داشت. بدین‌جهت گفته شده است که در زمان سلطنت شاهان ماد - پارس نقش کشورهای سواحل دریای خزر در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشته است. در کتیبه‌های داریوش موجود در صخرهٔ بهستون (بیستون) نامی از دریای خزر (کاسپین) برده نشده است. در بین ولایات شاهنشاهی داریوش در ارمنستان تنها در یک مورد به مناطق ماوراءِ[1] قفقاز اشاره شده‌است. در گزارشهای هرودت نیز از اقوام کاسپی نام برده شده‌است ، ولی برپایه مشخصاتی که وی دربارهٔ کاسپیان ارائه کرده، دستیابی به نتیجه‌ای مشخص، دشوار است. زیرا او در دوساتراپ نشین داریوش از کاسپیان یادکرده‌است. لذا تشخیص این نکته دشوار است که مقصود او کدام یک از ساتراپیها، کاسپی بوده‌است،

---

۱. خوانندگان محترم توجه دارند که ماوراء قفقاز از سوی روسها به قسمتی اطلاق می‌شود که ما ایرانیان به آن قفقاز می‌گوئیم.

چون کاسپی‌هایی نیز بوده‌اند که در محلهای بخش علیای هند زندگی می‌کردند. بدین ترتیب معلوم نمی‌شود که کدام یک از کاسپی‌ها در لشکرکشیهای خشایارشا شرکت داشتند. کاسپیان با این که قوم بزرگی بوده‌اند، مع‌هذا زود تار و مار شدند، به‌طوری که در عصر رومیان هیچ‌گزارشی از آنها وجود ندارد. در سده چهارم پیش از میلاد از کاسپیان به‌عنوان یک قوم یاد نشده است. تنها در بعضی مناطق جغرافیایی نام این قوم برجا مانده است. بعدها این نام به گذرگاه کاسپیان اطلاق شد که مسیر آن از تهران به سمت شرق بوده و مرز بین مادها و پارتها را تشکیل می‌داده است. در آثار جغرافیدانان مسلمان نیز به این نام برمی‌خوریم. گذشته از آن، یونانیان به سرزمینهای مهم کرانهٔ دریای خزر از جنوب‌شرق، هیرکانیا، توجه داشته‌اند. این نام در ذکر نام رودگورگن از سوی ترکان در دوران معاصر برجا مانده است. رود مزبور از جنوب‌شرق به دریای خزر می‌ریزد. این بخش بیشتر قابل گذر و نزدیک مناطق دیگر اقوام از جمله پارتیان و منطقه با فرهنگی چون خوارزم بود. این سرزمین به رشد فرهنگی وسیعی نسبت به دیگر سرزمینها دست یافت و از همین رو دریای خزر به نام آنها دریای کاسپی نامیده شد. نام دریایی هیرکان نیز بسیار آمده است. گاه مؤلفان دچار خطا شده چنین می‌پنداشتند که در آنجا دو دریا وجود داشته است. حال آن که تنها یک دریا بوده است. خبری هم از هرودت راجع‌به آن موجود است که می‌گوید برای طی دریای خزر (کاسپین) چندین روز لازم است. از جنوب به شمال ۱۵ روز، از شرق به غرب از وسیعترین قسمت آن ۸ روز. به‌نظر می‌رسد که عدد دومی خیلی زیاد باشد. در ضمن معلوم می‌گردد که دریانوردی از ساحل شرقی به کرانهٔ غربی در این دریا از طریق یک عرض جغرافیایی نبوده است (زیرا در آن صورت می‌توانستند این راه را به مراتب سریعتر طی کنند). از آنجایی که در ساحل شرقی هیچ‌منطقهٔ فرهنگی وجود نداشته، این مسیر مدّنظر بوده، زیرا قسمت جنوبی ساحل غربی آن نیز بیابان بوده است. آخرین خبر این است که عرض دریای خزر از طبرستان تا دربند در یک هفته طی می‌شده است. می‌توان حدس زد که در بند مرکز قدیمی ساحل غربی دریای خزر بود و دریانوردی به آن سمت صورت می‌گرفته است. دیگر اینکه، هدف همین بوده که در اینجا راهی از ساحل جنوبی تا دربند وجود داشته باشد. این مسیر هم در حقیقت در ۸ روز طی می‌شده است. حال، در رابطه با تأثیر فرمانروایان پارس[1] بر

۱. در چاپ اول، کلمهٔ «Prezhnego» یک غلط چاپی می‌باشد. یو. برگل.

کشورهای ساحلی باید یادآور شد که گزارشی از هرودت دربارهٔ این کشورها موجود است. در این گزارش او از گستردگی حکومت پارسیان تا سلسله‌جبال قفقاز یاد می‌کند، ولی این خبر بسیار شبهه‌انگیز است، چون اگر فرمانروایی پارسیان زمانی تا سلسله‌جبال قفقاز می‌رسید، درآنصورت تحت هر شرایطی فرمانروایی آنها بر این کشورها با هم فرق چندانی نداشت. آخرین خبرها حاکی از آن است که حاکمیت هخامنشیان تا قفقاز نمی‌رسیده است، منجمله راجع به ایبری (گرجستان کنونی) کاملاً به‌وضوح گفته می‌شود که ایبریان تا قبل از حملهٔ رومیان، هیچگاه تحت‌سلطهٔ دیگری و حتی پارسیان نبوده‌اند. ضمناً در توصیف جریان لشکرکشی اسکندر، هنگام بحث از قوم مارد (مرد) یا امارد (اَمَرد)، گفته می‌شود که سرزمین آنان مستقل بوده است، زیرا به‌دلیل فقری که در آن کشور وجود داشته نظر استیلاگران به‌سوی آن جلب نمی‌شده است، به‌همین جهت خارج از حیطهٔ فرمانروایی پارس باقی مانده‌اند. گفته شده که دولت پارس جز از هیرکانیا، بردیگر مناطق ساحلی خزر سلطه داشته است. در این نکته‌جای تردید بسیار است. این که هیرکانیا در آن زمان زیر سلطهٔ پارسیان قرار داشته، امری است مسلم، ولی معلوم نیست تمام مناطق ساحلی خزر تحت سلطهٔ دولت پارس بوده باشند.

حال در خصوص روایات مربوط به لشکرکشی اسکندر باید یادآور شد که سال ۳۳۱، در نبرد گوگمل، هنگامی که سپاهیانْ پارس از مقدونیان شکست یافتند، در سپاه ساتراپ (خشترپ ـ شهرب) ماد، گروهی آلبانیایی وجود داشت. در اینجا از آلبانیایی‌ها به‌عنوان ساکنان آلبانیا در ساحل دریای خزر یاد می‌شود. همین شهری که ما اکنون در آن هستیم بخشی از آلبانیا بود. برای نتیجه‌گیری پیرامون تبعیت یا عدم تبعیت کامل آلبانیایی‌ها از ماد هنوز مدرک کافی وجود ندارد، ولی من چنین می‌پندارم که تابع ماد نبوده‌اند، زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که ملتهای همسایه در لشکرکشیهای یکدیگر، صرفاً به‌عنوان مزدور شرکت می‌کنند، در این مورد هم‌منظور آن نبوده که آن افراد در تابعیت دائم دولت‌پارس قرار داشته‌اند. امکان دارد که اوضاع چنین بوده باشد، ولی بیش از این نامی از آلبانیایی‌ها برده نشده است، در ضمن اسکندر طی لشکرکشیهای خود تنها به سمت شرق دریای خزر تمایل داشته است. او به هیرکانیان حمله کرد و ساتراپ خود را بر پارتیان و هیرکانیان گمارد. پس از آن، اسکندر به کشورهای همسایه، به محل زندگی اقوام تپور (طبرستان)، جایی که جزو ساتراپ خود او بوده حمله کرد. سپس دورتر از

آنجا، در جهت غرب، به منطقهٔ ماردها یا اماردها که از پارسیان پیروی نمی‌کردند، رفت. این منطقه به دلیل کثرت فقر، نظر اشغالگران را به خود جلب نمی‌کرد. در رابطه با نام اماردها باید یادآور شد که شهر آمل[1] در این منطقه بوده است. این شهر یکی از شهرهای منطقهٔ ساحل جنوبی دریای خزر است و این نام، نام جالبی است، زیرا دال بر وجود یافتی‌هایی است که از شرق به اینجا آمده‌اند و بدون شک جزو ساکنان قدیمی مناطق مسکونی کاسپیان محسوب می‌شوند. شهر آمل دیگری نیز کنار رود آمودریا و به تقریب در نزدیکی چارجوی کنونی واقع شده است. این شهر نام خود را از رودی به‌نام آمویا آمول (یا بر عکس) گرفته است. بدین ترتیب، آمو نام یافتی رودخانه‌ای است که به زبان آریایی به آن وخش، به زبان یونانی به آن اُکس (اوکسوس) می‌گفتند. منطقهٔ ماردها تابع ساتراپی تپوران بود.

اسکندر قصد داشت برای تحقیق پیرامون دریای خزر هیأتی گسیل دارد، ولی این امر در حیات او تحقق نیافت و چهل‌سال بعد از مرگ وی صورت پذیرفت. هیأتی که به ریاست پاتروکلس مأمور بررسی دریای خزر شد به استنتاجی دست یافت مبنی بر این‌که دریای خزر، دریایی داخلی نیست، بلکه خلیجی از اقیانوس شمالی است. در ضمن یونانیان محل این اقیانوس را جنوبی‌تر از محل واقعی آن می‌دانستند. این نظریه‌ای غالب بود، و آریان مورّخ اسکندر مقدونی، با در نظر گرفتن این نکته که یونانیان قادرند به اشتباه خود پی‌ببرند، بر آن بود که دریای خزر، خلیجی از اقیانوس شمالی است. فرمانروای خوارزم به نزد اسکندر رفت و پیشنهاد کرد که هرگاه اسکندر قصد پیشروی به‌سوی غرب داشته باشد، راهنماهایی را در اختیارش خواهد گذارد، زیرا این مناطق را نیک می‌شناسد. وی حتی مدعی شد که سراسر این منطقه تا حدود دریای سیاه زیر فرمان او است. در پیشنهاد مربوط به این لشکرکشی هیچ سخنی از دریا و گذر از آن به میان نیامد. این گزارش را آریان ارائه کرده است. نفس پیشنهاد مربوط به لشکرکشی نیز می‌توانست زمینه‌ای برای اثبات خطای پاتروکلس باشد که مدعی بود دریای خزر خلیجی از اقیانوس شمالی است. یونانیان به این موضوع توجه نکردند. این‌گونه مطالب ضد و نقیض نه تنها در آثار مؤلفان یونانی بلکه در نوشته‌های دانشمندان اروپایی نیز مشهود است. چنان‌که می‌دانیم، آریستوبولیس که ملازم اسکندر در این سفر جنگی بود

۱. این شهر در متون اسلامی به «آمل شط» معروف است. م.

به راه آبی سرتاسری از هند تا دریای سیاه از راه دریای خزر و رود آمودریا اشاره کرده است. بنا به نوشتهٔ او راه مزبور از آمودریا تا مصب آن به دریای خزر و سپس از مسیر رودهای کورا (کوروش ـ کر) و ریونی تا دریای سیاه کشیده شده است. سایر مؤلفان از جمله وارون همانند آریستوبولیس به‌وجود این زاه اشاره کرده‌اند. وارون بر پایهٔ گفته‌های ملازمان پمپه در سفر جنگی وی به ذکر مطالبی در این زمینه پرداخته است. هرمان[1] دانشمند اروپایی غربی بر پایه گزارش وارون مدعی شد که براستی چنین راهی وجود داشته است. این نظر در اندیشهٔ من نیز مبنی بر ریزش آبهای آمودریا در نیمهٔ دوم سده‌های میانه به دریای خزر مؤثر افتاده است[2]. و اما نظر یونانیان، منبی بر ریزش آبهای آمودریا (جیحون) به دریای خزر مبتنی بر اسناد و مدارک مستند نبوده، بلکه از پندارهایی منشاءِ گرفته است. یونانیان می‌پنداشتند که رودهای آمودریا و سیر دریا (سیحون) مصب جداگانه‌ای دارند و فاصله میان این دو مصب معادل فاصلهٔ مسیر وسطای این دو رود است. نظر مزبور قابل پذیرش نیست، زیرا در این منطقه از اراضی اطراف دریای خزر، بلندیهای اوست یورت واقع شده‌اند. از اینجا در می‌یابیم که یک مورّخ چگونه باید نسبت به گزارشهای موجود در منابع با نظری انتقادی برخورد کند. به‌ظاهر چنین می‌نماید که چون وارون و آریستوبولیس جدا از یکدیگر از چنین راهی یاد کرده‌اند، لذا ما باید نظر آنان را درست بدانیم و تأئید کنیم که گویا براستی چنین راهی وجود داشته است. هرمان و سایرین در مقالات خود پیرامون مناطق ساحلی دریای خزر که در دائرة‌المعارف «Pauly - Wissowa» به چاپ رسیده از این نظر پیروی کرده‌اند، ولی باید خاطرنشان ساخت که وارون فردی متکی به کتاب و پیرو نوشته‌ها بود. او وقایع را به آن صورتی که حقیقتاً وجود داشته، توصیف نمی‌کرد، بلکه آنها را به آن‌گونه‌ای که از روی کتابها پیش خود تجسم می‌کرد بیان می‌داشت. او تاریخ اسکندر را بخوبی می‌دانست. تصور آریستوبولیس مورّخ بر این گونه بوده است: «آبهای رود کورا(کورش ـ کر) به دریای خزر می‌ریزند و کالاها در جهت رود کر به سمت بالا می‌روند». این خبر را تئو فانس میلتی تکذیب کرده و توصیف مناسبی از آلبانی ارائه نموده، متذکر شده

---

1. Kaspischcs Meer. S. 2285.

۲. ر. ک. به: بارتولد، گزارشی دربارهٔ دریای آرال و زمینهای پست آمودریا از زمانهای بسیار قدیم تا قرن هفدهم، تاشکند ۱۹۰۲ (بویژه صفحات ۴۷ و ۱۲۰). ب. استاویسکی.

است که دریا به هیچ روی مورد علاقهٔ آلبانها نیست. رود کورا همواره مصب خود را آلوده و مسدود می‌کند. آلبانها هیچ اقدامی برای رفع آن انجام نمی‌دهند، زیرا دریا مورد توجّه و علاقهٔ آنها نیست. در ضمن او خبر می‌دهد که دریانوردی در این دریا، صورت نمی‌گیرد و هیچ فایده‌ای از آن مترتب نیست. بدین روال، ما دربارهٔ سواحل غربی آگاهیهای کاملاً مشخص و معینی داریم که ناقض نظر آریستوبولیس مبنی بر وجود یک راه آبی سراسری از طریق آمودریا به دریای سیاه است. حال آن که گروهی از دانشمندان غرب شیفتهٔ آن شده‌اند. به‌طور کلی، همهٔ آگاهیهای به‌دست آمده بسیار مبهم و گاه نادرست و خطا هستند. به‌عنوان نمونه دربارهٔ قوم تپور (تپوران) گفته شده که زیستگاه آنان در جنوب شرق هیرکانیا (هیرکان ـ گرگان) بوده است. حال آن که اینان در غرب هیرکان می‌زیسته‌اند.

بعدها یونانیان دریافتند که اقوام ساکن کرانهٔ دریای خزر، جز از هیرکانیان، مردمانی بسیار فقیر بودند. حتی به‌نظر آنان تمام اقوامی که هیرکان را تسخیر نمودند ــ مادها، پارسیها و پارتها ــ از دیدگاه فرهنگی در سطحی نازلتر از هیرکانیان بودند و به همین دلیل حاکمیت آنها هیچ‌سودی در پی نداشت. دولت مقدونیان نیز بسیار مستعجل بود و برای مناطق ساحلی دریای خزر سودی به‌بار نیاورد. از این پس به تأسیس دولت پارتیان به عنوان دولتی جهانی خواهیم پرداخت که باروميان سرگرم پیکار بودند و نیز به رابطهٔ پارتیان با مناطق ساحلی دریای خزر و در پی آن به تأسیس دولتی پادشاهی در عهد ساسانیان اشاره خواهیم کرد که طی آن آلبانیا به صورت بخشی از متصرفات دولت ساسانی درآمد.

چون شناختی نسبت به حاضران در جلسه ندارم و چه بسا محتمل است گفته‌های من چندان مفهوم نباشد، لذا پیشنهاد می‌کنم پرسشهایی به‌صورت کتبی و یا شفاهی مطرح شود. ساعت بعد را به پاسخ اختصاص خواهم داد. در صورت باقی بودن وقت به ادامهٔ گزارش خواهم پرداخت. چه بسا ممکن است از سوی حاضران پیشنهادها و اصلاحها و تصحیحهایی ارائه شود.

پرسش: در چه عصری نام جیحون بر آمودریا اطلاق شد؟

پاسخ: نام آمودریا در تورات و انجیل آمده است. از قرار معلوم، تا پیش از اسلام ساکنان سرزمین اطراف آمودریا مسیحی بودند و این نام را به کار می‌گرفتند. این که بومیان

سرزمین مزبور نیز همین نام را بر آن نهاده بوده‌اند، هیچگونه آگهی در دست نیست. به هر تقدیر این نامی است که مسیحیان یا مسلمانان به رود مذکور داده بوده‌اند.

پرسش: پرسش من از شما چنین است: استاد ما، پروفسور لوپاتینسکی طی سخنرانیهای خود در زمینهٔ قفقازشناسی متذکر شد که دریای هیرکان و خزر در روزگار باستان توسط گذرگاهی به دو حوضهٔ مستقل منقسم می‌شدند. بقایای این گذرگاه هم‌اکنون از یکسو شبه‌جزیره آبشوران و از سوی دیگر، کراسنووسک کنونی است. گویا هم اکنون در این محل بلندیهایی وجود دارد. محتمل است به همین سبب فرمانروای خوارزمی به اسکندر گفته باشد که گذر از خشکی امکان پذیر است؟

پاسخ: تمام شرح وقایع زمان اسکندر مؤید فقدان چنین گذرگاهی است. گذر از خشکی نیز ممکن نبوده است.

پرسش: در اینجا بعضی از رفقا خواستار دانستن منشاءِ واژه‌های توران و کوزون هستند؟

پاسخ: دربارهٔ کلمه توران باید بگویم که این نام در اوستا آمده است و گفته می‌شود تورانیان شاخه‌ای از قوم آریایی با فرهنگی نازلتر بوده‌اند. میان دو قوم آریان و توران دشمنی وجود داشته است. هنگامی که در سده ششم میلادی ترکستان به زیر سلطهٔ ترکان درآمد این دو واژه با یکدیگر در آمیختند و نام توران بر ترکها اطلاق شد. حال آن‌که از آغاز این نام ربطی به ترکان نداشته است.

پرسش: نام کوزون دنیسی (دریای کوزون) چگونه بر دریای کاسپی اطلاق شده است؟

پاسخ: ظاهراً این واژه، نامی ترکی است و من به آن برنخورده‌ام و چیزی راجع‌به آن نمی‌دانم.

پرسش: این نام، نام پرنده‌ای شکاری است[1]. نمی‌دانم این نام از چه زمان پدید آمده است. اکنون کوششهایی صورت می‌پذیرد تا به‌گونه‌ای تصنعی این نام به‌کار گرفته شود. آیا میان آلبانهای کرانهٔ دریای خزر و آلبانیهای ساکن بالکان رابطهٔ تاریخی وجود ندارد؟

پاسخ: پاسخ به این پرسش بسی دشوار است. پروفسور مارّ چنین نظری ابراز داشته و مطالب مبسوطی در این باره نوشته است. کوششهایی پیرامون منشاءِ این نام صورت گرفته است، ولی نمی‌توان پاسخی مثبت بدان داد و در تأیید یا عدم تأیید رابطه میان این دو سخن گفت. به هر تقدیر آلبانهای ساکن کرانه دریای کاسپی (خزر)، با گرجیان و

۱. کوزون به معنی «زاغ» است. یو. برگِل.

کوه‌نشینان قفقاز از تیره واحدی هستند. همهٔ آنان از گروه اقوامی هستند که با نام یافثی شناخته شده‌اند. بعدها چنانکه می‌دانیم زبان آلبانها از میان رفت، حال آن‌که آلبانها دارای آثار مکتوب ویژهٔ خویش بودند و کتاب مقدس ـ انجیل ـ به زبان آلبانیایی ترجمه شده بود. با این وصف از این زبان و آثار مکتوب آن چیزی بر جای نماند[۱]. اکنون هیأت باستانشناسی داغستان مدعی است که بعضی از کتیبه‌های یافت شده توسط آنها به زبان آلبانیای قدیم است.

پرسش: چگونه می‌توان پیرامون نام قوم کاسپی و منشاءِ آن توضیحی ارائه کرد؟

پاسخ: در هر صورت، قوم کاسپی جزءِ اقوام یافثی هستند. دربارهٔ توصیف آنها، به‌نظر من واژه کاسپ، حالت جمع نام کاس است که گاه قفقاز را نیز به همین نام نامیده‌اند.

پرسش: آیا این واژه به کلمهٔ فارسی آسپ ربطی ندارد؟

پاسخ: خیر، هیچگونه ربطی به هم ندارند.

پرسش: آیا آلبانها با ارامنه یکی نیستند؟ مشکل بتوان پذیرفت که، قومی با دارا بودن آثار مکتوب و داشتن کتاب مقدس به زبان مادری خود، ناگهان زبان خود را از دست بدهد و از صفحه روزگار محو گردد. این گونه پدیده‌ها بسیار اندکند.

پاسخ: خیر، ما به نمونه‌های بسیاری از این قبیل بر می‌خوریم. زبان خوارزمی با این که تا سده ۱۱ میلادی دارای اسناد و مدارک مکتوب بود، به کلی از میان رفت، ولی بعضی از کلمات خوارزمی همچنان باقی ماند. به‌نظر من بعضی واژه‌های آلبانیایی نیز نزد مردم کنونی این سرزمین باقی و محفوظ مانده است. چه بسا ممکن است در استان سابق باکو نیز به این واژه‌ها برخورد کرد. البته این مسئله نیازمند بررسی و تحقیق است.

پرسش: تا چه اندازه می‌توان به نوشته‌های مؤلفان یونانی مطمئن بود، حال آن که اغلب آنها در اکثر مواقع اینجا نبوده‌اند؟

پاسخ: بله، کاملاً صحیح است. من هم‌اکنون مثالی می‌آورم که معلوم گردد چگونه بعضی گزارشها منطبق بر واقعیتها نبوده‌اند. به‌عنوان نمونه استرابون (استرابو) می‌نویسد که آلبانها به مصبّ رود کر توجهی نداشته‌اند و دریانوردی در دریای خزر صورت نمی‌گرفته

---

۱. برای اطلاع از زبان آلبانیایی و آثار مکتوب آن ر.ک. به: ک. و. ترور، شرحی پیرامون تاریخ و فرهنگ آلبانیای قفقاز، سدهٔ چهارم پیش از میلاد تا سدهٔ هفتم میلادی، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۹، صص ۳۰۶-۳۱۲، ۳۳۴-۳۳۹. ـ ب. استاویسکی.

است. ولی آریستوبولیس از قول او به راهی اشاره می‌کند که از دریای خزر می‌گذشته است. در اینجا، تضاد آشکاری دیده می‌شود. جای تأسف است که ما با آثار مؤلفان یونانی با تأخیر بسیار و پس از دستکاری آشنا شدیم. این اخبار اغلب بی‌نقد و بررسی و مطابقت با دیگر آگاهیها مورد استفاده قرارگرفته‌اند. از این رو باید با احتیاط بسیار نسبت به آنها برخورد نمود.

پرسش: پرسش من پیرامون آثار مکتوب آلبانها است. آیا شما وجود آثار مکتوب در باکو را ممکن می‌شمارید؟ در این صورت الفبای آنها چگونه پدید آمده است؟

پاسخ: الفبای آلبانیایی به الفبای ارمنی نزدیک بوده است، ولی آنها تمام و کمال یکسان و همگون نبوده‌اند. در زبان آلبانیایی اصواتی وجود داشت که زبان ارمنی فاقد آن بود، ولی به هنگام رواج آیین مسیح هر دو الفبا از سوی شخص واحدی تدوین گردید.

سخنرانی دوم (قسمتهای ۳ ـ ۴)

من در پایان گزارش پیشین خود به آغاز این نکته بسیار مهم رسیدم که به گمان من عواقب کشورگشایی‌ها و لشکرکشیهای اسکندر مقدونی خلاف انتظار او بوده است. زیرا پس از این لشکرکشی یک امپراطوری جهانی و در کنار آن چند قوم آزاد و مستقل جدا از امپراطوری پدید نیامد، بلکه دو امپراطوری شرق و غرب تأسیس گردید که هر یک مدعی سیادت بر جهان بودند.

سلوکیان که جانشینان اسکندر مقدونی بودند نتوانستند همهٔ متصرفات آسیایی اسکندر مقدونی را متحد سازند. سدهٔ سوم پیش از میلاد یک جنبش ناسیونالیستی ایرانی پدید آمد که حاصل آن ظهور دولتی پادشاهی در ایران بود. نخست پارتها به فرمانروایی ارشکیان (اشکانیان) دولت خود را تشکیل دادند و در پی آن دولتی پارسی (ایرانی) توسط دودمان ساسانی تأسیس گردید. با این وصف نظام شاهی ایران نتوانست همه متصرفات پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی را در دست خود نگاه دارد. بخشی از اراضی تابع شاهنشاهی ایران در عهد باستان تحت حاکمیت سلوکیان باقی ماند، ولی سپس رومیان بر آن سرزمینها دست یافتند. چنان که ملاحظه می‌شود پیش از تسخیر بیزانس به دست ترکها، دو امپراتوری شرقی و غربی وجود داشت که با یکدیگر سرگرم مبارزه و پیکار و مدعی سیادت بر جهان بودند و خود را تنها شاهی می‌دانستند که باید بر سراسر جهان فرمان راند.

در این زمینه تفاوت عمده‌ای میان روایات تاریخی اروپایی و اسلامی وجود دارد. تاریخنگاران ما پیرو روایاتی هستند که امپراتوری روم را به عنوان امپراتوری جهانی معرفی کرده و آن را حاکم بر سراسر جهان دانسته‌اند. حال آن‌که در دیدگاه مورّخان اسلامی و عرب، شاهنشاهی ایران امپراتوری جهانی به‌شمار می‌رفته و نه رومیان، بلکه ایرانیان مالک الرقاب جهان بوده‌اند. این‌که‌کدام یک از دو روایت اروپایی و یا اسلامی درسترند، نظرهای متفاوتی می‌تواند وجود داشته باشد، ولی بی‌گمان امپراتوری شرقی رفته رفته نیرومندتر و گسترده‌تر شد و برتریهایی کسب کرد. این برتریها به امپراتوری شرقی حق داده است که خود را امپراتوری جهانی بنامد و از امپراتوری غربی برتر بداند. برتری عمدهٔ امپراتوری شرق آن بود که بازرگانی با هند و خاور دور را در دست خودمتمرکز کرد. امپراتوری غربی از بازرگانی جهانی بهره‌مند نشد، بلکه تجارت جهانی بیش از پیش در اختیار امپراتوری شرقی قرار گرفت. از اینجا می‌توان دریافت که چرا امپراتوری شرقی توانست مقام نخست را در زمینهٔ فرهنگی به دست آورد. این فرآیند بسیار کند صورت گرفت. در زمان امپراتوری روم می‌توانست اختلاف نظری پیرامون برتری فرهنگی یکی از این دو امپراتوری وجود داشته باشد، ولی سرانجام این اختلاف در عهد اسلامی به سود امپراتوری شرقی پایان گرفت. بی‌گمان از اوایل سدهٔ نهم میلادی خلافت از دیدگاه فرهنگی جایگاهی والاتر از امپراتوری بیزانس به‌دست آورد. در این مورد تجارت با خاور دور که در دست دولت ایران متمرکز شده بود نقش بزرگی ایفا نمود. همین امر در حکم برتری نسبت به دولت روم غربی به‌شمار می‌رفت، در شرق، راههایی بازرگانی با چین احداث گردید. سده دوم پیش از میلاد چینیان سفیری به آسیای مرکزی فرستادند تا در پیکار با اقوام کوچنده‌ای که چین را مورد حمله قرار داده بودند، متحدانی برای خود دست و پا کنند. متحدان طبیعی چین را آن گروه از کوچندگانی تشکیل می‌دادند که پیشتر تحت فشار کوچندگان شرقی به غرب رفته بودند. از این رو، چین می‌توانست کوچندگان غربی را به مثابه متحدان طبیعی خود بنگرد. دولت چین هنگام اعزام سفیر به آسیای مرکزی، همین هدف را مدّ نظر داشت.

چنان‌که اغلب اتفاق می‌افتد نتایجی به‌بار آمد که تمام و کمال مغایر با هدف مورد نظر بود. اتحاد سیاسی تحقق نیافت، ولی در عوض رفته رفته راههای بازرگانی گشوده شد و صدور کالاهای چینی به غرب آغاز گردید. چندی بعد صدور ابریشم به غرب

اهمیت زیادی کسب نمود. از این رهگذر بازرگانی با چین گسترش یافت. این بازرگانی نخست در حیطه قدرت پادشاهی پارتیان و سپس دولت ساسانی قرارگرفت. ابریشم چین توسط پارتیان به امپراتوری روم راه یافت. حرکت پارتیان کمتر متوجه سرزمینهای اطراف دریای خزر و بیشتر متوجه جنوب بود. آنها به منطقهٔ میان رود ان (بین‌النهرین) و اراضی همجوار با سوریه بیش از سرزمینهای اطراف دریای خزر توجه داشتند. حرکتهای دیگری هم که برای تاریخ منطقه کرانهٔ دریای خزر بسیار اهمیّت داشته، جنبشهایی علیهٔ سلوکیان بوده که به منظور تضعیف این دودمان در آسیای صغیر و ارمنستان صورت گرفته است.

اینجا، در سدهٔ نخست پیش از میلاد برای اولین و آخرین بار در تاریخ دولت بزرگ ارمنستان تأسیس یافت. رومیان با این دولت به پیکار برخاستند و سپاهیان خود را بدین سرزمین گسیل داشتند. آگاهیهایی مبنی بر لشکرکشی مشهور پمپه وجود دارد که حاکی از این امر است. روایاتی در این مورد بر جا مانده است. مسلماً منابع اولیهٔ موجود، وقایع را به روشنی شرح نداده‌اند. روایاتی از پلوتارخ Plútarchos (پلوتارخوس)، آپین (آپیانوس) Appianós و استرابون Strábōn در دست داریم، ولی در این روایات چندین اختلاف نظر وجود دارد. به‌عنوان نمونه در مورد شمار سپاهیانی که با رومیان پیکار کردند، تفاوتهایی دیده می‌شود.

نوشته‌اند که پمپه از ارمنستان به آلبانیا رفت و عهدنامه‌ای با آن منعقد نمود، و موافقت ایبریان (گرجیان) را برای ورود به آن سرزمین کسب کرد. امّا چندی بعد آلبانها سر به شورش برداشتند. متعاقب آن وی روانه دریای سیاه شد و بار دیگر به آلبانیا برگشت و شورش آلبانها را سرکوب نمود. ضمناً خبر دیگری وجود دارد مبنی بر این که پمپه پس از این رویداد تا فاصله سه روز راه از دریای خزر پیش رفت، ولی به جهت کثرت مارها از پیشروی تا کرانهٔ دریای خزر منصرف گردید. جز از این، روایتی هم دربارهٔ زندگی ساکنان محلی آنجا وجود دارد که به‌طور کلی در آثار استرابون جغرافیدان دیده شده و از نوشتهٔ تئوفانس میلتی همسفر پمپه اقتباس گردیده است. توضیح چگونگی این ماجرا دشوار است، ولی میان روایتهای مربوط به آلبانها و ایبریان ــ ساکنان گرجستان تفاوت فاحشی وجود دارد. شرح مربوط به ایبریان به تفصیل آمده و تصویر واضح و روشنی پیرامون ساختار اجتماعی ایبری ارائه شده است. پروفسور

جواخوف در کتاب خود پیرامون ساختار دولت گرجستان از این روایتها بهره گرفته است[۱].

آگاهیهای ما پیرامون آلبانیا که درست در کرانهٔ دریای خزر واقع شده بسیار شبهه انگیز و متناقض است[۲]. از یک سو، مردم این سرزمین را قومی وحشی نوشته، مدعی شده‌اند که آلبانها قادر به شمار اعداد فزونتر از یکصد نیستند و حرفه عمدهٔ آنان صیادی است. چنین آمده که پوشاک قوم مزبور از پوست حیوانات بوده است. از دگر سو گزارشهایی وجود دارد مبنی بر این که آلبانها در آن روزگار دارای اسلحهٔ سنگین بوده‌اند. در ضمن چنین آمده است که آلبانها در منطقه‌ای حاصلخیز سکنی داشتند که شرایط آبیاری آن بهتر از مصر و بابل بوده است، در ضمن اشاره شده است که آلبانها قادر به بهره‌گیری کافی از کشتزارهای خود نیستند. از این گزارشها چنین بر می‌آید که آلبانها از آبیاری مصنوعی استفاده می‌کردند. تصور این نکته بسی دشوار است. چگونه ممکن است قومی وحشی قادر به استفاده از شبکهٔ آبیاری مصنوعی باشند. هرگاه این گزارش مقرون به واقعیت باشد، در آن صورت با درنظر گرفتن اوضاع و احوال و شیوهٔ زندگی یاد شده در جریان لشکرکشی پمپه، بدیهی است، در آلبانیا نمی‌توانست اثری از شهر و شهرنشینی باشد، ولی اندکی پس از آن گزارشها از وجود چند شهر سخن رفته است. پلینیوس و بعضی از مؤلفان از جمله (بطلمیوس) به وجود شهرهایی، بویژه شهر قفقاز اشاره کرده‌اند. بسیاری از دانشمندان بر آنند که احتمالاً محل این شهر در جایی بوده که اکنون شهر باکو قرار گرفته است. گروه دیگری از محققان بر این عقیده‌اند که شهر مزبور در جنوب محل کنونی شهر آلیات که اکنون راه‌آهن تفلیس به دریای خزر از آن می‌گذرد نهاده بوده است. سپس در منابع دیگری، از شهر قبله یا کبلک یاد شده که تا سدهٔ ششم میلادی، شهر مهم آلبانیا بوده است.

این که گفته شود فرهنگ قوم مزبور پس از گذشت چند سده از زمان لشکرکشی پمپه چندان پیشرفت کرده که موجب ظهور چنین شهرهایی در سده‌های اول و دوم میلادی

---

۱. ر. ک. به: ای. جواخوف، ساختار دولتی گرجستان قدیم و ارمنستان قدیم، جلد اول، سنت پطربورگ، ۱۹۰۵ (متن‌ها و تحقیقاتی در زمینهٔ فقه‌اللغه ارمنی ـ گرجی). ب. استاویسکی

۲. در حال حاضر برای تحقیق دربارهٔ آلبانیا ر. ک. به: و. ترور، شرحی پیرامون تاریخ و فرهنگ آلبانیای قفقاز، از سده ۴ پیش از میلاد تا قرن هفتم‌میلادی، مسکو ـ لنینگراد ۱۹۵۹. ب. استاویسکی

شده، ادعایی است که به دشواری قابل پذیرش است. در ضمن گزارش مبنی بر این که پمپه هنگام پیشروی به سوی کرانهٔ دریای خزر از کثرت ماران بر سر راه خود به هراس افتاده بوده است، شگفت‌انگیز می‌نماید. چنین به‌نظر می‌رسد که رومیان با وجود گرایش جهت دستیابی به دریای خزر، کوششی در این زمینه ابراز ننمودند. حدود سال ۵۹ سدهٔ نخست میلادی هنگامی که منطقه هیرکان از ایران جدا شد، سفیران هیرکان با رومیان به گفتگو پرداختند. معلوم شد رومیان انگیزه‌ای برای ایجاد رابطه با هیرکان و گذر به‌سوی کرانهٔ دریای خزر داشته‌اند. این کار برای رومیان امکان پذیر بود، ولی اقدامی در این زمینه صورت نگرفت[1] و دومیتیانوس کاربولون که آنزمان در ارمنستان بود سفرای هیرکان را از بیراهه بازگرداند تا در دست پارتیان اسیر نشوند. آنها از آنجا به‌سوی اقیانوس هند و سپس بدون عبور از متصرفات پارتیان به کشور خود، جانب دریای خزر رفتند. از همین‌جا معلوم می‌گردد که اشکانیان در آنزمان فاقد سلطه بر بخش شرقی سرزمین خود بودند. می‌دانیم که رومیان در امور آلبانیا دخالت داشتند. پارتیان نیز مدعی این سرزمین بودند، ولی نه این و نه آن قوم، آلبانیا را متصرف نشدند و آن را ضمیمه خاک خود نکردند. فرمانروای آلبانیا گاه از سوی رومیان و گاه از سوی پارتیان گمارده می‌شد. گفته می‌شود که در سال ۱۱۳ سده دوم میلادی درست پیش از جنگ تراژان (ترایانوس) امپراتور روم به میان رودان (بین‌النهرین) علیه دولت پارت، توسط این

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی: کتیبه‌ای بر صخره پیرامون فعالیت لژیون دوازدهم، از سپاه امپراتور دومیتیانوس گواه آن است که رومیان در اواخر سدهٔ نخست میلادی تا کرانهٔ دریای خزر پیش رفتند. این کتیبه سال ۱۹۴۸ در نزدیکی کوه بیوک‌داش در چهار کیلومتری دریای خزر (نزدیک باکو) کشف گردید. ر.ک به: جعفرزاده، کتیبه قدیمی ـ لاتینی حدود دامنهٔ کوه بیوک‌داش، گزارشهای آکادمی علوم، آذربایجان، باکو، ۱۹۴۸، شماره ۷، صص ۳۰۴ ـ ۳۱۱؛ پ. خ. تومبیل، کتیبه رومی قرن اول میلادی کشف شده در محدودهٔ آذربایجان (قبرستان)، گزارشهای آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، باکو، ۱۹۴۸، شماره ۷، صص ۳۱۲ ـ ۳۱۴؛ پاخوموف، کتیبه رومی سدهٔ نخست میلادی و لژیون فولمینات دوازدهم، اخبار آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، ۱۹۴۹، شماره ۱، صص ۷۹ ـ ۸۸؛ یا مپولسکی، پیرامون کتیبهٔ رومی در آذربایجان، اخبار آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، ۱۹۴۹، شمارهٔ ۱، ص ۸۹؛ خاچیکیان، چندین تذکر پیرامون فصل پنجاه‌وچهارم از کتاب دوّم «تاریخ ارمنستان» نوشتهٔ موسی خورنی (در رابطه با کتیبهٔ لاتینی قدیمی‌که در آذربایجان پیدا شده است) اخبار آکادمی علوم جمهوری ارمنستان، علوم اجتماعی، ۱۹۴۸، شماره ۱۱ صص ۹۱ ـ ۹۷؛ یلنیتسکی، اخبار شمال دریای سیاه، III، رومیان حدود دروازه‌های خزر، پیک تاریخ قدیم، ۱۹۵۰، شماره ۱، صص ۱۹۳، ۱۹۴؛ ترِور، شرح پیرامون تاریخ و فرهنگ آلبانیای قفقاز، از سدهٔ چهارم پیش از میلاد تا سدهٔ هفتم میلادی، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۹، صص ۳۴۲ ـ ۳۴۵.

امپراتور چنین فرمانروایی بر آلبانبها گمارده شد. تا آنجا که می‌دانیم این آخرین تلاش رومیان برای دخالت در امور آلبانیا بود. در سدهٔ نخست میلادی نیز مشابه این وضع وجود داشت: از یک سو، میان روم و پارت به‌منظور سیادت و سلطه بر این منطقه رقابت وجود داشت. گاه رومیان و گاه پارتیان بر این سرزمین تاکرانهٔ غربی دریای خزر مسلط می‌شدند، و از سوی دیگر اقوام کوچنده از سرزمینهای شمالی به این منطقه حمله می‌کردند که دست کم تاکنون جریان هجوم اقوام کوچنده چنان که باید مشخص و معلوم نبوده است.

آلانها این زمان در منطقه‌ای از مصب سیر دریا (سیحون) تا ولگا و دن استقرار داشتند. از آسیای مرکزی برای این قوم کالا می‌رسید و راههای بازرگانی شمال دریای خزر به روی اینان گشوده شده بود. آلانها چند بار از طریق قفقاز شمالی و تنگه‌داریال و گذرگاه دربند به حمله پرداختند. ساکنان بومی گاهی از آنها بر علیهٔ پارتیان کمک می‌خواستند و گاهی با رومیان متحد می‌گشتند، و زمانی علیه رومیان به پیکار دست می‌زدند.

تا زمانی که دودمان اشکانی بر ایران فرمانروایی داشت، وضع بر این منوال بود، ولی در سدهٔ سوم میلادی در عهد پادشاهی ساسانیان دگرگونیهایی در وضع کشور پدید آمد. این دگرگونی حاصل آن بود که دولت ساسانی تمرکز بیشتری را در کشور اعمال می‌کرد. در روزگار ساسانیان نیز متصرفات وابسته همچنان باقی بودند، ولی رفته رفته این متصرفات وابسته به استانهای کشور بدل شدند. گذشته از آن دراین سرزمینها نظام اداره دولتی بغرنجی بر پایهٔ آیین ملی و نظام مبتنی بر قشربندی اجتماعی پدیدآمد، زرتشت را بنیانگزار این نظام می‌دانستند. سه طبقه یاگروه اجتماعی معتبر و محترم وجود داشت که عبارت بودند از موبدان، اشراف نظامی و کشاورزان آزاد (دیهگانان). این سه گروه اجتماعی را زرتشت پدید آورد که به روایتی سه فرزند داشت. یکی از فرزندان او موبد بود. فرزند دیگر در رأس گروه اشراف جنگی و فرزند سوم در رأس کشاورزان آزاد قرار گرفتند. گذشته از قشرهای نامبرده گروه چهارمی نیز وجود داشت که شامل اهالی شهرها (شهر یکان) و صنعتگران (پیشه‌وران) بود. ولی حقوق این گروه با دیگر گروههای اجتماعی برابر نبود. زیرا پیشه‌وران (محترفه) و بازرگانان، همانند کشاورزان آزاد که از وثیقه و تأمین لازم برخوردار نبودند. همین امر آنان را از دیگر قشرهای اجتماعی متمایز می‌کرد. به نظر می‌رسد که این ساختار طبقاتی باید منسوخ شده باشد،

زیرا در سایهٔ تمرکز راههای بازرگانی در عهد ساسانیان، شهر نشینی گستردگی بسیاری یافته بود. ساسانیان نه تنها در خشکی، بلکه در دریا نیز امور بازرگانی با هندوستان و چین را در اختیار خود داشتند. برتری و تفوق ساسانیان در امر بازرگانی جهانی موجب شد که زندگی شهری نیز گسترش یابد. در نتیجه گروه کثیری از بیگانگان نیز به این شهرها روی آوردند و در آنها سکنی گزیدند. بنابر معمول دولتهایی که سیاستهای مذهبی و طبقاتی را اعمال می‌کردند، موانع متعددی برای حضور بیگانگان در کشور پدید می‌آوردند، ولی در عهد ساسانیان وضع خلاف آن بود. در اینجا، آنها نه تنها مانع ورود خارجیان به ایران نمی‌شدند، بلکه گاهی حتی بازور آنها را از شهرهای امپراتوری روم به ایران نقل مکان می‌دادند تا بعضی از رشته‌های صنعت را پدید آورند. در زمان لشکرکشیهای موفقیت‌آمیز، وقتی که موفق به اشغال بعضی از شهرهای امپراتوری روم، بخصوص انطاکیه می‌شدند، پیشه‌وران آن شهرها را با زور به ایران می‌آوردند. در این اوضاع و احوال به‌رغم پشتیبانی حکومت این گونه ساختار صنفی و گروهبندی اجتماعی می‌بایست رفته رفته فرومی‌ریخت و آن صورت آیینی به تدریج از هم پاشیده می‌شد، زرتشتی هم که مدافع چنین نظام منسوخی بود باید از بین می‌رفت. در سده سوم ما شاهد جنبشی مذهبی به‌نام مانیگری هستیم که هدفش نزدیک کردن آیین زرتشت به آیین مسیح و بودا بوده‌است. مانی نیز خود را ادامه دهنده و جانشین بودا، زرتشت و مسیح می‌دانست. در این جنبش دینی، زهد و ورع، امتناع از ثروت و دارایی در مقابله با ساختار طبقاتی موجود قرار می‌گیرد، ولی با این وصف نهضت مذکور سرکوب شد. مانویان از کشور رانده شدند و مانی نیز اعدام گردید. در بعضی از منابع چنین آمده است که در قرن پنجم میلادی نظام موجود بار دیگر مورد حمایت قرار گرفت. در این زمان از وزیری به‌نام مهرنرسه یاد شده است که همانند زرتشت یک فرزند خود را در رأس روحانیان، پسر دیگر را در رأس بزرگان یا اشراف جنگی و سومی را در رأس کشاورزان قرار داد. بدین روال در سدهٔ پنجم، همان ساختار و نظام پیشین بار دیگر برجا ماند و تصویری دقیق از خود برجای نهاد، ولی بعد می‌بینیم که اواخر سدهٔ پنجم و آغاز قرن ششم میلادی، از درون گروه مانویان نهضت دیگری پدید آمد که مزدک در رأس آن قرار داشت. مزدک که با زهد و ورع سازگاری نداشت خواستار مصادرهٔ جبری مال، برابری در دارایی و اشتراک زنان گردید. او به رابطه میان مالکیت خصوصی و امر

معیشت خانواده اعتقاد داشت. این نکته درخور توجه است که کواذ (قباد) پادشاه ایران در جریان مبارزه با روحانیان و اشراف جنگی بانهضت مزدک همداستان شد. در اینجا ما به پدیده‌ای منحصر به فرد در تاریخ بر می‌خوریم، در جنبش کمونیستی[۱] نیز دیدیم که تزار حاکم هر چند برای مدتی کوتاه به این جنبش (کمونیستی) گروید. در همان سدهٔ پنجم میلادی شاه قباد (کواذ) نهضت مزدکیان را ملغی اعلام کرد، ولی دوباره احیا شد و سرانجام در پایان زندگی به فرزند خود خسرو انوشیروان اجازه داد تا این جنبش کمونیستی را نابود و مالکیت شخصی را از نو احیا کند. در ضمن همان ساختار طبقاتی، البته به‌گونه‌ای دیگر برقرار گردید. در اینجا دیگر اثری از قشر کشاورزان متشخص و معزز مشهود نبود. در رأس دولت سه‌تن از بزرگان قرار گرفتند: رئیس روحانیان، موبد مؤبدان، رئیس اشراف جنگی و رئیس اشراف صاحب منصب. گروه اخیر به‌عنوان سومین قشر جدید صاحب امتیاز در کنار روحانیان و اشراف جنگی قرار گرفته بودند. این نکته خود نموداری از ارتقاءِ موقف قشر شهری (شهر یکان) بوده است.

بدین روال در ارتباط با این جنبش بیش از همه قشر شهریگان بهره جست. در جامعه نظام اجتماعی تازه‌ای متفاوت با گذشته پدید آمد. از آن پس نه تنها در ایران، بلکه در آسیای مرکزی نیز به‌جای کشاورزان آزاد، حاکمیت کامل ملاکان بر کشاورزان برقرار گردید. به عنوان نمونه واژه دیهگان درگذشته به مفهوم کشاورز آزادبود. از آن پس به مالکان اطلاق شد و دیهگان از سلطه و سیادت کامل بر کشاورزان و روستائیان برخوردار گردید. به دشواری می‌توان گفت که رویدادهای ایران تا چه پایه در سرنوشت استانهای جداگانه، بویژه استانهای کرانه دریای خزر و آلبانیای قفقاز مؤثر افتاده بود.

می‌دانیم که در آلبانیا تا نیمهٔ اول قرن پنجم دولتی مستقل وجود داشت. ولی در سال ۴۶۱ سلسلهٔ آلبانیایی منقرض گردید و آلبانیا به‌صورت استانی جداگانه تابع دولت ایران شد و در رأس آن شخصیتی با عنوان «مرزبان» قرار داشت. بعدها در آلبانیا شورشی روی داد که آن را با سیاست امپراتوری روم شرقی (بیزانس) مرتبط دانسته‌اند. گاه به‌هنگام شورش آلبانها از اقوام کوچنده شمال یاری می‌جستند. در این مقطع ما شاهد ورود هونها به‌جای آلانها هستیم. این موضوع، مسلماً به حکومت مشهور هون‌ها مربوط

۱. ر.ک. به: آثار بارتولد، چاپ روسی، جلد دوّم، قسمت اوّل، ص ۲۱۷، پانویس ۳۲.

می‌شود که در اروپا تشکیل شده بود. در اینجا ما شاهد حرکت هون‌ها از طریق قفقاز[۱] هستیم. گاه آلبانها در مبارزه با ایران از هونها کمک می‌خواستند و گاهی نیز ایرانیان به یاری هونها، شورش آلبانها را سرکوب می‌کردند.

برای جلوگیری از هجوم اقوام شمالی سعی می‌شد تا سدّی مانع در این سرزمین و بویژه در محل گذرگاه در بند احداث گردد. این سد دورترین نقطه از مناطق تابع ایران بود. آگاهیهایی وجود دارد مبنی بر این که نخستین استحکامات به‌فرمان یزدگرد دوم شاه ایران در سالهای ۴۳۸ ـ ۴۷۵ میلادی ساخته شد. متعاقب آن اخبار متأخری از گوند Gevond ارمنی در دست داریم مبنی براین که استحکامات مزبور توسط استادان رومی بناگردید. از قرار معلوم کتیبه‌ای به نام مارکیانوس (مرقیون) امپراتور بیزانس در سالهای ۴۵۰ ـ ۴۷۵ میلادی تدارک شده بود. کتیبه بر جای نمانده است، ولی اگر این روایت درست باشد، در آن صورت بنای استحکامات کرانهٔ دریای‌خزر به سالهای آخر سلطنت یزدگرد دوم باز می‌گردد. این دوره‌ای است که در همه جا برای مقابله با هجوم اقوام وحشی به ساختن چنین دیوارهایی مبادرت می‌شد. به‌عنوان نمونه می‌توان از دیوار مشهور چین و دیوارهای دیگری که در امپراتوری روم شرقی بنا شده بود، یادکرد. چنان که می‌دانید رومیان با چنین دیواری از انگلستان در برابر هجوم شوتلندیها دفاع کردند.

دیوارهای دیگری نیز در سدهٔ پنجم از هیرکان به‌سوی شمال ساخته شد، ولی این دیوارها همانند دیوار دربند سنگی نبودند، بلکه آجری بودند و آثار آن هم تاکنون باقی است. بعدها ترکان مهاجمی که از سوی شمال آمده بودند بر این دیوار دست یافتند و ایرانیان ناگزیر خط مقدم استحکامات خود را رهاکردند و به‌سمت غرب، بین استرآباد و مازندران عقب نشستند. در سدهٔ قرن ششم میلادی در اینجا دیواری ساخته شد که هنوز آثار آن برجا مانده است. دانسته‌ایم که این دیوارها چندین بار به دست اقوام مهاجم شمال افتادند و بازسازی شدند. این وقایع در عهد ایران ساسانی و سپس عربها روی داده‌اند.

حال به استحکامات دربند می‌پردازیم. این استحکامات که در قرن پنجم میلادی به‌منظور جلوگیری از هجوم هون‌ها ساخته شد چند بار دست به دست گشت.

---

۱. از سمت روسها «قفقاز» به آن قسمتی اطلاق می‌شود که از سمت ایران به آن «ماوراءِ قفقاز» گفته می‌شود. م.

بزرگترین خطر برای ایران حملاتی بود که از سمت شمال، در نیمهٔ دوم قرن ششم میلادی متوجه آنها می‌شد. این زمان مصادف بود با امپراتوری بزرگ ترکان که مرزهای آن از حدود چین تا اروپای شرقی امتداد داشت. در ضمن، این امپراتوری دارای حکومتی یک پارچه نبود، بلکه تحت فرمانروایی حاکمانی از یک دودمان قرار داشت.

این امپراتوری از نیروی بسیار مهیبی برخوردار بود. ترکان به‌خاطر منافع بازرگانی که با ایرانیان منطقهٔ آسیای مرکزی داشتند و نیز به‌خاطر تجارت ابریشم چین و یا احتمالاً ابریشم تهیه شده توسط خودشان با ایرانیان رابطه برقرار کردند. چون این رابطه به ناکامی انجامید، لذا ترکان متوجه روم شرقی (بیزانس) شدند و در سال ۵٦۸ میلادی سفیری به آن سرزمین فرستادند. دولت بیزانس سفیر ترکان را به گرمی پذیرفت، حال آن‌که در روم شرقی صنعت ابریشم وجود داشت. این زمان سلسلهٔ ساسانیان به اوج قدرت خود دست یافته بود. چون دولت روم شرقی از سوی ایران در معرض خطر قرارگرفته بود، لذا بر آن شد که با ترکان علیه ایران متحد گردد. در این دوره ما شاهد اعزام چند سفیر بیزانسی نزد ترکان هستیم. در سال ۵٦۹ میلادی هنگامی که زمارخ (زمارکوس) سفیر بیزانس از سرزمین ترکان باز می‌گشت، هنوز آلانها تابع ترکان نبودند. چند سال بعد در ۵۷٦ میلادی، خان ترک اعلام کرد که آلان‌ها تابعیت وی را گردن نهاده‌اند. بدین روال، متصرفهٔ ترکان در آن زمان تا قفقاز کشیده شد. در همین دوره و بدیگر سخن اواخر دوران پادشاهی خسرو انوشیروان بود که سد مشهور دربند به منظور جلوگیری نفوذ ترکان ساخته شد. چنین به‌نظر می‌رسد که خطر ترکان در این دوره به مراتب بیش از سدهٔ پنجم میلادی بوده است. در سدهٔ پنجم چند قوم کوچک که تابع هونها، بودند دست به حملاتی می‌زدند و پس آنگاه از راه قفقاز به جایگاه پیشین خویش باز گشتند. روایتی دربارهٔ قوم سابیر که بعدها خزران نامیده شدند وجود دارد[1]. هونها چند بار به ایران حمله‌ور شدند و یکبار از راهی دیگر و از کنار شعله‌های آتشی که از فراز صخره‌های فرورفته در آب سر برآورده بودند به جایگاه پیشین خود بازگشتند. این نخستین خبر تاریخی دربارهٔ وجود آتشهای نزدیک باکو است. حدس و گمانهای مربوط به رابطه این

۱. دربارهٔ سابیرها (ساویرها) ر.ک. به: آرتامونوف، تاریخ خزر، لنینگراد، ۱۹٦۲، صص ٦۹ ـ ۷۸. چنان که آرتامونوف می‌نویسد ساویرها و خزران قوم واحدی نبودند، بلکه خزران قبیله‌ای از اتحاد قبایل دشت قفقاز به ریاست سابیرها در سدهٔ ششم میلادی بودند. ب. استاویسکی.

آتش با آئین زرتشت و مقام مهم آن و نیز این نکته که گویا آتشکده‌ای در این سرزمین برپا بوده است، متکی بر پایه و اساسی نیست. اظهار نظر مبنی بر این‌که در نزدیکی باکو تا پیش از دوران سلطه عربها از منابع نفت بهره‌برداری شده است، فاقد پایه و اساس است.

دربارهٔ بنای سدّ دربند خبری وجود دارد مبنی بر اینکه این سدّ به فرمان خسرو انوشیروان ساخته شده است. راجع‌به بنای آن نیز مطالبی آمیخته به افسانه وجود دارد. احتمالاً این خبرها مبتنی بر پندارها و تصورات نسلهای بعدی پیرامون چگونگی بنای سدّ مذکور است. اشاره‌ای از ظهیرالدین مرعشی وجود دارد مبنی بر اینکه این بنا در واقع به دستور یکی از خویشاوندان خسرو انوشیروان چه بسا پسر عمّ وی که فرمانروای آن ناحیه بود، احداث گردید:

از سدهٔ هفتم میلادی و اواخر عهد ساسانی خبری وجود دارد مبنی بر این‌که سدّ دربند به دست خزران افتاد و سخت آسیب دید، ولی چندی بعد بار دیگر توسط عربها ساخته شد. می‌گویند که در زمان پادشاهی ساسانیان، موج‌شکنی نیز احداث گردید، ولی به‌طور یقین گفته شده است که آن بخش از سد که به اندازهٔ قابل توجهی در دریا پیش رفته بود، در زمان عربها بنا گردید. در قدیمی‌ترین روایتی[1] که تاکنون به‌دستمان رسیده، گفته شده است که این دیوار به اندازهٔ ۶۰۰ آرنج عربی در آب فرو رفته است. این رقم، همان اندازهٔ پیشرفت سد در آب دریا است که برای گذر ناپذیر کردن لنگرگاه در بند کافی بوده است. به‌طوری که اکنون معلوم شده اندازهٔ آرنج عربی کمی بیش از ۰/۵ متر بوده است. بدین‌ترتیب، طول سدّ در دریا اندکی بیش از ۳۰۰ متر تخمین زده می‌شود. داستانهایی پیرامون بنای این سد وجود دارد که با نظر بیننده به هنگام مشاهدهٔ سد متفاوت و مغایرند. گفته شده که این سد به گونهٔ خاصی بنا شده است. گفته شده که دو ردیف سنگ بدون بکار بردن سیمان و یا ملاط دیگری که جایگزین سیمان بوده چیده شده است. در ضمن منابع کاملاً متفاوت حکایت از آن دارند که در بنای سد از روش دیگری استفاده شده است: در میان آن سنگها، سوراخهایی تعبیه شده و میله‌هایی آهنی درون حفره‌ها قرار داده بر روی آنها سرب ریخته‌اند، وجود سرب در درون حفره‌ها جایگزین سیمان و یا هر ملاط دیگری بوده است. آیا ممکن است که این تنها حدس و گمان باشد؟ به‌نظر من ممکن است. محتمل است در بنای سد از سرب استفاده شده باشد،

---

۱. در چاپ اوله کلمهٔ «Skromnom» یک غلط چاپی است. یو. برگل.

ولی مقاومت سرب کمتر از سنگ به‌ویژه در درون آن است، لذا ممکن است باگذشت زمان تباه شود و ازمیان برود. نمی‌توانم به این پرسش پاسخ دقیق و درستی بدهم، زیرا آگاهی من از امور فنی اندک است، ولی نتایج به‌دست آمده از مشاهده و بررسی ویرانه‌های این سد با مطالب مندرج در مآخذ و منابع که با قاطعیت از آنها یاد کرده‌اند متناقض است[۱]. ارامنه به دربند، چور[۲] Chor می‌گویند. اینجا یکی از مراکز آیین مسیح بوده است. مدتی نیز بطریق مسیحی در این ناحیه می‌زیسته است. به‌دیگر سخن شهر دربند اسقف‌نشین بود که بعدها به پرثو (برذعه ـ بردع) بزرگترین شهر آلبانیا منتقل گردید. با این وصف دربند تا زمان تجدید بنای سدّ در سال ۷۲۳ میلادی به‌عنوان شهری بطریق‌نشین همچنان باقی بود. راجع به گسترش آیین مسیح باید متذکر شویم که آیین مزبور در روزگار پادشاهی یزدگرد اول (سالهای ۳۹۹ـ۴۲۰ میلادی) و نزدیک به دوران فرمانروایی تئودوسیوس امپراتور بیزانس (۴۰۸ـ۴۵۰میلادی) رواج یافت. الفبای خط آلبانیایی توسط کشیشان ارمنی تدوین گردید. زبان آلبانیایی دارای اصواتی بود که در زبان ارمنی وجود نداشتند. پس از تدوین الفبای آلبانیایی کتاب مقدس به این زبان برگردانده شد. با تبدیل شهر پرثو (برذعه) به جایگاه بطریق آلبانیا، این شهر به‌جای شهر قبله (کبلک) به‌عنوان شهر مهم آلبانیا محسوب شد و این عنوان را تا قرن دهم میلادی نیز حفظ نمود، چنانکه در نوشته‌های مؤلفان عرب از بردعه (پرثو) به‌عنوان بزرگترین شهر سراسر این سرزمین یاد شده است. از قرار معلوم طبقات پائین شهری به آیین مسیحیت گرویده بودند. اکنون هر نظری بدان داشته باشند، باید گفت که آیین مذکور نیروی فرهنگی بزرگی در جهان آن روزگار به‌شمار می‌رفت. در سرزمینهایی که سلاحهای رومیان بی‌اثر بودند، مسیحیت پیروز می‌گشت. می‌دانیم که در پیکارهای روم شرقی با ایران، برتری از آنِ ایرانیان بود، ولی مسیحیت همچنان پیروز می‌شد و در ایران نیز کلیساهای مسیحی تأسیس می‌گردید. بعدها هنگامی‌که عربها در استانهای مرزی ایران

---

۱. دربارهٔ دربند و دیوارهای آن ر.ک. به: اخبار موجود دربارهٔ سخنرانیهای واسیلی بارتولد در زمینهٔ تاریخ دربند (ر.ک. به: آثار بارتولد، چاپ روسی، جلد دوم، قسمت اول، ص ص ۷۸۶ـ۷۸۷) و اخبار جدید دربارهٔ دیوارهای دربند (ر.ک. به: آثار بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، ص ۷۸۸) و مقاله او Derbend (E1-1) ضمناً ر.ک. به: آرتارمونوف، دربند قدیم، (گزارش اولیه)، فرهنگ آلبانیای قفقاز، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۹، ص‌ص ۲۷۴ ـ ۲۸۴. ب. استاویسکی.

۲. چول، مقایسه کنید با: W. Barthold, E1, 1, S. 981 . یو . برگل.

سکنی گزیدند، در آن استانها از مسیحیت به‌عنوان آیین مردم محل یاد شده و از پیروان سخن نرفته است. در استانهای غرب ایران، مسیحیت نسطوری پیروز شده بود. پیروان این آیین در امپراتوری روم تحت پیگرد قرار داشتند، چون نسطوریان در ایران همانند روم شرقی تحت تعقیب قرار نداشتند و نفی بلد نمی‌شدند، لذا فرقه نسطوری در ایران نسبت به دیگر فرقه‌های مسیحی برتری یافت و متعاقب آن نسطوریان و پیروان دیگر فرقه‌های مسیحی از راههای بازرگانی که در اختیار ایرانیان بود بهره جستند. بدین روال مسیحیت به آسیای مرکزی، چین و هند نیز نفوذ کرد. در ارمنستان فرقهٔ مسیحی دیگری پدید آمد. کلیساهای ارمنی در آلبانیا فعالیت داشتند، ولی آیین نسطوری در آلبانیا نیز رواج داشتند. در کلیساهای ایران دوبار، در سالهای ۵۴۴ و ۵۵۳ از اسقف شهر بیلقان (بیلگان) در محل تلاقی رود ارس به کر که بخشی از سرزمین آلبانیا بود یاد شده است.

ما می‌دانیم که درست در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم دودمانی آلبانیایی با اصلیت ایرانی بار دیگر در آلبانیا قدرت را دردست گرفت. این همان دودمان ایرانی مهرگان است. سردودمان آن به‌نام مهر در اغتشاشهای ایران حدود سال ۵۹۰ میلادی شرکت داشت. او می‌خواست به‌نزد خزران برود، ولی او را متقاعد ساختند تا در آلبانیا باقی بماند. وی فرمانروای این سرزمین شد. قابل توجه اینکه، این فرمانروای آلبانیا که خود از دودمان ساسانی بود، بدون توجه به منشأ دودمانی ساسانی خود، آیین مسیح را پذیرا گشت.

پس از چندی دولت ساسانی منقرض شد و حاکمیت در دست فاتحان عرب قرار گرفت. در تاریخ سلسلهٔ ساسانیان زوال تدریجی وجود نداشت. در اینجا ما همان چیزی را می‌بینیم که در تاریخ امپراتوری آلمان در سالهای اخیر شاهد آن بوده‌ایم و آن شکوفایی فراوان و پیروزیهای جنگی پیش از بروز فاجعه است. نظیر چنین واقعه‌ای در آغاز سالهای ۶۲۰ میلادی در ایران روی داد. سپاهیان ایران کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) را به محاصره گرفتند، سوریه و مصر و تمام قلمروی آسیایی امپراتوری روم شرقی به تصرف آنان در آمد. متعاقب آن رومیان پیروز شدند سپس زوال دولت ساسانی و فتوحات عرب آغاز گردید.

آخرین سالهای جنگ بیزانس و ایران بر مناطق قفقاز نیز مؤثر افتاد. با وجود رواج آیین مسیح، مناطق مسیحی نشین مزبور مورد هجوم دشمنان قرار گرفت. در این ماجرا

رومیان مسیحی با خاقان خزر متحد شدند. بیزانسی‌ها با خزران متحد شدند و دشمنان از غرب و شرق به ایران روی آوردند. تفلیس از سوی امپراتور بیزانس و خاقان خزر محاصره شد. امپراتور بیزانس و خاقان خزر که شخصاً به تفلیس آمده بودند مورد تمسخر و نفرت اهالی تفلیس قرار گرفتند. خزران به آلبانیا نیز حمله‌ور شدند و این سرزمین را ویران کردند. حوادث پس از این رویداد را تنها موسی کاگان کاتوانسی به شرح درآورده است (مآخذ عربی و رومی به شرح کافی این حوادث نپرداخته‌اند). موسی کاگان کاتوانسی می‌نویسد که پس از وراز ـ گریگور که دین مسیحی را پذیرفته بود، فرزندش جوانشیر یکچند فرمان راند و به‌صورتی جداگانه و مستقل با سه دشمن مدعی اصلی خود رابطه برقرار کرد و با یونانیان، خزران و عربها به گفتگو پرداخت. جوانشیر با همهٔ آنها وارد گفتگو شد و از خلیفه عرب فیلی هندی بعنوان پیشکش دریافت کرد. پس از مرگ جوانشیر، برادرش وراز تیرداد خراجگزار هر سه: خزران، عربها و یونانیان شد تا به سود خود بهره گیرد. او هیأتی از روحانیان مسیحی به سرزمین خزران گسیل داشت. داستان جالب مزبور مؤید این نکته است که محدودهٔ آلبانیا در آن زمان کوچکتر شده بود. پیشتر باید آنها از منطقه رود کر (کورا) می‌گذشتند و راه درازی را طی می‌کردند تا به کشورهای همسایه می‌رسیدند، ولی پس از کوچک شدن محدودهٔ آلبانیا، از رود کر (کورا) می‌گذشتند و پس از اندک زمانی به مرز آلبانیا می‌رسیدند.

این زمان مرز جنوبی آلبانیا تنگتر و محدودتر از گذشته شد. در شمال فرستادگان فرمانروای آلبانیا ضمن گذر از دربند به شهر بزرگ خزر رسیدند که به واراچان (بلنجر) نام داشت. گمانهایی پیرامون محل این شهر بزرگ وجود دارد. بعضی می‌گویند این شهر در شمال داغستان، در کنار بستر رودخانهٔ سولاک واقع شده است، برخی به خلاف گمان دارند که این شهر نزدیک سرچشمه سولاک واقع شده بود. مارکوآرت استناد به این موضوع می‌کند که در لشکرکشی مروان، که بعدها به خلافت رسید، گفته شده است که شهر سمندر در سمت شرق همین شهر بلنجر واقع شده‌است و بلنجر آخرین شهر در داخل کشور بود[1].

۱. ر.ک. به:

J. Marquart, osteuropaische und ostasiatische Streifzüge, Ethnologische und historisch -topographische Studien zur Geschichte des 9.und 10. Jahrhurderts (Ca. 840-940). Leipzig, 1903, S. 12, 16 sq, 490 sq.

بدین‌ترتیب، ورازِ تیرداد با خزران به توافق رسید. یونانیان نیز وراز تیرداد را که در قسطنطنیه بود تحت فشار قرار دادند. وی سپس از آنجا رفت و پسران خود را به‌صورت گروگان باقی گذارد. فرزندان او ۱۲ سال نزد رومیان گروگان بودند و سرانجام پس از مرگ یوستینیانوس دوم ــ ژوستینین ــ (سال ۷۱۱) آزاد شدند. این آخرین تجربهٔ برقراری ارتباط با یونانیان بود که پیش از تابعیت قطعی از اعراب از کشوری مسیحی صورت پذیرفت و نامنتظر نیز نبود. گرچه این کشور مسیحی بوده است، ولی به‌سبب وجود عواملی فرمانروای آن از گفتگو با رومیان امتناع ورزید و حاضر شد خراجگزار تازیان (عربها) گردد. بدین ترتیب، او که قبلاً به هر سه دولت خزر، عرب و یونان خراج می‌داد، اکنون، تنها خراجگزار یک دولت شد. پرثو (برذع ـ بردع) شهر مهم آلبانیا از سوی مسلمانان تصرف شد. در زمان عبدالملک بن‌مروان اواخر قرن هفتم میلادی، وضع بر این‌گونه بود: دولت عربی از جهت ساختار خود، نظم زیادی پیدا می‌کند، زبان عربی زبان حاکم می‌شود و سلطه مداوم عربها در این سرزمین برقرار می‌گردد. بدین لحاظ، مثلاً ما تنها در سال ۷۰۸ ـ ۷۰۹ به سکه‌هایی اسلامی که بر روی آنها اسم این منطقه (اران) به زبان عربی نوشته شده، بر می‌خوریم، یعنی زمانی که خلیفه ولید بن عبدالملک (۷۰۵ ـ ۷۱۵) حکومت می‌کرد. به‌طور کلی این سالها از درخشانترین دوران تاریخ خلافت محسوب می‌شد. مرزهای دولت اسلامی مشخص گردید، در ضمن همان دربند که تا زمان اشغالش به دست خزران به‌عنوان استحکامات ساسانیان شناخته شده بود، مرز شمالی اران به شمار می‌آمد. از سال ۷۳۳ عربها در اینجا بار دیگر قلعه‌ای بنا نهادند که باب‌الابواب نامیده شد. در مقر پادگان استوار باب‌الابواب همواره لشکریان عرب مستقر بودند. منابع موجود حاکی از آنند که در این ناحیه ۲۴ هزار سپاهی عرب استقرار داشتند. پادگان مزبور به چهاربخش منقسم می‌شد و ظاهراً مشخص نبود که اینان از چه ناحیه‌ای به این پادگان آمده‌اند: از این زمان، در بند شهری عربی محسوب می‌شد و تا مدتی دراز این وضع ادامه داشت. بخشی از سپاهیان پادگان دربند از دمشق شهر مهم سوریه، قسمتی از حمص و بخشی از کوفه شهر مهم قسمت جنوبی بین‌النهرین (میان رودان) و قسمتی نیز از شمال بین‌النهرین (جزیره) بوده‌اند. پس از آن

→ در حال حاضر محل بلنجر را شهر کنونی بویناکس Buinaks می‌دانند؛ ر. ک. ب: آرتامونوف، تاریخ خزر، لنینگراد، ۱۹۶۲، صص ۳۹۲ ـ ۳۹۳، ۳۹۹.

در منابع از بنای سرباز خانه، انبارهای اسلحه و جوسخن رفته است. پس از آن که حاکمیت به دودمان عباسیان واگذار شد، مناسبات این منطقه با مرکز اسلامی بغداد رنگ و صبغهٔ خاصی به‌خود گرفت. نظم و نسق‌اداری و حکومتی بغداد بر این پایه بوده است: عاملی از سوی بغداد گسیل می‌شد، ولی در شهر بازماندگانی از اغلب السّلامی با حق ادارهٔ امور شهر وجود داشتند. در صورت عدم حضور و یا مرگ عامل خلیفه تا ورود عامل جدید، آنها مسئولیت ادارهٔ امور را بر عهده می‌گرفتند. اینجا دارای تاریخی محلی می‌باشد که تا حدودی به افسانه شبیه است و باعث شک و تردید بسیار می‌گردد. چنین آمده که به مردم محل علیه عامل خلیفه حق شورش داده شده است. هرگاه عامل خلیفه نسبت به جنگ مقدس بی‌اعتنایی ابراز دارد و یا از عدالت و انصاف روی برتابد، آنگاه لشکریان مقیم پادگان دربند حق خواهند داشت او را عزل کنند و شخص دیگری را بر جای وی بگمارند. این بدان معنااست که بار دیگر شخصی از قبیلهٔ سُلامی بر مسند قدرت بنشیند. حال تا چه اندازه این موضوع صحیح است، خود مسئله دیگری است، ولی در هر صورت شکی نیست که تا سدهٔ ۱۲ میلادی اغلب از افراد قبیله سلامی به‌عنوان حاکمان دربند یاد شده است.

بدین‌ترتیب، دربند تا قرن دوازدهم میلادی، با توجه به‌اینکه بعدها عناصر عربی آن نابود گشته بودند، باز هم به‌عنوان شهری عربی باقی ماند. و اما از نظر روایات متأخر اسلامی سعی شده است تا اوضاع را به گونه‌ای جلوه دهند مبنی بر این که گویا مردم داغستان از همان قرون اولیه به اسلام روی آورده‌اند. اگر به منابع خیلی دقیقتری مراجعه کنیم، آنگاه پی خواهیم برد که در آنزمان محدودهٔ بسیار کوچکی از داغستان مسلمان شده بودند. در قرن دهم، مرز جهان اسلام در فاصله ۳ میل عربی مطابق ٦ ورست روسی[۱] از دربند قرار داشت. آن سوی دربند توسط فرمانروایان محلی داغستان اداره می‌شد که نزدیکترین آنها با فرمانروایان محلی دربند خویشاوندی داشتند. این سرزمینهای همسایه در تابعیت خزران بود. فرمانروایان این نواحی می‌کوشیدند تا سیاست مشخص و معینی همانند آلبانهای روزگاران گذشته در پیش گیرند. آلبانها تمام و کمال تابعیت عربها راگردن ننهادند، بلکه رابطهٔ خود را با خزران و امپراتوری روم شرقی حفظ کردند. در داغستان نیز وضع بدین‌گونه بود. فرمانروایان محلی می‌کوشیدند تا با عربها

۱. ورست مقیاس اندازه‌گیری طول روسی است و اندازه آن برابر با ۱/۰٦ کیلومتر است. م.

روابطی حسنه داشته باشند، ولی این شامل آن گروه از فرمانروایان محلی می‌شد که به دین اسلام روی نیاورده بودند و اسلام در محدودهٔ آنان رواج نیافت. بعدها اسلام در سرزمین خزر و بلغارهای کاما از آسیای میانه و خوارزم گسترش یافت، ولی در داغستان حاکمیت اسلامی با تأخیر بیشتری برقرار گردید. بدین ترتیب، ما امروز سخن خود را در بحث مربوط به دربند به‌عنوان منطقهٔ مرزی جهان اسلام پایان می‌دهیم.

سخنرانی سوم (قسمتهای ۵ ـ ٦)

سخن پیشین ما در آنجا قطع شد که دربند منطقهٔ مرزی خلافت عربی بود و دین اسلام به‌طور کلی در داغستان خیلی کندتر از آن چه در روایات متأخر آمده است، گسترش یافت. در قرن دهم میلادی هم متصرفات مستقیم عرب در فاصلهٔ سه میلی دربند به پایان می‌رسید، یعنی در همان فاصلهٔ ٦ ورستی که قبلاً گفته شد قلمروی مسلمانان در نزدیکترین منطقه به دربند، یعنی در تا به سران واقع شده بود، جایی که پسر خواهر فرمانروای دربند حاکم آن بود. و اما این نزدیکترین منطقه که منطقهٔ قایتاقها باشد زیرسلطهٔ خزران بود. در اینجا، ما شاهد تضاد شدیدی میان موفقیتهای اولیه و قابل انتظار مسلمین با واقعیتها و رخداده‌ها هستیم. در آغاز، عربها به موفقیتهایی در قسمت شمالی داغستان دست یافتند. درنتیجهٔ همین موفقیتها بود که خزران شهر بلنجر را که پایتخت آنان بود رها کردند و شهر جدیدی را پایه نهادند که بعدها به نام اتیل (اتل) شهرت یافت. این شهر نیز طی یکی از لشکرکشیهای عربها به دست آنان افتاد. با وجود تمام موفقیتهایی که عربها از این جنگ بدست آوردند، معهذا دین اسلام فقط در مناطق نزدیک به دربند رواج یافت. این وضع نه تنها در قرن دهم، بلکه در دوران پس از آن نیز مشهود است. اواخر قرن چهاردهم، هنگام لشکرکشی تیمور، قایتاقهای ساکن حدود دربند هنوز مسلمان نشده بودند. در ضمن می‌توان به واقعیت دیگری نیز اشاره کرد. نکته قابل توجه این که آیینهای مسیح و یهود تا ولگا پیش رفتند و این پیشروی از سمت قفقاز

بوده است. در این‌صورت می‌توان با اطمینان بیشتری مدعی شد که فرهنگ اسلامی از راهی دیگر یعنی از طریق آسیای میانه رواج یافته است. منطقهٔ فرهنگی (زمینهای پست آمودریا) آسیای مرکزی، خوارزم بود که مرکز اولیهٔ رواج فرهنگ اسلامی حوضهٔ ولگا محسوب می‌گردید. این وضع در شرایطی پیش آمد که محدودهٔ قفقاز دارای فرهنگ اسلامی بسیار قویی بوده و این زمان (در آنجا) شهرهای خیلی بزرگتری نسبت به دوران قبل از اسلام وجود داشته است. با این وجود، دین اسلام و فرهنگ مسلمانان نه از جانب قفقاز، بلکه از سمت خوارزم به مناطق ساحلی ولگا راه یافت. ما می‌بینیم که حتی تا قبل از پذیرش دین اسلام در خوارزم، خوارزمیان بر خزران اثر می‌گذاردند. در یک مورد، از فردی خوارزمی نام برده می‌شود که سرپرست سپاه خزران بود و به قفقاز حمله برد. بعدها، در خزر به‌گاردی متشکل از سربازان مسلمان خوارزمی برمی‌خوریم. آن زمانی که اسلام از طریق جریان میانی ولگا، محل ریزش آب رود کاما به ولگا، رواج می‌یافت، ما شاهد آن هستیم که رواج اسلام در نزد بلغارهای کاما و یا ولگا از طریق خوارزم بوده است. از قرار معلوم وقتی که در سال ۹۲۱ فرستادگان بغداد، که ابن فضلان هم در زمرهٔ آنان بود، رهسپار ولگا می‌شدند از نزدیک‌ترین مسیر آن‌که قفقاز باشد نرفتند، بلکه راه را دور زدند و به آسیای مرکزی رفته و وارد دربار سامانیان شدند و از خوارزم به سوی بلغارهای کاما به راه افتادند. آنها در آغاز رهسپار شرق شدند و سپس از آنجا به شمال غرب رفتند. از همینجا معلوم می‌گردد که در آن زمان و با وجود نزدیکی جغرافیایی مناطق ساحلی ولگا به مناطق قفقاز، ارتباط ساکنان این مناطق به مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی تا چه حد بیش از قفقاز بوده است. غیر از آن مورد دیگری هم که مشخص گردیده است، آن است که با وجود ارتباط تنگاتنگ خوارزمیان با خزران، مناطق خزر و خوارزم مرز مشترک نداشتند. در توصیف مربوط به راه میان خوارزم تا سواحل ولگا و خزر آمده است که در فاصلهٔ میان سرزمین خزران و خوارزمیان، مردمانی ترک زندگی می‌کردند که جدا از خزران و خوارزمیان بودند، در ضمن اینکه در بین خزران و جهان اسلام، جز از داغستان، هیچ منطقه دیگری وجود نداشت، بلکه سرزمین خزر با مناطق مسلمانان هم مرز بود. سمندر شهر مهم خزران در داغستان بوده است، در ضمن، حاکم آن همچون خاقان خزر پیرو دین یهود بود که آغاز آن از زمان هارون‌الرشید بوده است، ولی خزران به‌طور کلی دین یهود را که تنها مورد قبول طبقات

حاکم بود، نپذیرفتند. راجع به شهر سمندر گفته می‌شد که در فاصلهٔ ۴ روز راه از دربند و ۸ روز راه از اتیل (اتل) قرار داشت. به گمان من این شهر در نزدیکی منطقه‌ای واقع شده بود که همیشه بندر اصلی در آنجا قرار داشت، یعنی جایی که بعداً شهر تارکی، و سپس شهر پترووسک، یا مخاچ قلعه پدید آمد. بدین ترتیب، به نظر ما موقعیت سمندر مشخص نشده است. از کتابهایی که من در اینجا مطالعه کرده‌ام چنین دریافتم که گویا مردم آن ناحیه تصور می‌کردند که سمندر در محل بویناکس واقع شده است. از اینکه در بویناکس آثاری وجود داشته باشد که مؤید این موضوع باشد، مشخص نیسست، و به‌نظر من اگر باشد هم، کافی نیست. به عقیده من، آن فاصلهٔ چهار روز راه از بویناکس را هم که در منابع ذکر کرده‌اند باید فاصلهٔ بین سمندر و دربند باشد[۱].

سپس در بارهٔ مناطق ساحلی خزر در قرن دهم و دوران بعد از آن متوجه می‌شویم که این مناطق در دورهٔ اسلام تغییرات زیادی یافته‌اند[۲]. در سده‌های نخستین اسلامی در ارتباط با رواج آیین اسلام و نیز پیشرفت فراوان زندگی شهری، فرهنگ اسلامی گستردگی بسیار یافت. این حالت را می‌توان در تمام مناطق مسلمان نشین مشاهده نمود. به‌همین جهت، اسلام نیز نظیر مسیحیت راهنما و هادی فرهنگ بوده است، ولی تفاوت در این بود که مسیحیت ایران با همان ساختار دولتی پیچیده و نظام طبقاتی متکی بر آیین زرتشت همراه بوده است، ولی همین که فتوح مسلمین در ایران به انجام می‌رسد و نظام شاهی ایران ساقط می‌گردد، حمایت از ساختار طبقاتی منسوخ نیز پایان می‌پذیرد. از این

---

۱. دربارهٔ سمندر مقایسه کنید با:
V. Minorsky, A history of sharvan and Darbend in the 10th - 11th Centuries, Cambridge 1958, pp. 106 - 107; و همچنین:
آرتامونوف بلنجر را منحصر به مکان بویناکس می‌داند. او محل سمندر را در ترک Terek ذکر کرده است، ولی این نکته را متذکر شده است که محل کنونی آن «دقیقاً مشخص نیست» ر.ک. به: آرتامونوف، تاریخ خزر، صص ۳۹۱ - ۳۹۳ و ۴۱۲. ب. استاویسکی.

۲. دربارهٔ تاریخ سواحل خزر در قرون ۹ - ۱۲ ر.ک. به:
Minorsky, Caucasica IV, - «Bulletin of the school of oriental (and African) Stadies, London institution (university of London)» Vol. XV, Pt 3, 1953. pp, 504 - 529; Minorsky, A history of sharvan and Darband in the 10th - 11th centuries, Combmridge, 1958; Minorsky, studies in caucasian history. 1. new Light on the shaddadids of Ganja. II. The shaddids of Ani. III. prehistory of saladin, London, 1953 (Cambridge oriental series, No 6).

پس زوال سرعتی بیش از دوران پیشین به‌خود می‌گیرد. و اما راجع‌به مبارزه با این ساختار طبقاتی باید یادآور شد که این مبارزه، در بخشهای مختلف مناطق ساحلی خزر به‌صورتهای مختلف بوده است. چنان‌که در طبرستان (مازندران) خیلی شدیدتر از هر جای دیگر صورت می‌گرفت، چون که نوع زندگی آنجا خیلی عقب‌افتاده‌تر از قسمتهای غرب ایران بود و حاکمیت اشراف جنگی و کشاورزی (ملاکین) صورتی قاطع به‌خود گرفت. چه بسا ممکن است دراین ناحیه مناسبات کهن بیش از دیگر نواحی ایران دوام داشته بود. در عهد اسلامی گونه‌های مشخص از نظام اجتماعی طبقاتی و قیامهای روستایی از هیرکان تاگیلان جریان داشت. مذهب اسلامی تشیع در اینجا پذیرفته شده بود. در ضمن نهضت تشیع در ایران نهضتی مردمی بود و جنبه‌ای متفوق داشت. ما راجع‌به این جنبشها که اغلب با مشخصهٔ ارضی همراه بودند، اطلاعات بسیار ناچیزی در اختیار داریم. تنها پیرامون یکی از آنها آگاهیهای مبسوط‌تری در دست است. در مقاله‌ای که من راجع‌به جنبشهای دهقانی نوشتم و در مجموعه‌ای به افتخار پروفسور کاری‌یف[1] به‌چاپ رسید، به جنبش مزبور اشاره کرده‌ام، ولی جز از آن، جنبشهای دیگری نیز وجود داشته‌اند که مشتاقیم آگاهی بیشتری از آنها در اختیار داشته باشیم. متأسفانه در این زمینه منابعی در دست نیست. در گرگان (هیرکان) به سال ۱۶۲ هجری مقارن با ۷۷۸ - ۷۷۹ میلادی جنبشی بر پا گردید که نماد آن درفشی به رنگ سرخ بود و به شرکت‌کنندگان آن «محمره» یا «سرخ علمان» Surkh âlâman می‌گفتند، یعنی مردی با درفش سرخ. آیا به‌نظر شما این حرکت اولین جنبشی نبود که در زیر چنین پرچمی صورت می‌گرفت؟ و اما راجع‌به ساحل جنوب‌غربی آلبانیا، به‌طوری که پیداست، در اینجا هیچ جنبش ارضی عمده‌ای برپا نگردید. در آلبانیا، اسلام به‌گونهٔ شیعی آن پذیرفته نشد، بلکه مذهب سنی حنفی حاکم گردید. مذهب شیعه خیلی دیرتر، به هنگام فرمانروایی ایرانیان ظاهر شد، به‌گونه‌ای که حتی در جنگ ایرانیان با ترکان، اهالی شیروان به‌خاطر پیکار با ایرانیان شیعی مذهب از ترکان کمک خواستند. ارتباط میان اندیشه‌های دینی مردم شیروان و جنبشهای مذهبی استانهای غرب دریای خزر و کرانه

---

۱. ر.ک. به: بارتولد، تاریخ جنبشهای دهقانی در ایران، ـ از گذشته دور و نزدیک. مجموعهٔ طرحهایی از تاریخ عمومی به افتخار پنجاهمین سال زندگی علمی ن. ای. کاری‌یف، پتروگراد ـ مسکو، ۱۹۲۳ ـ صص ۵۴ ـ ۶۲.

جنوبی آن از آن‌جهت مشخص گردیده است که متعاقباً در شیروان همانند مناطق کرانه جنوبی دریای خزر فرمانروایانی بودند که نامهای ایرانی کهن برخود داشتند. در استانهای جنوبی ایران ما در آمیختگی شگفت‌انگیز این دو پدیده را مشاهده می‌کنیم: از یک سو، جنبشهای مردمی، ارضی علیه اشراف زمین‌دار، و از سوی دیگر اندیشهٔ حمایت از تاج و تخت ساسانیان. سلسلهٔ آل زیار و آل بویه از سرزمینهای کرانهٔ جنوبی دریای خزر برخاستند. آنها می‌کوشیدند تا شیوه پادشاهی ساسانی را احیا کنند. آنها عنوان شاهنشاه برخود نهاده بودند. تلفیق آرمان پادشاهی ایرانی با اندیشهٔ جنبش مردمی گاه میسر بود. ما با نمونه‌های آن آشنا هستیم. در سخنرانی پیشین متذکر شدم که قباد (کواذ) شاه ایران یکچند طرفدار جنبش کمونیستی بود. بدین روال گاه شاهان، فرمانروایان و نمایندگان نظام پادشاهی کشور با عناصر مردمی بر ضد اشراف و بزرگان همداستان می‌شدند. در نتیجهٔ آن جنبشهای مردمی که با اشراف سر پیکار داشتند، بر ضد نظام پادشاهی گامی بر نمی‌داشتند، زیرا بنابر آداب و سنن، توده‌های مردم بر این عقیده بودند که نظام پادشاهی حامی و پشتیبان مردم است.

پیرامون زندگی مردم مناطق اطراف دریای خزر و سواحل جنوبی و غربی آن ما اطلاعات خود را بیش از همه در آثار جغرافیدانان نخستین سده‌های اسلامی می‌یابیم که توسط خاورشناس هلندی دخویه در مجموعهٔ Bibliotheca geograghorum arabicorum به چاپ رسیده است. گذشته از این یک جغرافی‌نگار ایرانی ناشناخته نیز اطلاعات قابل توجهی در این‌باره به دست می‌دهد. او که نامش معلوم نیست، اثرش را در قرن دهم میلادی در محدودهٔ افغانستان کنونی نوشته است[۱]. این کتاب در سال ۱۸۹۲ پیدا شد. جغرافی‌نگار مذکور به ذکر مطالبی می‌پردازد که در دیگر منابع وجود ندارند. ما در اثر او به اخبار جالبی پیرامون آلبانیای قدیم و منطقهٔ ساحل جنوب‌غربی دریای خزر دست می‌یابیم، ولی باید این موضوع را در نظر داشت که فرهنگ و ادب عرب اکثراً متکی به کتاب بوده‌اند. مؤلفان عرب میسر می‌دانستند که اغلب سخنان جهانگردان را رو نویسی کنند. این کار، قسمت اعظم کار کارمندان دفتری را تشکیل می‌داد، به‌طوری که اخبار آسیای مرکزی (تماماً) رونویسی شده است. آنها استناد کردن به منابع را لازم و ضروری نمی‌دانستند و حتی به این مورد اشاره هم نمی‌کردند که مثلاً

۱. ر.ک. به: حدود العالم نسخه خطی تومانسکی، با مقدمه و تعلیقات و. بارتولد، لنینگراد، ۱۹۳۰.

فلان قسمت از مؤلف دیگری گرفته شده و به زمان دیگری تعلق دارد. ما اغلب در اثر یک مؤلف قرن پانزدهم به خبری بر می‌خوریم که از سخنان مؤلف قرن دهم است، حال آن‌که اشاره‌ای به این موضوع نشده است. چنین اعمالی اغلب باعث گمراهی دانشمندان اروپایی می‌شد. مؤلفی می‌نویسد که فلان شهر در مرحلهٔ شکوفایی قرار دارد، حال آن‌که موضوع مربوط به قرن دیگری است، ولی به این نکته از سوی مؤلف اشاره‌ای نشده است. بعد هنگامی که موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد، معلوم می‌شود که وی نوشتهٔ مؤلف دیگری را که چند سده پیش از او می‌زیسته به تکرار آورده است. همواره چنین حالاتی را می‌توان مشاهده کرد. از همین رو است که جادارد نوشته‌های مؤلفان عرب را با احتیاط تلقی کنیم. و اما راجع‌به مناطق ساحلی خزر باید یادآور شویم که گزارشهای مفصل جغرافیدانان اسلامی دربارهٔ این مناطق همانند دیگر نواحی از اصطخری آغاز می‌شود. البته پیش از او جغرافیدانانی بوده‌اند، ولی اصطخری نخستین از میان جغرافی‌نگاران بود که جهان اسلام را به صورتی کم و بیش کامل وصف کرد. او مناطق ساحلی خزر را در سه فصل جداگانه مورد بحث قرار داده است که عبارتند از: مناطق ساحل جنوبی دریای خزر، سه منطقهٔ ارمنستان، اران و آذربایجان و سرانجام دریای خزر یا کاسپی. با آنکه خزران ساکن شمال دریای کاسپی دارای ناوگانی نبوده‌اند و هیچگونه تأثیری بر پهنهٔ دریا نداشته‌اند، معهذا این دریا نام خود را از خزر گرفته و در ادبیات اسلامی نیز تاکنون به همین نام باقی مانده است.

پیرامون بعضی مناطق نزدیک به دریای خزر جا دارد به طبرستان یا مازندران اشاره شود. اکثر اوقات، در نزد ایرانیان قرن یازدهم به نام دوم آن برمی‌خوریم. عربها به این منطقه طبرستان می‌گویند، نام این سرزمین تحریف شده است و به نظر می‌رسد که روایات تاریخی آن را خراب کرده باشند. این منطقه نام خود را از قوم تپور گرفته است. صحیح‌تر بود اگر به آن تپورستان گفته می‌شد که مشابه نام افغانستان، بلوچستان و غیره است. از این نام در قرن هشتم بر روی سکه‌ها استفاده می‌شد، ولی در قرن نهم و دهم میلادی آن را طبرستان می‌نامیدند، بی‌آنکه منشاءِ قومی و بومی آن را بشناسند. کسانی با استناد به واژهٔ «تبر» به معنای «کوه» آن را «تبرستان» (سرزمین کوهستانی) خوانده‌اند. بدین‌ترتیب، اصل و ریشهٔ قومی این نام که از تپوران اخذ شده بود پس از اندک زمانی از سوی مسلمین به دست فراموشی سپرده شد. آن زمان، آمل شهر مهم ساحل جنوبی دریای خزر به شمار

می‌رفت. این شهر کوچکتر از جرجان ــ شهر مهم هیرکان بود. در ضمن آمل و جرجان هر یک به‌تنهایی از شهر قزوین که از جنوب به مناطق کوهستانی کشیده می‌شد بزرگتر بوده‌اند. از لحاظ اقتصادی طبرستان منطقه‌ای بود که در آن پرورش ابریشم پیشرفت فراوان یافته بود، به‌گونه‌ای که درجهان اسلام از شهرت فراوان برخوردار بود. آمل یکی از مراکز مهم تولید ابریشم به‌شمار می‌رفت. پارچه‌هایی از مخمل و پشم نیز در آنجا تولید می‌شد. غیر از تولید ابریشم، صنایع دستی نیز در آنجا وجود داشت، ظرف و بشقابهای چوبی هم تولید می‌گردید. شهرت عمدهٔ جرجان به‌خاطر صدور تخم نوغان، ماهی و برنج بود. و اما راجع‌به ارمنستان، اران و آذربایجان. از قرن دهم هر سهٔ آنها مجموعهٔ واحدی را تشکیل می‌دادند. این نکته را بویژه می‌توان در آثار جغرافی‌نگاران ایرانی سده دهم میلادی مشاهده نمود. آنها معتقد بودند که این سه منطقه با یکدیگر پیوند دارند و قطب فرهنگی آنها همگون است. برذعه (بردع) یا پرثوه شهر مهم ارمنستان، اران و آذربایجان بود که در زمان ساسانیان به همین نام (پرثوه) نامیده می‌شد، ولی در زمان عربها به آن برذعه می‌گفتند.[1] بعد از ری و اصفهان، برذعه بزرگترین شهر سراسر منطقهٔ بین النهرین و خراسان محسوب می‌شد. گفته می‌شود که این شهر به‌صورت پیشین آن در دوران قبل از اسلام از بین رفت، و شهر جدید، شهر عصر اسلامی است که توسط خلیفه عبدالملک در اواخر قرن هفتم و آغاز قرن هشتم میلادی ساخته شد و در زمان عباسیان و خلیفه منصور نیز کمال یافت. بعد از برذعه، شهر دربند در مقام دوم و تفلیس در مقام سوم قرار داشتند. غیر از آن، معلوم گشته است که اردبیل شهر بزرگ آذربایجان بوده و وسعت آن نیز از برذعه و دربند کمتر نبوده است. این مناطق از نظر تولید رنگ، و همچنین پارچه‌های ابریشمی و نخی مشهور بوده‌اند. راجع‌به دربند گفته می‌شود که در آنجا پارچه‌های کتانی خاصی تولید می‌شد که در هیچ یک از این مناطق نظیر آن تولید نمی‌شد. خبری هم راجع‌به برذعه وجود دارد مبنی بر این که این شهر دارای یک فرسنگ (۶ ورست) طول و عرض بوده و بناهای آن از آجر پخته ساخته شده بود. قسمتی از ستونهای مسجد جامع آن از همین مصالح و قسمت دیگر آن از چوب بود. برذعه مرکزی بود که چندین راه از میان آن می‌گذشت. از یکسو، راهی از

---

۱. درباره این شهر ر.ک. به: تاش‌چیان، بردع قرون وسطا در دورهٔ شکوفایی، آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، ۱۹۴۶، شماره ۹، صص ۵۲ ـ ۶۱. ب. استاویسکی.

آنجا به سوی تفلیس کشیده شده بود که از میان شهر گنجه می‌گذشت و در زمان حکومت عربها ساخته شده بود. همچنانکه بعدها می‌بینیم، در آنزمانی که برذعه به‌صورت شهر بسیار بزرگی درآمد. راهی از آنجا به سوی دربند، که بندر دریای خزر بود، کشیده شد که از شماخی می‌گذشت و از تمام کشورهای غیرمسلمان به آنجا برده می‌بردند. بردگانی از یونان، پچناگ و خزر و غیره به تمام این مناطق آورده می‌شد. گذشته از آن، راهی نیز به‌سوی طرابوزان وجود داشت. به‌طوری که در آغاز این راه از دوین می‌گذشت، ولی بعد وقتی که این راه را از دوین به آنی انتقال دادند حکام آن پلی بر رود آرپاچای زدند، این مسیر آنی به طرابوزان خیلی بهتر از راه بسیار طولانی بود که از دوین می‌گذشت. برای راه آنجا به دربند نیز پلی بر رودخانهٔ سامور بسته شد. ارتباط بازرگانی این ناحیه با بیزانسی‌ها وخزران از طریق دریای خزر هم حفظ گردید. به‌طوری که مؤلف و جغرافی‌نگار ایرانی اواخر قرن دهم می‌نویسد، این نواحی غنی‌ترین مناطق جهان اسلام بودند. جالب اینجاست که دربارهٔ شهر غنی اتل نیز گفته شده است که بر مسیر سفلای رود ولگا واقع شده و در تجارت دریایی نقش بسزایی داشته است. با توجه به اینکه منطقه خزر خود به تنهایی هیچ تولیدی نداشته است، معهذا مؤلفان عرب راجع به تجارت آنجا کاملاً به وضوح مطالبی ارائه کرده‌اند به‌طوریکه روسها در این تجارت کالاهایی از قبیل عسل و موم، برده، پوست حیوانات خزدار، بخصوص کالاهای گرانقیمت به آنجا می‌فرستادند. منطقهٔ خزر هیچیک از این محصولات را صادر نمی‌کرد، بلکه امور آن از طریق تجارتی می‌گذشت که از دو سو میان کشور مسلمان و مناطق شمال، صورت می‌گرفت. بدین‌ترتیب، و از آنجایی که خود این منطقه، هیچ تولیدی نداشت، تنها از طریق تجارت می‌توانست امور خود را بگذراند، اوضاع بدین‌گونه شد که شهر بزرگی همچون اتیل (اتل) بوجود آمد که بازرگانانش را دو گروه تشکیل می‌دادند و بازرگانان خارجی ساکن غرب هم به‌طور کلی جزو آنان محسوب می‌شدند.

دربارهٔ ساختارسیاسی آنجا باید گفته شود که سیاست آن نسبت به آسیای مرکزی از ثبات کمتری برخوردار بود. این موضوع را می‌توان چنین توجیه نمود که چون تأثیر گذاری قفقاز نسبت به آسیای مرکزی کمتر بوده، پس با توجه به پیشرفت فرهنگی آن می‌توان انتظارش را داشت که خوارزمیان، مروّجان اصلی فرهنگ در سواحل ولگا بوده

باشند. مقدّسی جغرافیدان اواخر قرن دهم می‌گوید که اکثر جمعیّت شکّه (شکی) جایی که هم اکنون نوخا نام دارد و نیز شابران را مسیحیان تشکیل می‌دادند. گذشته از آن، می‌دانیم که آغاز قرن نهم، در آلبانی حکمرانی ارمنی به‌نام سهل‌بن‌سنباط فرمانروایی می‌کرد که از نام وی می‌توان دریافت که مسیحی بوده و با فرهنگ مسیحی رابطه‌ای نزدیک داشته است. حکومت اسلامی او را به لقبی بیزانسی مفتخر کرده بود. وقتی که در آذربایجان قیام کمونیستی بابک روی‌داد و ۲۰ سال طول کشید و با زحمت زیاد توسط لشکریان خلیفه سرکوب گردید، سهل بابک را در سال ۲۲۳ هجری (۸۳۷ میلادی) تسلیم نمود و عنوان بطریق را از دولت اسلامی دریافت کرد. سپس در سال ۸۵۲ میلادی ارامنه‌ای که با عربها رابطه داشتند به‌خاطر کمک گرفتن از امپراتوری روم، خاقان خزر و پادشاه (تزار) اسلاو به آنها روی آوردند. احتمالاً، از این طریق باید حاکم بلغارهای ولگا شناخته شود (ابن فضلان در حکایتی راجع به سفارت سال ۹۲۱ از او به‌عنوان پادشاه اسلاو (صقلاب) نام برده است). بالاخره، سومین خبر نیز که اشاره بر فرهنگ قدیم مسیحی دارد، گزارش موسی کاگان کاتوانسی است که راجع به این موضوع می‌گوید شخصی بنام همام در آن زمان که آشوت (اشوط) سلطنت ارمنستان را از نو برپا داشت، او نیز سلطنت آلبانی را از نو برپا نمود. این واقعه در اواخر قرن نهم روی داد، و درست در سال ۸۸۷، آشوت به‌عنوان شاه شاهان (شاهنشاه) ارمنستان و گرجستان مورد تائید خلیفه قرار گرفت و پسرش سنباط بدست یوسف ابن ابی الساج ـ حاکم آذربایجان کشته شد، ولی بعد پسر سنباط بنام آشوت آهنی دوباره در نبردی بر علیه رقیب دیگر خود بنام آشوت ـ پسر شاپوه (شاپور) که او هم لقب شاهنشاه داشت حکومت خود را بر پا نمود. در آذربایجان، دودمان ساج حکومت می‌کرد که بنام پدر یوسف نامیده می‌شد. ما هم‌اکنون خبری داریم مبنی بر اینکه در اواخر قرن هشتم و آغاز قرن نهم سلسلهٔ دیگری بوجود آمد بنام مازیادیان. سر دودمان آن یزیدبن مازیاد شیبانی بود و در شهر بردعه زندگی می‌کرد و درست در آغاز قرن نهم در همین شهر وفات یافت. به‌طوری که پیداست، قلمروی دودمان ساج به ساحل دریای خزر، از جمله تا دربند نیز کشیده شد. هلال الصبی مورخ حکایتی دارد مبنی بر اینکه قسمتی از دیوارهای دربند در نتیجهٔ فشار امواج دریا از بین رفت و برای مرمت آن محاسبه کردند و دیدند که این کار ۶۰۰۰۰ دینار (معادل ۳۰۰۰۰۰ روبل) هزینه می‌خواهد. یوسف‌بن‌ابی‌الساج (که

به‌تدریج قلمروی حکومت او به دربند نیز کشیده شد) به نزد وزیر خلیفه می‌رود و از او می‌خواهد تا این مبلغ را پرداخت نماید. وزیر برایش توضیح می‌دهد که ذخیره‌ای از سنگ و سرب آماده در اختیار دارند و در محلی مدفون گشته است تا در صورت خراب شدن این دیوارها مورد استفاده قرار گیرد. یوسف این ذخیره را می‌یابد و مصرفش کمتر از آن حدّی می‌شود که انتظارش را داشت. در حکایتی راجع به اولین هجوم غارتگرانهٔ روسها به دریای خزر، از یکسو، گفته شده است که آنها علیه شیروانشاه، حاکم شیروان علی‌بن هیثم به پیکار دست زدند. از سوی دیگر، گفته شده که آنها با سپهسالار یوسف نیز روبرو شده‌اند، ولی در دومین حمله، آنها با مرزبان بن محمد بنیانگزار سلسلهٔ سالاریان مواجه گشتند. در حملهٔ دوم مشخص شد در زمان حملهٔ روسها مرزبان بن محمد فرمانروا، حکومت دربند را در اختیار داشت و پیش از او ساکنان دربند از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف بودند، چون که مدافعان مرزی محسوب می‌شدند و همین امر مانع از پرداخت مالیات می‌شد، ولی مرزبان برای آنها مالیات تعیین کرد، و همین امر باعث درگرفتن شورش دربند و سرکوبی مرزبان بن محمد شد. جز از این دودمان، سلسلهٔ شیروانشاهان بود که از اران آمده بودند. به‌خاطر همین موضوع، حاکم محلی در آغاز، عنوان ارانشاه داشت. او خود را از زمرهٔ فرزندان پادشاهان ساسانی می‌دانست و مسعودی از او با لقب ایرانشاه و نام محمد بن یزید یاد می‌کند.

در اینجا، به‌نظر می‌رسد که سلسلهٔ مازیادیان منقرض شده باشد، ولی خبری تاریخی وجود دارد مبنی بر این که گویا سلسلهٔ مزبور تا نیمهٔ دوم قرن یازدهم وجود داشت. در ضمن از حکامی نام برده می‌شود که گاهی از شیروان و گاهی جدا از آن بوده‌اند.

در آثار جغرافی‌نگار ایرانی و عربی اخباری راجع‌به شهر باکو وجود دارد مبنی براینکه این شهر از همان زمان بهمین نام بوده است. ما اولین اطلاعات راجع‌به منابع نفت موجود در باکو را در آثار مؤلفان عرب قرن دهم می‌یابیم. مسعودی جغرافی‌نگار اسلامی سدهٔ دهم میلادی از استخراج نفت در باکو یاد می‌کند. یاقوت نیز در سدهٔ سیزدهم میلادی پیرامون این موضوع به ذکر مطالبی پرداخته است. یک جغرافی نگار ناشناخته ایرانی در اثر خود که در اواخر قرن دهم نوشته است خبری راجع‌به این دارد که تمام نفت مصرفی کشور دیلمیان از باکو به آنجا صادر می‌شد (در قرن دهم، سلسلهٔ آل بویه که اصل و نسب آنان از دیلمان بود در سراسر غرب ایران حکومت می‌کردند. این

سلسله تاحدودی در جهت احیای تاج و تخت ساسانیان تلاش می‌کردند. در زمان آنان بود که دوباره لقب شاهنشاه پدید آمد). همهٔ نفت مصرفی حکومت آل بویه هم از باکو تأمین می‌شد. و اما راجع‌به منابع نفتی، به‌طوری که مسعودی می‌نویسد، دو منبع اصلی نفت در آنجا وجود داشت: از اولی نفت زرد و سفید، و از دیگری، نفت سیاه و آبی استخراج می‌شد. راجع‌به منبع اولی گفته می‌شود که این نفت تنها در باکو استخراج می‌شود، درآمد حاصل از هر یک از این منابع هزار درهم یعنی حدود ۲۵۰ روبل در روز است (هر دینار حدود ۲۰ درهم و ارزش آنها اگرچه تغییر می‌یابد، ولی به‌طور کلی می‌توان هر درهم را برابر با ۲۵ کوپیک به‌حساب آورد[1]). در تاریخ دربند گفته شده است که این درآمدها را برای مصارف سربازخانه دربند اختصاص داده بودند. سپس کتیبهٔ سال ۱۰۰۳ هجری (۹۵ـ۱۵۹۴ میلادی) کشف گردید که در آن گفته شده است که این مبلغ، درآمد فرزندان پیغمبر ـ حضرت محمد(ص) بوده است. از قرار معلوم، مصرف نفت تا قبل از آمدن روسها محدود بوده است. اگر هم در زمان عربها مصرفی داشته، استخراج آن نمی‌توانسته آنچنان درآمدی داشته باشد که مؤلفان شرقی راجع‌به آن نوشته‌اند. در کتاب «سرزمین ترکستان» ماسالسکی راجع‌به معادن نفت ترکستان بحث شده و چنین آمده است که استخراج نفت منحصر به برداشت نفت خام از چاهها به‌عنوان دارویی بر علیه جرب و روماتیسم و تا حدودی هم برای کارهای کفاشی می‌شد[2]. چنین مصرف محدود نفت نمی‌توانست چندان درآمد زیادی داشته باشد، ولی به‌نظر می‌رسد آن درآمدی که مؤلفان شرقی بدان اشاره کرده‌اند، باید تنها بدین‌جهت بوده باشد که در آنزمان نفت در وسایل رزمی مصرف بسیار وسیعی داشته است. امکان دارد که قبلاً از نفت برای اهداف رزمی دولت بیزانس استفاده می‌شد، در روایاتی هم که راجع‌به آتش یونانی وجود دارد، اشاره به همین موضوع باشد. در روایات مربوط به ارتش مسلمانان که علیه بیزانس وارد کارزار می‌شدند مدام از نفت سخن رفته است. گفته شد: دستجاتی که از نفت استفاده می‌کردند نقش خود را به‌عنوان واحدهای توپخانه ذکر کرده‌اند و

---

۱. دربارهٔ وزن هر درهم نقره ر.ک. به:
W. Hins Islamische Masse and Gewichte Umqerechnet ins metrische system, Leiden, 1955 (Hor. Erqōnzangsband I. H.1). یو.برگل.

۲. ر.ک. به: و. ای. ماسالسکی، سرزمین ترکستان، سن پترزبورگ، ۱۹۱۳ (روسیه)، توصیف کامل جغرافیایی وطن ما، ویراستاران ـ و. پ. سمنوف ـ تیان شانسکی، جلد نوزدهم، ص ۵۴۰.

همیشه با نفت سروکار داشته‌اند. با چنین مصرف وسیع نفت در وسایل رزمی باید بتوان میزان درآمد حاصل از نفت را توجیه نمود. و اما راجع‌به شرایط سیاسی آنجا باید یادآور شد که تشکیل سلسلهٔ شیروانشاهان در شماخی مربوط به همین دوره است. گزارشی از مسعودی در دست است مبنی بر اینکه محمدبن یزید از اران می‌رود و لقب ایرانشاه را می‌گیرد. در کتاب خطی یک جغرافی‌نگار ایرانی که توسط تومانسکی در بخارا کشف گردید راجع‌به سه منصرفه صحبت می‌شود که تحت سلطهٔ یک نفر قرار داشتند و عبارتند از: إران، خورسان و شیروان، در ضمن از نام خورسان، منطقه‌ای محدود به دربند، شیروان و قفقاز استنباط می‌شد. در اینجا فرشهایی تولید می‌گردید که در جهان شرق با نامی ارمنی شهرت داشته است. حاکم آنجا لقب شیروانشاه، خورسان شاه و ایرانشاه را به خود گرفت، ولی بعدها لقب شیروانشاه بر سایر القاب تفوق یافت. اردوگاه رزمی او در یک فرسخی (حدود ۶ ورست) شماخی قرار داشت. غیر از آن، از کوهی در محل کردوان نام برده می‌شود که متعلق به او بود و ۴ فرسخ (۲۵ ورست) طول و عرض داشت. این کوه کاملاً غیر قابل دسترس بود. گنجینه و محل اطراق گارد شیروانشاه نیز در آنجا قرار داشت.

اکنون به لشکرکشیهای روسها اشاره می‌کنیم[۱]. این لشکرکشیها به‌طور عجیبی با لشکرکشیهایی که در بیزانس (روم شرقی) صورت گرفت هم زمان بوده است. لشکرکشیهای آلگ Oleg، سپس ایگور Igor وسویاتسلاو Svyatoslov علیه بیزانس در قرن دهم صورت گرفت. بعد از این لشکرکشیها، لشکرکشیهایی در شرق، در مناطق ساحلی خزر روی داد. می‌دانیم که روسها در قرن نهم، به گونه‌ای صلح آمیز به کشورهای حوضهٔ دریای خزر سفر می‌کردند. آنها سفر خود را از رودخانهٔ دن به سمت ولگا و از آنجا به سوی دریای خزر و سپس به جرجان انجام می‌دادند. گاهی بارهای خود را از آنجا سوار بر شتران روانهٔ بغداد می‌کردند. چون روسها مجبور بودند از منطقه خاقانات خزر بگذرند، حاکم خزر از آنها باج می‌گرفت، به‌طوری که آنها باید از محمولهٔ کاروانهای خود به آنها عوارض می‌پرداختند. از آنجایی که خاقانات خزر بر سر راه واقع شده بود، نه تنها از سوی روسها، بلکه از سمت کوچندگان و ترکان آسیای مرکزی

---

۱. ر.ک. به: اخبار عربی مربوط به روسها، از مجموعهٔ آثار بارتولد (متن روسی)، جلد دوم، قسمت اول: ب. استاویسکی.

نیز در معرض خطر قرار داشتند. بدین‌جهت، خزران بر آن شدند تا این ناحیه را مستحکم کنند. در سال ۸۳۳، آنها سفیری نزد امپراتور بیزانس ـ تئوفیل می‌فرستند تا استادانی را به سرزمینشان گسیل دارد. سپس در محلی که دُن کاملاً به ولگا نزدیک می‌شود و استحکامات سرکل Sarkel ساخته شد. در قرن دهم، آلگ با یونانیان هم‌پیمان شد. ما در کتاب خطی یهودان که در دورهٔ معاصر پیدا شده است به داستانی درباره این خاقان بر می‌خوریم که توسط کوکوفسوف پژوهشگر نقل شده است. این داستان بسیار شبهه‌انگیز است. زیرا: اولاً، آلگ در آن کتاب با نام مردمان نرمانی ـ هالگو نامیده می‌شود، ثانیاً، بر طبق سالنامهٔ روسی او در سال ۹۱۱ وفات یافته بود، در صورتی که بر طبق این داستان او با امپراتور بیزانس ـ رومان لاکابین که تنها در سال ۹۲۰ به تخت نشست، رابطه داشت. در آن کتاب گفته می‌شود که این امپراتور دشمن یهودان بوده و آلگ به تحریک او بر علیه خزران لشکرکشی کرده است. غیر از آن، از یک خاقان خزر به نام یوسف در این کتاب نام برده شده است که در مدرک دیگری به همین نام است، ضمناً مورد دیگری که شبهه‌انگیز است اینکه آلگ در زمان لشکرکشی به ایران به هلاکت رسید. اولین گزارش موثق را ما در اثر مؤلف قرن دهم ـ مسعودی می‌یابیم. او به صورتی واضح و روشن از اولین لشکرکشی روسها به مناطق ساحلی خزر یاد می‌کند. طبق گزارش او، این لشکرکشی بعد از سال ۳۰۰ هجری یعنی سالهای ۱۳ ـ ۹۱۲ میلادی روی داده است. در منابع سالهای متأخر، در اثر ظهیرالدین مرعشی گفته شده است که حاکمی از سلسلهٔ سامانیان تمام قدرت خود را بکار بست تا روسها را بیرون راند و موفق هم شد. ضمناً روسها کاملاً نابود گشتند. از سخنان ظهیرالدین مرعشی مؤلف قرن پانزدهم چنین استنباط می‌شود که این لشکرکشی مربوط به زمانی خیلی نزدیک به زمان بعد از سال ۳۰۰ هجری بوده است، چون‌که سامانیان درست در آغاز سال ۹۱۴ حاکمیت خود بر مناطق ساحلی خزر را از دست دادند و احمد سامانی پسر اسماعیل در آستانهٔ مرگ از قیامی باخبر گردید که در طبرستان برپا شد. از همین جا نتیجه گیری می‌شود که لشکرکشی روسها باید در همین زمان صورت گرفته باشد. ظهیرالدین مرعشی بوضوح راجع‌به آن می‌گوید که سامانیان روسها را شکست داده‌اند. مسعودی که از نظر زمان به این واقعه خیلی نزدیک‌تر بوده است و به‌نظر می‌رسد که با آن آشنایی بسیار داشته در این‌باره می‌نویسد که روسها این ضربه را متحمل نشدند و بعد از گردآوری غنائم فراوان با

خاطری آسوده مناطق مزبور را ترک گفتند. در کتاب مسعودی آمده است که روسها به سمت ولگا رفتند و در آنجا با خزرانی که دست آنها را برای حملات غارتگرانه به مسلمانان مناطق خزر باز گذاشته بودند، پیمان بستند. در ضمن آنها موظف به پرداخت نصف غنائم بدست آمده به‌عنوان باج شدند. بر همین اساس، روسها از طریق قلمروی خزران به مناطق بی‌دفاع سواحل خزر حمله می‌کردند. کاملاً طبیعی است که در این حمله و حملات دیگر روسها به دریای خزر، دربند بعنوان تنها شهر مستحکم دریای خزر مورد حمله قرار نگیرد. روسها در قسمتهای مختلف و بیشتر در جهت جنوب پیاده می‌شدند و اکثراً در شبه‌جزیره آبشوران به جمع‌آوری غنائم مشغول می‌گشتند. آنگاه فریاد مردم بومی برمی‌خاست، چونکه تا این زمان از دریا صرفاً برای تجارت استفاده می‌شد و کشتیهای رزمی در آن رفت و آمد نداشتند، ولی از آن پس این کار به منزلهٔ پدیده‌ای غیر عادی تلقی شد. مسعودی اشاره‌ای دارد بر اینکه خزران هیچگاه دست به حملات دریایی نمی‌زدند، زیرا ناوگانی در اختیار نداشتند، در صورتی که در همان زمان، همچنانکه من در سخنرانی قبلی خود به آن اشاره کرده‌ام، هلال‌الصبی مؤلف گزارشی راجع به بنای موج‌شکن آنجا دارد. وی می‌نویسد این بنا را صرفاً برای مقابله با حملات خزران تعبیه کرده بودند. بدین ترتیب، امکان حملهٔ خزران از سمت دریا میسّر بوده است، ولی امکان دارد این حملات از خزران نبوده باشد، بلکه از سوی روسهایی بوده باشد که به‌طور موقت در خدمت خزران قرار داشتند. در هر صورت این لشکرکشی به‌نفع روسها تمام شد، ولی بعداً آنها از سوی خاقان خزر مورد حمله قرار گرفتند که در حکم خیانت به آنها بود. بدین‌ترتیب که گارد خوارزمیان که در خدمت خاقان خزر بودند به نزد او رفتند و از او برای سرکوب روسها و تلافی غارتهایی که در مناطق مسلمان نشین انجام داده بودند، یاری طلبیدند. خاقان خزر نتوانست مانع شود. او تنها روسها را از این امر آگاه کرد. در این حمله، ساکنان اتیل (اتل) نیز شرکت نمودند و در میان آنها نه تنها مسلمانان، بلکه مسیحیان هم بودند. عجب آن‌که مسعودی به دریانوردی روسها در جهت مسیر سفلای رود اتل (ولگا) اشاره کرده است. وی می‌نویسد که آنها در این ناحیه مورد حمله قرار گرفتند، حال آن‌که در حقیقت، روسها باید به سمت بالای مسیر ولگا رفته باشند. در این جنگ تا سی‌هزار نفر کشته شدند و تنها پنج‌هزار نفر توانستند جان بدر برند. این افراد هم به‌سوی کشور بورتاس «برداس» (مردوین) و بلغارهای کاما رفتند.

شماری از آنان کشته شدند و اندکی زنده ماندند که توانستند به روسیه بازگردند. از قرار معلوم آنها می‌خواستند از همان راهی که آمده بودند، یعنی از طریق رود دن بازگردند. بعضی جغرافی‌نگاران اسلامی از رود دن به عنوان رودی متعلق به روسها یاد می‌کنند، آکادمیسین شاخماتوف در کتاب خود زیر عنوان «مقدمه‌ای در تحقیق زبان روسی» نتیجه گرفت که دن باید نقش مهمی در تاریخ روسیه ایفاکرده باشد، ولی بعدها به سرعت به دست فراموشی سپرده شد[1]. هرگاه به سالنامه نظری بیافکنید، خواهید دید که در آن از رودهای دنپرو ولگا یاد شده است، ولی از دن سخنی به میان نیامده، گویی اصلاً وجود نداشته است. همین امر بیانگر آن است که چون روسها باکوچندگان رابطه برقرار نمودند، دن اهمیت پیشین را از دست داد.

در حقیقت روسها می‌خواستند از ولگا به دن بروند، ولی به سبب حمله‌ای که خوارزمیان به آنان کردند، با توجه به خیانت خاقان خزر که به گارد خود اجازه حمله به آنان را داد، مجبور شدند در طول ولگا به سمت بالا بروند، یعنی به کشور بلغارهای کاما بروند. این همان منطقه‌ائی است که در آن به هلاکت رسیدند. اینها، اخباری بودند که ما درباره اولین لشکرکشی به‌دست آوردیم. دومین لشکرکشی به سالهای ۴۰ مربوط می‌شود، یعنی همزمانی مجدد آن با حمله به بیزانس. در سال ۹۴۱، ایگور بلافاصله بعد از حمله به بیزانس برای دستیابی به صلح (او آماده لشکرکشی به بیزانس شد، ولی بعد پیمانی منعقد نمود، دوستش و قسمتی از قشون مزدور او بیکار شدند) قسمتی از پچناگها را مقابل بلغارهای دانوب و ناوگان خود را برابر مناطق ساحلی خزر قرار داد. خود ایگور در این لشکرکشی حضور نداشت، چونکه در اخبار مربوط به آن گفته شده است که سر دستهٔ روس کشته می‌شود. ما تنها می‌دانیم که قشون او به سوی دریا رفت، ولی از اینکه به دریا رسیده باشند یا نه، اطلاعی در دست نیست. آنها دریانوردی کردند، سپس در جهت کر به سمت بالا رفتند تا به محل برذعه رسیدند. برذعه بر رودخانهٔ ترترا واقع شده است. این رودخانه در فاصلهٔ دو ـ سه فرسنگی (۱۲ ـ ۱۸ ورستی) برذعه به کر می‌ریزد. این فاصله را مؤلفان مسلمان تعیین کرده‌اند. گزارشی از جغرافی‌نگار ایرانی در دست است مبنی بر اینکه به محل استقرار ناوگان روسی و اردوگاه روسها، مبارکی می‌گفتند. آنها با

۱. ر.ک. به: شاخماتوف آ. آ. مقدمه‌ای بر جریان تاریخ زبان روسی، قسمت اول جریان تاریخی تشکیل قبایل و لهجه‌های روسی، پتروگراد، ۱۹۱٦، صص ۳۱، ۵۲ ـ ۵۱، ۹۳.

سهولت بسیار موفق به تسخیر این شهر شدند، چون در آنجا قوای مسلح کوچکی وجود داشت و مرزبان آن‌که در زمان کوتاه قبل از این ماجرا به مرزبانی گمارده شده بود، هنوز فرصت این را نیافته بود تا حکومت خود را تحکیم بخشد. سرباز خانهٔ کوچک آنجا ویران شد و شهر به‌دست روسها افتاد. در این باره دو حکایت موجود است: یکی، حکایتی است از مسلمانان که از ابن اثیر به دست ما رسیده و احتمالاً از ثابت‌بن حنان نقل شده است. او تاریخ این واقعه را سال ۳۳۲ هجری (۴۴ - ۹۴۳ میلادی) ذکر کرده است. دیگری حکایتی است از مؤلف ارمنی - موسی کاگان‌کاتوانسی. جالب است که از نظر روسها، حکایت مسلمانان نسبت به حکایت ارمنی به‌مراتب بیطرفانه‌تر است. در حکایت ارمنی از حملهٔ روسها به ساکنان شهر و به هلاکت رساندن بیرحمانه مردم آنجا سخن رفته است. در حکایت مسلمانان گفته شده است که روسهای اشغالگر شهر به ساکنان اعلام نمودند که همهٔ مردم باید در خانه‌های خود باشند و از آن خارج نشوند. این می‌رساند که آنها می‌کوشیدند تا در شهر تصرف شده نظم برقرار کنند. این اقدام برای سپاهیان بت‌پرست روسی پدیده‌ای جالب بوده است. از قرار معلوم، سپاه نورمانها که این زمان در اروپای غربی دست به‌حمله می‌زدند، دستجاتی وحشی بودند که با آتش اسلحه و شمشیر همه را نابود می‌کردند. ولی روسها به خلاف آنان اقدام کردند. اختلاف زیادی بین اولین و دومین لشکرکشی وجود دارد. این اختلاف بر پیشرفت فرهنگی روسیه دلالت دارد. لشکرکشی اول به صورت بی‌نظم و غارتگرانه بود. حال آن‌که لشکرکشی دوم، آنهم به سوی شهری تا بدین پایه غنی و بسیار مهم با محاسبه صورت گرفت. همین امر، مسلماً، مؤید آن است که روسها محل و شرایط را می‌شناختند و می‌دانستند که در کجا می‌توانند به غنائم بیشتری دست یابند، لذا سعی می‌کردند از اراضی متصرفی بهره گیرند. از همین روی، آنها سعی در تصرف شهری داشتند که از درآمد آنها استفاده کنند. لذا بالطبع آن را نابود و ویران نمی‌کردند. ساکنان محل نیز چون نمی‌خواستند به هیچ‌یک از تقاضاهای روسها اهمیت دهند، مدام به آنها حمله می‌کردند. پس از قیامهای مداوم، برای روسها هیچ‌چاره‌ای باقی نماند جز آن‌که شمشیرهای خود را بکار اندازند و همهٔ ساکنان آنجا را به هلاکت رسانند. به بیان دیگر گفته شده است که در زمان این کشت و کشتار بخشی از ساکنان به مسجد پناه بردند. فردی مسیحی پیدا شد که حامل پیشنهادی از سوی این افراد مبنی بر پرداخت جزیه جهت رهایی از دست روسها بود. سر

دستهٔ روس با این پیشنهاد موافقت کرد، ولی تنها تعداد اندکی از متحصنین در مسجد با پرداخت جزیه موافقت کردند. از این روکسانی که از پرداخت جزیه امتناع کرده بودند هلاک شدند. سپس راجع به مرزبان‌بن محمد (حاکم اصلی منطقه) گفته شده است که او در این زمان با سپاهیانی بزرگ به این شهر آمد و روسها را سرکوب نمود. این سرکوبی مدتی به درازا کشید. موسی کاگان کاتوانسی تائید کرده است که روسها ۶ ماه در این شهر ماندند، ولی، به‌نظر می‌رسد که این مدت را زیاد گفته باشند. گفته شده است که روسها مدام دست به شبیخون می‌زدند و مسلمانان هم این ضربات را تحمل می‌کردند.

سپس از حکایتی قابل توجه سخن به‌میان می‌آید که احتمالاً از شخصی همزمان با این رویداد بوده است: روزی قبل از نبرد، مرزبان دسته‌ای را به‌کمین نشاند تا آنها با رویت علامت مشخصی به روسها حمله کنند. وقتی نبرد آغاز شد و سپاه مرزبان به شیوه‌ای ساختگی پا به فرار گذاردند و از کنار این دسته گذشتند، چنان خوف بر آنان مستولی شد که هیچ علامتی ندادند و دستهٔ به کمین نشسته نیز از جای نجنبیدند. آنگاه، مرزبان مصمم شد تا پای جان با روسیان نبرد کند. او سلاح بر کف به دشمن حمله برد و بخشی از سپاه را به دنبال خود کشاند. آنگاه به دسته در کمین نشسته علامت دادند. آنها از کمینگاه بدر آمدند و روسها ناکام ماندند. سرکردهٔ روسها کشته شد. با این وصف پیکار مدتی دراز ادامه یافت. متعاقب آن واقعهٔ دیگری روی داد: فرمانروای موصل به جنوب آذربایجان حمله کرد. مرزبان ناگزیر راه پیکار با او را در پیش گرفت. خبر دیگری نیز پیرامون این رویداد برجا مانده و حاکی از آن است که در آن زمان، وقایع سیاسی مرزبان را واداشت تا به جنوب آذربایجان برود و بیشتر لشکریان را همراه خود کند و نیروی کمتری را برای سرکوبی روسها برجای گذارد. سپاه مزبور چندان ضعیف و ناتوان بود که نتوانست مانع خروج روسها از برذعه شود. روسها به سمت رودخانهٔ کر رفتند، سوار زورقهای خود شدند و بازگشتند. جزئیات پایانی این حکایت، بسیار جالب است. هرگاه روسها از رودخانه جدا افتاده باشند و ناوگانشان در فاصله‌ای بسیار دور از شهر قرار داشته و به دست مسلمانان افتاده باشد، درآن صورت ممکن نبود بتوانند مجدداً به سوی ناوگان خود بازگردند و آنها را سالم و دست نخورده یابند تا برزورقها بنشینند و از آنجا دور شوند. همین امر نشان می‌دهد که نه تنها شهر بردعه، بلکه اردوگاه نزدیک کر هم در دست روسها بوده و آنها بسیار با احتیاط عمل می‌کردند. این احتمال وجود دارد

که آنها افرادی را برای نگهبانی از ناوگان خود در آنجا گمارده باشند تا پس از بازگشت با زورقها راهی سرزمین خود شوند. بدین‌ترتیب، ما از این حکایت چنین استنباط می‌کنیم که روسها در این لشکرکشی به‌صورتی کاملاً مغایر با لشکرکشی اول، با احتیاط بیشتری عمل کردند. لشکرکشی سومی هم وجود داشته که به اختصار اشاره خواهم کرد: این لشکرکشی، تسخیر خاقانات خزر به دست سویا تسلاو بوده است. در این‌باره منابع عربی بطور مشخص اشاره‌ای دارند پیرامون شمار قتل و غارتهایی که خاقانات خزر متحمل گردید. سالنامه‌های روسی تنها در چند کلمه این لشکرکشی را توصیف کرده‌اند، ولی مؤلفان مسلمان آن را به تفصیل آورده‌اند. بدین لحاظ، و با توجه به گزارش مسلمانان ما برداشت واقعی‌تری از آن لشکرکشی و پیکار خواهیم داشت که به دست سویاتسلاو طبق برنامهٔ معینی صورت گرفته بود. می‌بینیم که سویاتسلاو در منطقهٔ خاقانات خزر باقی ماند و مردم آنجا چاره را در آن دیدند که به کشور خود بازگردند و تحت حکومت روسها زندگی کنند. بعداً سویاتسلاو آن سرزمین را ترک می‌گوید. ممکن است این اقدام او به سبب فشار از سوی مسلمانان بوده باشد. شاید این اقدام به‌خاطر وعدهٔ امپراتور بیزانس به منظور جلب او به پیکار با بلغارهای کنارهٔ دانوب باشد. سویاتسلاو به شبه‌جزیره بالکان که خزران به آن دست نیافته بودند، رفت، ولی در آنجا به هدف مورد نظرش نیز دست نیافت. او توانست برای مدت کوتاهی در بلغارستان بماند، اما بعد تحت فشار سپاه یونانی ناگزیر به کی‌یف بازگشت. در نتیجه مناطق ساحلی ولگا را که پیش از آن تصرف کرده بود به همراه مناطق دانوب از دست داد. برای نتیجه‌گیری از این لشکرکشی ناگزیریم باردیگر به عقب برگردیم.

سخنرانی چهارم (قسمتهای ۷ ـ ۸)[۱]

در سالهای ۹۴۴ ـ ۹۴۵ به غنی‌ترین شهر اسلامی قفقاز حملاتی صورت گرفت، در ضمن روسها بی‌درنگ بعد از تسخیر شهر کوشیدند تا نظم و آرامش را بازگردانند. همین امر، موید توفیق روسها در امور فرهنگی و کشورداری پس از نخستین تهاجم آمیخته به بی‌نظمی و غارتگرانه بوده است. موفقینهای کشور داری روسها در لشکرکشی سویاتسلاو Svyatoslov به خزر با وضوح بیشتری نمایان گشته است. جغرافی‌نگار عرب ابن‌حوقل که در آن روزگار می‌زیسته، سقوط دولت خزر را مهمتر از آن چه در رویدادنامه‌های روسی آمده تلقی کرده است. از نوشتهٔ ابن حوقل چنین بر می‌آید که روسها همهٔ متصرفات خزر از جمله سمندر را مسخر کردند، ولی به دیگر نواحی حمله نبردند و فراریان خزر را که به شبه‌جزیرهٔ آبشوران و ما نقشلاق پناه برده بودند به وحشت و اضطراب نیافکندند. فراریان عزم بازگشت به‌میهن کردند و در صدد گفتگو با روسها برآمدند تا بتوانند در سایه حکومت آنان زندگی از سر گیرند. چنین بنظر می‌رسد که با این اقدام تصرف بخش سفلای ولگا از سوی روسها پایان یافته تلقی شده باشد.

برابر نهادن مطالب ابن‌حوقل باگزارشهای مندرج در رویداد نامهٔ روسی به سبب تفاوتهای زمانی دشواریهایی پدید آورده است. در رویدادنامه، تاریخ لشکرکشی سویاتسلاو سال ۹۶۵ میلادی است. حال آن که ابن حوقل تاریخ آن را سال ۳۸۵

---

۱. این سخنرانی بصورت خلاصه شده از سوی مؤلف، چاپ می‌شود. عقیده ویراستار در چاپ اول.

هجری (مطابق سالهای ۹۶۸ ـ ۹۶۹ میلادی) نوشته است. چنین می‌نمود که تاریخ ابن‌حوقل به دلیل هم عصر بودن بیشتر قابل پذیرش باشد، ولی سویاتسلاو در سال ۹۶۹ میلادی سفری جنگی به شبه جزیرهٔ بالکان داشت. در ضمن در متون اسلامی گزارشی حاکی از هجوم گروهی از «ترکان» به‌خزر در سال ۳۵۴ (۹۶۵ میلادی) وجود دارد که طی آن خوارزمیان به‌یاری خزران شتافتند. اعراب، اغلب روسها را از زمرهٔ ترکان به شمار آورده‌اند. در نتیجه این تصور پدید آمد که گزارش لشگرکشی سال ۳۵۴ مربوط به سویاتسلاو، و گزارش مربوط به لشکرکشی سال ۳۵۸ به دیگر گروههای روسی و یا نورمانها بوده است. مطالعهٔ دقیقتر متن ابن حوقل نشان می‌دهد که تاریخ ارائه شده از سوی او (سال ۳۵۸) در واقع منطبق با تاریخ شکست خزران نیست، بلکه مربوط به زمانی است که ابن‌حوقل در جرجانیه (هیرکانیا) اقامت داشته و از جریان امر مطلع شده است. تاریخ ارائه شده از سوی ابن حوقل حاصل عدم دقت کافی او نسبت به ماجرا بوده است.

چه بسا ممکن است سویاتسلاو قصد اقامت در شهر اتل Etel را داشته است. چنان که می‌دانیم او بعدها در تختگاه بلغارهای دانوب نیز مدتی اقامت گزید. تغییر عقیدهٔ او احتمالاً به سبب دعوتی بوده که از روم شرقی (بیزانس) دریافت داشته و شاید تحت تأثیر اقدامات خوارزمیان بوده است. در تاریخ روس این واقعه حائز اهمیت بسزا است. هرگاه روسها آن هنگام در ساحل سفلای ولگا باقی می‌ماندند، چه بسا به فرهنگ بیزانس روی نمی‌آوردند و تحت تأثیر فرهنگ مسلمین قرار می‌گرفتند[1].

سویاتسلاو پس از ترک منطقهٔ ولگا، در شبه‌جزیرهٔ بالکان دیری باقی نماند و از این لشکرکشیها نیز بهره‌ای نبرد. جایگاه مهم خزران بعدها به بلغارهای اطراف ولگا رسید (ابن حوقل شکست بلغارهای اطراف ولگا به دست روسها را به شرح آورده است، ولی احتمالاً او بلغارهای اطراف ولگا را با بلغارهای اطراف دانوب خلط کرده است. احتمال زیادی هم وجود دارد که سویاتسلا و از راه دن به آنجا رفته باشد). آلان ها جای خزران را در ولگای سفلا و داغستان گرفتند. از سویی، امکان دارد که ترکان غز(اوغوذ) جای خزران را گرفته باشند. شهر سقسین در سدهٔ دوازدهم متعلق به آنها بوده است (محل

۱. ر.ک. به: آثار آکادمیسین بارتولد، ج. دوم، قسمت اول، انتشارات «ادبیات شرق» مسکو، ۱۹۶۳، صص ۸۵۱ به بعد.

سقسین همچنان مورد اختلاف است. بنابر معمول آن را در نزدیکی مصب اورال دانسته‌اند[۱]). روسها در سده یازدهم نه تنها از دریای خزر، بلکه از دریای سیاه نیز جدا بوده‌اند. استپ‌های جنوب روسیه توسط قپچاقها یا پولوتسها Polovts اشغال شده بود و تا اندازه‌ای تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار داشت (سرداران جنگی مسلمان در خدمت خانهای قپچاق قرار داشتند، ولی آنها به همراهی گرجیان در حمله به مناطق مسلمان نشین شرکت می‌ورزیدند.

برذعه نمی‌توانست از حملات روسها مصون ماند. از این پس گنجه به عنوان مهمترین شهر اسلامی قفقاز شناخته شد. حدود سال ۳۴۰ هجری (۹۵۱ ـ ۹۵۲ میلادی) سلسلهٔ کرد شدادیان بر این منطقه فرمانروایی داشتند. دولت شدادیان به دست ملکشاه سلجوقی (۱۰۷۲ ـ ۱۰۹۲) منقرض گردید. سلطان ملکشاه پسر خود سلطان محمد را به حکمرانی گنجه گمارد. بعدها نیز امیران سلجوقی ادارهٔ امور شهر گنجه را بر عهده داشتند[۲].

در زمان حکمرانی امیرقراسنقر، به سال ۵۳۳ ه‍ (۱۱۳۸ ـ ۱۱۳۹ م) زلزله‌ای در این شهر رخ داد که به روایتی سیصدهزار نفر و به روایت دیگر دویست‌وسی‌هزار نفر کشته شدند. دیمتری شاه گرجستان از این فاجعه بهره جست، شهر را دستخوش غارت کرد و دروازه آن را به غنیمت برد. امام‌الدین مورخ مسلمان بر این نکته تأکید دارد که قراسنقر به گرجستان لشکر کشید و دروازه مزبور را به گنجه بازگردانید، ولی این مطلب عاری از صحت است، زیرا دروازه شهر در صومعهٔ گلات Gelat در نزدیکی کوتائیسی باقی ماند. در سده نوزدهم، دانشمندان روسی دو کتیبه به زبانهای گرجی و عربی بر آن یافتند. متن گرجی حاوی پیروزی دیمتری شاه گرجستان بود. متن عربی قدیمیتر و متعلق به سال ۴۵۵ ه‍ برابر با ۱۰۶۳ م است. کتیبهٔ عربی دیگری متعلق به قرن یازدهم میلادی (مورخ رجب ۴۳۵، فوریه سال ۱۰۴۴) بر روی دروازه جنوبی دربند که به (اورتاقاپی) شهرت دارد محفوظ مانده است. مجسمه شیران روی دروازه شمالی Kyrklar به دوران بسیار

---

۱. همان کتاب، ص ۷۰۶.

۲. دربارهٔ شدادیان ر.ک. به:

V. Minorsky, studies in caucasian history, 1. new tight on the shaddādids of Ganja. II. The shaddādids of Ani. III. Prehistory of saladin, London, 1953 (Cambridge oriental series, No 6).

قدیم مربوط می‌شوند و تاکنون نیز محفوظ مانده‌اند و ابن‌الفقیه (در آغاز سده دهم) از آنها یاد کرده است.

تأسیس امپراتوری سلجوقی باکوچ ترکان مسلمان شده به آسیای مقدّم اسلامی، در سده‌های دهم و یازدهم مصادف است.

برخلاف مسیحیت، اسلام در آغاز از سازمان تبلیغاتی خاص بی‌بهره بود و تنها از طریق تسخیر و تصرف نواحی به ترویج دین می‌پرداخت. در این هنگام، قلمروی متصرفات اسلامی مطابق مرزهای گسترهٔ اسلام بود. گروههای دراویش نخستین بار دست به ایجاد سازمانهای تبلیغاتی در داخل و خارج سرزمینهای اسلامی زدند و به ترویج دین اسلام در میان ترکان صحرانشین پرداختند. در سده دهم میلادی نمونه‌هایی از پذیرش دین اسلام از سوی اقوامی را مشاهده می‌کنیم که با زور اسلحه به تابعیت مسلمین در نیامده بودند، بلکه داوطلبانه اسلام را پذیرا شدند. پذیرش دین اسلام مانع از لشکرکشیهای استیلاگرانهٔ ترکان بویژه در سرزمینهای اسلامی نبود، زیرا آنها در این مناطق به ثروتهای مادی بیشتری دست می‌یافتند. ترکان حتی از دین به‌عنوان بهانه‌ای برای لشکرکشیهای خود بهره می‌جستند. ترکان با سطح فرهنگی که داشتند به صورتی آسانتر معنویات دینی را پذیرا می‌شدند. حال آن که در کشورهای پیشرفته آهسته آهسته روح بی‌ایمانی غالب می‌گشت. ترکان به سلاح خشم خداوند و احیاکنندگان دین بدل شده بودند. محمود کاشغری که خود از تبار ترکان بود در سدهٔ یازدهم میلادی در بغداد اثر جامعی پیرامون زبان ترکی گردآورد و در آن از خود به نقل مطالبی از قول خداوند به پیامبر(ص) پرداخت که چنین است: «مرا در شرق سپاهی است که ترک نام دارند، هرگاه بر قومی خشم گیرم این سپاه را بر آنان گسیل خواهم داشت». ترکانی که در آسیای مقدم تمام و کمال تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار داشتند به تخریب فرهنگ خود را از یاد برده بودند، حال آن که بنا به نوشتهٔ محمود کاشغری آنان به زبان خود شعرهای عامیانه و نیز آثاری هنری داشتند.

تصرف بغداد به دست طغرل بیک (سال ۱۰۵۵ میلادی) باعث برتری سلجوقیان در آسیای مقدم اسلامی گردید. الب ارسلان (۱۰۶۳ ـ ۱۰۷۲) در پیکار با روم شرقی (بیزانس) پیروز گردید. در زمان حکومت ملکشاه (۱۰۷۲ ـ ۱۰۹۲) سلسلهٔ سلجوقیان به اوج قدرت رسید. بسیاری از دودمانهای محلی به دست سلاطین سلجوقی منقرض

شدند. برخی از آنان به تابعیت سلاطین سلجوقی گردن نهادند، به گونه‌ای که ملکشاه، حسام‌الدوله شهریار فرمانروای مازندران را پدر خود نامید. دراران ملکشاه با ملک صاحب شیروان دیدار کرد که فریبرز نام داشت. عنوان شیروانشاه در این زمان پدید آمد که چنین بود: (الملک صاحب شروان)، فریبرز تعهد کرد سالانه هفتاد هزار دینار به عنوان خراج بپردازد. بعدها گذشتهایی به علل مختلف پدید آمد و مبلغ مزبور به چهل هزار دینار کاستی یافت. معهذا، بنا برگزارش نسوی، بعدها، در زمان حکومت جلال‌الدین خوارزمشاه (ر.ک. به: آثار بارتولد، ج. دوم، قسمت اول. ص ۷۰۸ متن روسی) معلوم گردید که شیروانشاه موظف به پرداخت ۱۰۰۰۰ دینار خراج به ملکشاه گردیده بود. جلال‌الدین نیز از فریدون بن فریبرز شیروانشاه که همعصر وی بود چنین مبلغی را طلب کرد (نام افریدون بن فریبرز بر روی سکه‌ها دیده نشده است). وی در پاسخ گفت که از آن روزگار بخشی از شیروان در تصرف گرجیان قرار گرفته است. پس از گفتگوهای بسیار آنها بر مبلغ ۵۰۰۰۰ دینار به توافق رسیدند. بعدها نیز ۲۰۰۰۰ دینار از این مبلغ کاسته شد.

در اخبار مربوط به سرنوشت آتی شیروان، میان منابع اسلامی و گرجی به چندین اختلاف بر می‌خوریم. بر طبق اطلاعات تاریخی بسیار دقیق مندرج در منابع اسلامی، سال ۱۱۲۳ میلادی میان گرجیان و سلجوقیان بر سر شیروان درگیری روی داد. فعالیت سلطان محمود سلجوقی (۱۱۱۸ ـ ۱۱۳۱) در نوشته‌های مختلف امام‌الدین و ابن اثیر آمده است. بنا به گفتهٔ امام الدین، یکی از امیران سلطان که شیروان را تسخیر نموده بود او را به شیروان دعوت کرد. هنگامی که سلطان به شیروان آمد، حاکم شیروان (الملک شیروان شاه) به امید دستیابی به حق خویش نزد او رفت، ولی دستگیر و اسیر شد. آن هنگام سلطان برکافران پیروز گشت و شیروان به انهدام (تخریب) کشیده شد. تمام این وقایع تنها در سال حکمرانی وزیر شمس‌الملک رخ داد که بدستور سلطان در بیلقان (مسلماً، در راه برگشت از شیروان)، در ماه ربیع‌الاول سال ۵۱۷ هجری (۲۹ آوریل ـ ۲۸ مه سال ۱۱۲۳ میلادی) اعدام گردید. بنابه گفتهٔ ابن اثیر، ساکنان مناطق مرزی، بخصوص ساکنان دربند که بیش از همه از هجوم گرجیان آسیب دیده بودند سلطان را نزد خود خواندند. سلطان در شماخی بود که قشون زیادی از دشمنان بدانجا حمله بردند. سلطان به هراس افتاد، ولی در همین زمان میان گرجیان و متحدان قپچاق آنان خلاف

افتاد و دشمنان، به گونه فراریان، از آنجا دور شدند. سلطان مدتی در شیروان ماند و در ماه جمادی‌الثانی سال ۵۱۷ هجری (۲۷ ژوئن - ۲۴ اوت سال ۱۱۲۳) به همدان بازگشت. این زمان، شاه گرجستان (داوود) داوید دوم مشهور به بنیان گذار (۱۰۸۹ - ۱۱۲۵) با اختیار کامل در قفقاز فرمانروایی می‌کرد. او بدون اعتنا به حاکمیت سلاطین سلجوقی و سپس سلسله‌های محلی اتابکان آذربایجان که به آنها پهلوانیان و یا ایلدگزیان می‌گفتند (۱۱۳۶ - ۱۲۲۵) پایهٔ اقتدار دودمان باگراتیان گرجستان را بنا نهاد. بنا به گفتهٔ فردی مسلمان و همعصر این دوره، در آن زمان گرجیان تفلیس حامی اسلام و فرهنگ اسلامی بودند و «میان گرجی و مسلمان تفاوتی قائل نمی‌شدند». شیروانشاهان در عمل تابع گرجستان بودند. تامارا دختر داوید نیز به همسری شیروانشاه منوچهر دوم درآمد. شاهان گرجستان نیز خود را شیروانشاه می‌نامیدند. گرجیان و شیروانشاهان به کمک یکدیگر دشمنان شمالی را که در این زمان بعضی از مناطق اسلامی را اشغال کرده بودند بیرون راندند. دربارهٔ پیروزی دریایی شیروانشاه آخسیتان، حدود سال ۱۱۷۵ میلادی، در نزدیکی باکو بر ناوگان روسی که متشکل از ۷۰ کشتی بود یاد شده است. ضمناً راجع‌به اشغال شابران و دربند نیز که مسلماً در زمانی نزدیک به این زمان به اشغال دشمنان در آمده بود (به‌طوری که دیدیم، دربند در سال ۱۱۹۳ هنوز شهری مسلمان نشین بود) ذکری به میان آمده است. معهذا شیروانشاهان بر روی سکه‌های خود، خویشتن را به عنوان وابستگان سلاطین سلجوقی، ارسلان شاه (۱۱۶۱ - ۱۱۷۷) و طغرل (۱۱۷۷ - ۱۱۹۴) معرفی کرده‌اند. رابطهٔ آنها با اتابکان گاهی خصمانه بود، به گونه‌ای که گاه در بعضی از یادداشتها به این نکته بر می‌خوریم که اتابک قزل ارسلان عثمان (۱۱۸۶ - ۱۱۹۱) شماخی، شیروانشاه آخسیتان باکو را آذین بستند. از اینجا چنین بر می‌آید که آخسیتان می‌بایست برای مدتی محل اقامت خود را به‌خاطر اشغال شماخی به‌دست قزل ارسلان به باکو انتقال داده و تنها پس از مرگ او به شماخی بازگشته باشد.

پدیدهٔ منحصر بفردی که در تاریخ اواخر سده دوازدهم و آغاز سده سیزدهم رخ داد: تشکیل حکومت اسلامی نیرومند به دست فرمانروایان خوارزم، یعنی خوارزمشاهیان بود. خوارزم غالباً از استقلال سیاسی برخوردار بود، ولی تنها یکبار در تاریخ، مرکز دولت بزرگی شد که ادعای ارشدیت بر تمام آسیای اسلامی، منجمله بغداد

را داشت، و از این رو درگیری میان خوارزمشاهیان و خلیفه را سبب گردید. دامنهٔ تلاشهای سلطه‌جویانهٔ سلطان محمد خوارزمشاه (۱۲۰۰ ـ ۱۲۲۰) به آسیای شرقی نیز کشیده شد و باعث شعله‌ور شدن آتش جنگ میان او و چنگیزخان و استقرار حاکمیت مغولان بر آسیای اسلامی، جز از سوریه، عربستان و هند گردید.

سخنرانی پنجم (قسمتهای ۹ ـ ۱۰)

در این سخنرانی تکیهٔ من بر دو واقعه خواهد بود که اهمیت زیادی برای تمام جهان اسلام و از آن جمله، مناطق ساحل خزر داشته است. قبل از هر چیز تکیهٔ من بر تشکیل یک دولت جدید و بزرگ است که مرکز آن خوارزم بوده است[۱]. خوارزم به تقریب همواره منطقه‌ای جدا محسوب می‌شد که از استقلال برخوردار بود، ولی تنها یکبار و آنهم در سده‌های دوازدهم ـ سیزدهم دولتی بزرگ در آنجا تأسیس یافت. فرمانروایان خوارزم دست نشاندگان و عاملان سلاطین سلجوقی بودند و با استفاده از ضعف آنان می‌کوشیدند تا بر جای آنها تکیه زنند و بر سراسر ایران و بخش غربی جهان اسلام مسلط گردند. و اما دربارهٔ مناطق حاشیه خزر باید یادآور شد که به دلایل جغرافیایی، کشورهای سواحل شرقی و جنوبی دریای خزر می‌بایست قبل از مناطق غربی دریای مذکور مسخر می‌شدند. چنان که این امر در تاریخ خوارزم، طی قرن سیزدهم، به هنگام حیات آخرین پادشاهی که دیگر حکمرانی خوارزم را در دست نداشت، و تنها فرماندهی سپاه خوارزم را عهده‌دار بود روی داد. او پس از آن که اراضی تحت فرمان پدرش به دست مغولان افتاد، کوشید تا برای خود حکومت جدیدی را تشکیل دهد. در قرن دوازدهم، هنوز مناطق واقع در سواحل شرقی و جنوبی دریای خزر در دست

---

۱. برای دسترسی به پاسخ مشروح دربارهٔ پرسشهای مربوط به این سخنرانی ر. ک. به: ترکستان از آثار بارتولد، فصل ۳ ـ ۴، انتشارات، «ادبیات شرق» ج. اول، صص ۳۸۶ ـ ۵۳۰. ـ یو. برگل.

خوارزمیان بود که سعی داشتند تا نفوذ خود را در شرق تا بخش سفلای سیر دریا (سیحون)، و در غرب تاشبه جزیرهٔ مانقشلاق گسترش دهند. این محلی بود که کشتیهای باری از آنجا به خوارزم می‌رفتند. تفاوت میان زمان مورد نظر با ازمنهٔ متأخر تا سدهٔ نوزدهم میلادی در آن است که آن زمان سرزمینهای یاد شده جزو مناطق مرزی جهان اسلام به شمار می‌رفتند و مسیر سفلای سیر دریا در دست مسلمانان نبود. صاحبان جند در بخش سفلای سیر دریا، و نیز حاکمان شبه‌جزیرهٔ مانقشلاق مدافعان مرزی اسلام به‌شمار می‌رفتند. آنها خوارزمشاهیان را به سبب ویرانی سرزمینهای خویش که به عنوان مدافع جهان اسلام در برابر دشمنان واجد اهمیت بسیار بودند مورد سرزنش قرار می‌دادند. رودخانه اترک که به جنوب دریای خزر می‌ریزد نسبت به رودخانهٔ گیورگن (نام منطقه هیرکانیا از همین کلمه است)، که در منطقهٔ جنوبی‌تر واقع شده، از دیدگاه کشاورزی دارای ارزش نازلتری است. حمدالله قزوینی در قرن چهاردهم میلادی از اترک تنها بدین جهت یاد می‌کند که آب آن، ناحیهٔ مرزی کوچکی را آبیاری می‌کرد که بعدها ناحیهٔ مزبور از اهمیت شهری برخوردار شد، ولی مؤلف نامبرده از ناحیهٔ مذکور به‌صورت دهستان و پیش از آن با عنوان رباط یادکرده است. این واژه دارای معانی مختلفی است: رباط به‌عنوان منطقه‌نظامی مرزی به‌کارگرفته می‌شد، ولی اغلب از آن به مفهوم کاروان سرای نیز یاد شده است. دهستان در آغاز، منطقهٔ نظامی مرزی بود و به منظور مقابله با هجوم ترکان و در زمانی ساخته شده بود که سرزمین خلافت به نهایت می‌رسید و در پس آن همسایگانی غیر مسلمان می‌زیستند. خرابه‌های این رباط تاکنون باقی مانده است: این شهر کوچکی با دیوارهای آجری بود که اکنون به نام مشهد مصریان و به دیگر سخن «قربانگاه مصریان» نامیده می‌شود. این نام از افسانه‌ای پدید آمده است مبنی بر این که سپاه مصریان در پیکار با کافران در اینجا به هلاکت رسیدند. داستان مذکور پایه و اساسی ندارد، هیچ بخشی از سپاه مصریان در این ناحیه نبوده‌اند. اسم این محل بعدها تحریف شد و به صورت «مستوریان» در آمد، به گونه‌ای که در نقشه‌ها نیز به همین صورت است. و اما راجع‌به خود این محل باید یادآور شد که ما توصیف مفصلی راجع‌به آن در مقالهٔ کونشین Konshin می‌یابیم که مسئله مربوط به مسیر قدیم و جدید آمودریا را به شرح آورده است [1]. در ضمن مقالهٔ سمنوف Semionov ترکستان شناس

۱. ر.ک. به: آ. کونشین، تفسیر مسئله مربوط به جریان قدیمی آمودریا در مقایسه با اطلاعات زمین شناسی

مشهور که در جلد هیجدهم «نشریهٔ بخش شرقی انجمن باستانشناسی (روسیه[۱])» به چاپ رسیده دارای تصویری از این مسجد به همراه کتیبه‌ای بر سر در اصلی آن است. از متن کتیبه معلوم می‌گردد که خرابه‌های دهستان مربوط به اندکی پیش از عصر مغول است. نوشتهٔ مزبور متعلق به عهد آخرین فرمانروای آن سرزمین محمد خوارزمشاه (سال ۱۲۰۰ ـ ۱۲۲۰) است. در زمان او خوارزم به دست مغولان افتاد. دهستان از اهمیت سیاسی برخوردار بوده است، بعضی از پادشاهان سلسلهٔ خوارزمشاهیان در اینجا حکمرانی می‌کردند. منطقهٔ بعدی مازندران بود که در ساحل جنوبی دریای خزر واقع گشته و در آنزمان دارای حکمرانانی خاص خود بوده است.

در آغاز، حکمران مازندران خواستار همزیستی مسالمت‌آمیز با خوارزمشاهیان بود و حتی با خوارزمشاه از طریق وصلت مراتب خویشاوندی برقرار کرد تا دفع خطر کند. پس از تحقق ازدواج او با دختر خوارزمشاه حاکمان غرب مازندران، از جمله سلطان رستم‌دار و دیگران از خطر حملهٔ خوارزمشاه به هراس افتادند و با هم به مشورت پرداختند. در ضمن آگاهیهایی وجود دارد مبنی بر این که «امیر شیروانشاه» نیز در این مشاوره حضور داشت. معلوم نیست حاکم شیروان در این مجلس حضور داشته و یا این که برحسب تصادف تشابهی اسمی در کار بوده است. کوشش حاکم مازندران جهت حفظ دوستی با خوارزمشاه با توفیق همراه نشد. هنگامی‌که خوارزمشاه (تکش) بر سلاطین سلجوقی پیروز گشت همهٔ ادعاهای آنان را پذیرا شد و بخشی از مازندران را به‌تصرف آورد. حاکم مازندران از هرج و مرجی که پس از مرگ خوارزمشاه پدید آمد و نیز از ناتوانی فرزندش بهره جست و بخشهایی را که پیشتر به تصرف خوارزمشاه (تکش) در آمده بود بازپس گرفت، ولی اندکی بعد مازندران تابعیت خوارزمشاهیان را گردن نهاد و در سال ۱۲۱۰ آخرین حکمران آن کشته شد. در واقع پیکار و مبارزه میان فرمانروایان مازندران و خوارزم را باید حاصل تضادهای قومی دانست: در بین اهالی خوارزم جریان ترکی شدن را هرگاه انجام یافته تلقی نکنیم باید آن را در مراحل پیشرفته و نزدیک به اتمام بدانیم. سلاطین خوارزم نیز از دودمان ترکان بودند، حال آن

← و فیزیکی ـ جغرافیایی، سن‌پترزبورگ، ۱۸۹۷، صص ۱۵۲ ـ ۱۵۴.

۱. ر.ک. به: آ. سمنوف، کتیبهٔ سردر اصلی مسجد در مشهد مصریان ـ نشریه بخش شرقی انجمن باستانشناسی امپراتوری روسیه، جلد هیجدهم، ۱۹۰۸، صص ۱۵۴ ـ ۱۵۷.

که در مازندران و سواحل جنوبی دریای خزر اثری از عنصر ترک در میان نبود و آداب و سنن ایرانی با شدت تمام در این نواحی حفظ می‌شد. مردم آنجا خود را تاجیک و نمایندگان عنصر پارسی، ایرانی می‌نامیدند و هنگامی که از نافرجام ماندن دوستی بین خوارزم و مازندران سخن می‌رفته این خود نشانهٔ عدم امکان دوستی میان ترک و تاجیک بوده است. سرزمینهای غرب مازندران نیز می‌بایست تابعیت خوارزم را گردن می‌نهاد. حاکم رستم‌دار خود به خوارزم رفت. خوارزمشاه نخستین و تنها فرمانروای ایران و آسیای مرکزی بود. در این نواحی حکام محلی باقی بودند. اینان تابعان و وابستگان خوارزمشاه به‌شمار می‌رفتند. خوارزمشاه تنها به یک آرزو دست نیافت و آن شناسایی حاکمیت وی از سوی خلیفهٔ بغداد و ذکر نام وی در خطبه‌های مساجد بود. در اروپای غربی سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی، دوران جنگهای شدید بین امپراتوران و پاپهای روم و مبارزهٔ اشرافیت غیر مذهبی با حاکمیت مذهبی بود. طی سده‌های‌مزبور در جهان اسلام نیز حالتی مشابه وجود داشت[۱]. پیش از آن خلیفهٔ بغداد طی مدتی بر حکام و فرمانروایان غیر مذهبی مسلط نبود. پیش از سلجوقیان بغداد یکی از شهرهای متعلق به سلاطین بود، و خلیفه، تنها، جنبهٔ تشریفاتی داشت. تفاوت پاپ و خلیفه در آن است که در جهان اسلام مقام روحانی عامل خلیفه و نیز سلسله مراتب وجود ندارد. هرگاه پاپ از حکومت بر اشراف محروم می‌شد، با این همه به‌عنوان رئیس سلسله مراتب معینی که از انضباط لازم برخوردار بود باقی می‌ماند و اعتبار خود را حفظ می‌کرد، حال آن که خلیفه از چنین اهمیت و اعتباری برخوردار نمی‌شد. کشیشان پشتیبان و مدافع پاپ بودند. این همانند وضع سلسلهٔ دراویش در جهان اسلام بود. درویشان می‌توانستند نیرویی باشند که خلیفه بتواند به آنان متکی گردد، ولی در جهان اسلام چنین حادثه‌ای روی نداد. چنین بود تفاوت عمده میان اروپای غربی و جهان اسلام. در سدهٔ دوازدهم میلادی حاکمیت خلیفه بر اشراف احیا شد. او از ضعف سلاطین سلجوقی بهره جست و بر اشراف و بزرگان بغداد غالب آمد و قدرت آن منطقه را در دست گرفت. اغلب این وقایع درست بیان نشده‌اند. حتی در کتاب «تاریخ اسلام» موللر که در دسترس قرار دارد و بیشترین اخبار از روی آن استخراج شده است چنین

---

۱. ر.ک. به: بارتولد، خلیفه و سلطان، ـ «جهان اسلام»، جلد اول، سن پترزبورگ، ۱۹۱۲، صص ۲۰۳ ـ ۲۲۶، ۳۴۵ ـ ۴۰۰ (چاپ کنونی، جلد ششم).

آمده که خلیفه، بغداد و نواحی تابع آن را از سلاطین سلجوقی گرفت[۱]. هرگاه چنین می‌بود، مشابهت میان رویدادهای اروپای غربی و جهان اسلام بیشتر می‌شد، حال آن‌که جریان امر به‌گونه‌ای دیگر بوده است. خلیفه بغداد را از سلاطین سلجوقی نگرفت، بلکه آنرا بعد از مرگ سلطان مسعود (سال ۱۱۵۲ م) به تصرف آورد. او از مرگ سلطان مسعود بهره جست و حکومت بغداد را در دست گرفت و منطقه کوچکی را به تصرف آورد که بعدها خوزستان و عراق یعنی قسمت جنوبی بین‌النهرین یا بابل قدیم جزو آن شد. بدین‌ترتیب، منطقه‌ای بوجود آمد که در آنجا، خلیفه که سر دستهٔ مذهبی و رسمی تمام جهان اسلام بود به صورت فرمانروای اشرافی و غیرمذهبی درآمد. بدیهی است که سلاطین و نمایندگان اندیشه و آرمان حاکمیت سلاطین حاضر به قبول آن نبودند. از این رو همواره در این زمینه اختلاف و معارضه وجود داشت. از یکسو، خلیفه و دولت و وزیر او، اصرار بر این داشتند که تمام حاکمان مسلمان هر قدر نیرومند بوده باشند، چون با خلیفه بیعت کرده‌اند لذا وابسته و دست نشاندهٔ او هستند. لذا از سلاطین خواستار مراتب اطاعت نه تنها از خلیفه، بلکه از وزیر او نیز بوده‌اند. سلاطین بر این امر معترض بودند و اصرار داشتند که خلیفه باید حاکمیت غیرمذهبی را رها سازد. حاکم بغداد نیز باید از سوی سلطان منصوب شود. حال آن‌که طبق حقوق اسلامی چنین تفاوتی میان حکومت مذهبی و غیرمذهبی وجود ندارد: رئیس جامعه اسلامی که امام نامیده می‌شود نماینده حاکمیت غیرمذهبی نیز هست. این زمان به‌صورت آشکار اندیشه‌ای تبلیغ شد مبنی بر این‌که باید حاکمیت غیر مذهبی از حکومت مذهبی جدا باشد. خلیفه امام است و اوقات او باید صرف امور دینی شود و او باید منحصراً به امور دینی بپردازد. حاکمیت خلیفه خدشه‌ناپذیر، ابدی و واقعی است، حال آن‌که حاکمیت این جهانی یا حکومت فرمانروایان صوری است و قبول آن باعث تحقیر مقام و منزلت خلافت است. حاکمیت این جهانی را باید تمام و کمال به سلطان واگذارد. بدین روال اندیشه تقسیم حاکمیت به مذهبی و غیرمذهبی که با جهان‌نگری اسلامی اغلب ناسازگار می‌نمود به صورت نمایان در جهان اسلام تحقق پذیرفت. این مبارزه، تصویری از مباحثاتی شد که اغلب حتی در بین دانشمندان اروپایی نیز صورت می‌گرفت. بعضی از آنها، همچون سنوک ـ هورگرونه

---

۱. ر.ک. به:

A. Muller, Der islam in morgen - und Abendtand, Bd I. II, Berlin, 1885 - 1887.

و هارتمن عادلانه اعلام نمودند که بین اندیشه‌های خلافت و پاپ هیچ وجه‌مشترکی وجود ندارد، زیرا در جهان اسلام حاکمیت غیر مذهبی از سوی خلافت معین نشده است. خلیفه پاپ نبوده است. در جهان اسلام دو رئیس و حاکم مذهبی و غیر مذهبی وجود دارد و عنصر غیر مذهبی در دولت خلافت دارای جنبهٔ تمام و کمال مرجع و متفوق است. این نظر از دیدگاه کلی صحیح است، ولی میان اندیشه و واقعیت همواره تفاوتهایی وجود دارد. وقایع سده‌های ۱۲ ـ ۱۳ میلادی اینچنین بوده است که پاپها نیز در وضعیتی مشابه خلفا قرار گرفته بودند و مبارزه‌ای همانند مبارزهٔ پاپ و امپراتور در اروپای غربی، میان خلیفه و سلطان نیز در جهان اسلام درگرفت. هرگاه در حالت عادی مشابهتی میان آنها نبوده، در سرنوشت واقعی مشابهتی میان آنها و نیز مجریان و گردانندگان وقایع مشهود است. در هر دو سرزمین غرب و شرق حوادثی به تقریب همگون روی داده است. این مبارزه هنوز پایان نپذیرفته بود که نیروی تازه‌ای پا به عرصهٔ وجود نهاد. اینان اشغالگران مغول بودند که هر دو قدرت سلطان و خلیفه را منهدم کردند. این که ظهور حوادث مذکور در جهان اسلام موجب گمراهی دانشمندان اروپا شده و در کتاب موللر مؤثر افتاده، امری است طبیعی و در خور فهم. گفته شد: خلیفه بخاطر دشمنی با سلطان، چنگیزخان مغول را فراخواند. در جهان اسلام همان واقعه‌ای رخ داد که در اروپا روی نمود. طرفداران پاپ تأکید بر این دارند که فردریک مغولان را فراخوانده بود. طرفداران امپراتور خلاف این نظر را ابراز داشته‌اند. به نظر من، در این مورد نیز اوضاع به همان منوال بوده است. ما درباره اینکه خلیفه الناصرالدین‌الله[1] به سوی مغولان روی آورد خبری به صورت افسانه از مورخ قرن پانزدهم[2] در دست داریم: تا این زمان نیز باید شایعاتی راجع به برروی صحنه آمدن چنین نیرویی، همچون مغولان، پیدا شده باشد، لیکن در این زمان می‌دانیم که خلیفه سفیری نزد چنگیزخان نفرستاد، بلکه این سلطان بود که می‌خواست از تسخیر پکن ـ شهر مهم چین بدست چنگیزخان مطلع شود. سلطان محمد خوارزمشاه پس از پیروزی خود در آسیای مقدم لقب «اسکندر دوم» را دریافت نمود. همین امر بیانگر آن است که او مظهر آرمان

۱. الناصرلدین الله ابوالعباس احمدبن المستضئی بنورالله.
۲. دربارهٔ نوشتهٔ میرخوّاند ر.ک. به: ترکستان از آثار بارتولد، جلد دوم، قسمت دوم، ص ۴۳۰ (آثار بارتولد، جلد اول، ص ۴۶۷). ب. استاویسکی.

فرمانروایی بر جهان بوده است. خوارزمشاه باقبول چنین لقبی نشان داد که سعی و کوشش او منحصر به اشغال جهان اسلام نیست، بلکه او فکر اشغال تمام شرق، از جمله چین را در سر می‌پروراند. سفیری به نزد چنگیزخان فرستاده می‌شود تا خبری راجع‌به اشغال کشوری بدست آورد که محمد خوارزمشاه آرزوی تصرف آن را در سر می‌پروراند. در ضمن دربارهٔ فرستادن کاروانی به منطقهٔ چنگیزخان صحبت شده و چنین آمده است که وی با اعزام سفیر و کاروانی باکالا او را پاسخ گفت. در اینجا از همان آغاز درگیری پیش آمد. هنگامی که فرستادگان چنگیزخان خواستند مراتب دوستی خود را در حضور خوارزمشاه اعلام و تقاضا کنند که بین هر دو امپراتوری تجارت آزاد برقرار گردد و بازرگانان بتوانند بی‌هیچ خطری از جایی به جای دیگر بروند، گفتند که چنگیزخان سلطان را به‌دیدهٔ فرزند محبوب خود می‌نگرد. این موضوع اهانتی به خوارزمشاه محسوب گردید، زیرا از این جمله چنین مستفاد می‌شود که گویا خوارزمشاه عامل و دست نشانده است. طبق سنت رایج میان دولتها، اگر فرمانروایان در یک سطح می‌بودند، یکدیگر را برادر می‌خواندند، ولی هرگاه یکی، دیگر را فرزند خطاب می‌کرد، نشانه آن بود که مخاطب در درجه‌ای نازلتر و در حد تابع قرار دارد. یکی از فرستادگان که به دربار خوارزمشاهیان اعزام شده بود اصل و نسبی خوارزمی داشت، ولی مدت زیادی بود که به‌کار تجارت در آسیای شرقی اشتغال داشت. مورّخی می‌نویسد که سلطان هیچ‌جوابی به فرستادگان چنگیز نداد. وی شب هنگام فرد خوارزمی را نزد خود خواند و گفت: «مرا قدرتی است بس عظیم چگونه چنگیزخان توانسته است مرا فرزند خطاب کند، حال آن‌که سپاه من فزون از شمار است؟» پس آنگاه نظری بدان مرد خوارزمی افکند و افزود که او بعنوان فردی با اصل و نسب خوارزمی طبیعتاً تابع حاکم خوارزم است و باید برای او در دربار چنگیزخان جاسوسی کند. مرد خوارزمی از این سخن به هراس افتاد و به‌دروغ موافقت خود را با این خواسته اعلام نمود.

او آنچنان توانست خشم سلطان را فرو نشاند تا جایی‌که سلطان فرستادگان را با پاسخی مساعد نزد چنگیزخان بازگرداند. طبعاً زمینه اختلاف از همینجا بود. سلطان از امکانات موجود بهره‌ای نگرفت و فرستادگان را با پاسخی ملایم آزاد نمود. در همین هنگام، کاروانی که از سوی چنگیزخان آمده بود در شهر مرزی اترار مورد حمله قرار گرفت و همه بازرگانان آن جز یک‌تن کشته شدند و آن یک‌تن سوی مغولان بازگشت.

همهٔ آن بازرگانان مسلمان بودند. همین موضوع می‌تواند نموداری از وسعت مبادلهٔ بازرگانی مسلمانان باشد که ما دربارهٔ آن دارای اخبار دیگری هستیم حاکی از آن که بازرگانان مسلمان درآن زمانی که چنگیزخان هنوز در مغولستان شرقی می‌زیست، با دربار او رابطه داشتند. برای نشان‌دادن تجار مسلمان به زبانهای ترکی و مغولی از کلمه‌ای استفاده می‌شد که در آغاز به‌معنی «تاجر» بود، ولی بعد به اصطلاحی قومی بدل گردید. این اصطلاح واژه سارت[۱] بود. چنان که ثابت شده است، این کلمه دارای ریشه‌ای هندی و به‌معنی «تاجر» است. این کلمه به همراه گسترش بودائیسم نزد ترکان و درمیان آنان پیدا شده است و از آنجایی که بازرگانان به‌همراه مبلغان مذهبی به این نواحی می‌آمدند، کلمهٔ سارت نزد ترکها اصولاً به‌مفهوم بازرگان تلقی می‌شد. واژهٔ مذکور را با همین معنا، تنها در اثر مؤلف واژه‌نامهٔ مشهور محمود کاشغری، و همچنین در اثر ترکی قوتادغی بیلیک می‌یابیم. این افراد در حکومت مغولان تنها تاجر نبودند، بلکه مروجین فرهنگ هم بودند، از جمله به مغولان کارهای آبیاری را می‌آموختند. در روایات مغولی به این موضوع اشاره شده است. کلمهٔ سارت نزد مغولان با پسوند مغولی، به فرمهای سارتاک و سارتائول دیده می‌شود. کلمهٔ سارتاک به‌صورت سارتاک‌تای هم درمی‌آید، به‌طوریکه از این فرم برای نشان‌دادن جنس مذکر استفاده می‌شد. در داستان حماسی مغولی، روایتی راجع به یک قهرمان به‌نام سارتاک‌تای وجود دارد. این فرد یکی از افرادی است که به‌جهت دارابودن تشکیلات، به‌طور کلی سد، شهرت داشته و به‌خاطر همین سدها بود که گفته شد مغولان برای اولین‌بار از طریق سارت‌ها که نمایندگان فرهنگ ایرانی بودند، با امور آبیاری آشنا شدند. درهرصورت مغولان تا قبل از آنکه به مناطق اسلامی حمله کنند با فرهنگ اسلامی آشنا گشتند و علائق بازرگانان مسلمان نیز برای آنان بسیار مهم بود. کاری را که خوارزمشاه کرد و منجر به کشته‌شدن ۴۵۰ تن از بازرگانان مسلمان یک کاروان گردید، بیش از همه به بازرگانان مسلمان زیان وارد آورد. از همین زمان تجار مسلمان به‌سوی چنگیزخان رفتند و او را در لشکرکشی به کشورهای اسلامی یاری

---

۱. درباره کلمه سارت ← :

W . Barthold, Sart, El- IV, s. 187- 1881.

همچنین، آثار بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، انتشارات «ادبیات شرق» سال ۱۹۶۳، ص ص ۱۹۷ ـ ۱۹۶، ۴۶۱ ـ ۴۶۰.یو. برگل.

کردند. از این‌راه خود آنها بیش از همه سود بردند، به‌گونه‌ای که در تمام کشورهای زیر سلطهٔ مغولان این بازرگانان شغلهای بالای مملکت، از جمله رهبری امور مادی، و همچنین گردآوری باج و خراج را در دست می‌گرفتند. ما باید این اشتباه اساسی را که اغلب به‌هنگام مقایسهٔ فرهنگ اسلامی با پدیده‌های مربوط به آن در تاریخ جدید اروپا پیش می‌آید، اصلاح کنیم. تفاوت عمده در آن است که در تاریخ اروپای عصر جدید، اصول دولتی آن نسبت به جهان اسلام به‌صورتی قاطعتر ارائه شده است. دولتهای اسلامی به‌سرعت تجزیه شدند و تشکیل سلسله‌های خاصی را دادند و در مناطق خود فرمان راندند، ولی بعضی از آنها گاه چنان سریع منقرض گشتند که نتوانستند بر افکار مردم تأثیری بگذارند. مردم حکومت دولتی را به چشم واقعه‌ای که رخ داده است می‌نگریستند، ولی هرگز اندیشهٔ حفظ حکومت موجود به مفکرهٔ آنان راه نداشت. بازرگانان و نمایندگان فرهنگ مادی منافع خود را با علائق این یا آن دولت وابسته نمی‌کردند. همین نکته بود که عامل تفاوت میان اروپای غربی و جهان اسلام به‌شمار می‌رفت. بازرگانی فرانسه و انگلیس بدون رابطه آنها با حاکمیت سیاسی قابل تصور نیست. این دو پیوندی بس عمیق دارند. حال آن‌که در جهان اسلام بازرگانان با حاکمیت دولتی وجه مشترکی ندارند. بدین‌ترتیب، در مورد نخست یا اروپای غربی ما شاهد پیوند کامل حکومت با تجارت هستیم، حال آن‌که در مورد دوم (جهان اسلام) چنین پیوندی اصلاً وجود نداشت. بازرگانان مسلمان سازمان خاص خود را داشتند و چنان که ابوشجاع مورخ می‌نویسد، سازمان مذکور چنان نیرومند و استوار بود که حواله‌های آن‌را در شهرهای دوردست به سهولت می‌پذیرفتند، زیرا این حواله‌ها آسانتر از حواله‌های دولت قابل تبدیل به پول بود. اصطلاحی را که برای تعریف بازرگان به‌کار می‌گرفتند مؤید همبستگی سازمان اجتماعی آنان بود. واژه مزبور اورتک Ortak بود که در زبان ترکی به‌معنی «رفیق» است.این واژه اورتک از واژه «یولداش» که هم‌اکنون بکار می‌رود گویاتر است. یولداش در واقع به‌معنای «همراه» و رفیق راه است و به‌معنای رفیق در امری واحد به‌کار نمی‌رود، حال آنکه اورتک معادل واژهٔ «شریک» در زبان عربی است که مؤید شرکت در سازمان بازرگانی و امر معینی است. واژهٔ مزبور که درمورد بازرگان به‌کار گرفته می‌شده نشانهٔ میزان استواری، همبستگی و نظم و انسجام سازمانهای تجاری است. اما دربارهٔ کشورگشایی مغولان باید گفت که این کار به‌یاری مردمی

بافرهنگ صورت پذیرفت. بدیگر سخن کشورگشایی مغولان را نمی‌توان به‌عنوان کشورگشایی کوچندگان به‌شمار آورد، زیرا هرگز چنین نبوده است. مغولان با استفاده از نیروی عظیم و گستردهٔ سازمانهای اسلامی توانستند بیش از دیگر اقوام کوچندهٔ سلف خویش به موفقیتهای عمده دست یابند. هیچگاه در تاریخ دیده نشده است که کشورهای متمدن آسیای شرقی، همچون چین و آسیای مقدم تحت حکومت یک قوم متحد شده باشند. بنابر معمول دولتهای متعلق به اقوام کوچنده به محدودهٔ آسیای شرقی بسنده می‌کردند و تنها هنگامی‌که کوچندگان از سوی دیگر اقوام در تنگنا قرار می‌گرفتند، به بخش غربی آسیای مرکزی راه می‌یافتند و توفیقهایی کسب می‌کردند. بزرگترین امپراتوری پس از مغولان از دیدگاه وسعت، دولت کوچنده خان ترک در سدهٔ ششم میلادی بود که مرز آن از چین تا بیزانس کشیده شده بود. ولی این گسترش تنها شامل استپ‌ها و مناطق فرهنگی مرزی می‌شد. خان ترک نتوانست چین و ایران را فتح کند. حال آن‌که مغولان همهٔ این کشورهای متمدن را مطیع و منقاد کردند. مغولان تنها با مقاومت سلاطین مصر مواجه شدند و نتوانستند آن‌را درهم بشکنند. مقالهٔ شادروان پروفسور گریگوریف پیرامون کشورگشایی کوچندگان که در مجلهٔ «وزارت فرهنگ و آموزش ملی» مورخ ماه مارس سال ۱۸۷۵ (صفحات ۱-۲۷) به‌چاپ رسیده درخور توجه است[1]. خطای عمدهٔ مولف نامبرده آن است که وی هجوم کوچندگان به سرزمینهای متمدن را به‌عنوان پیروزی تنها نیروهای مادی و معنوی کوچندگان تلقی کرده است. این نکته‌ای است پذیرش‌ناپذیر، زیرا این‌گونه مهاجمات استیلاگرانه، ازجمله هجوم ژرمنها در اروپا و حملهٔ اعراب در آسیا زمانی صورت گرفته بود که مردم آن نواحی و حتی اقوام بربر طریق آشنایی با فرهنگ را در پیش گرفته بودند. می‌توان به سهولت دریافت که چگونه شبه‌جزیرهٔ عربستان پیش از حملهٔ اعراب متدرجاً به حیطهٔ نفوذ فرهنگی روم شرقی (بیزانس) و ایران کشیده شد. مسلماً، بدون آشنایی با فرهنگ، امکان پیروزی بر اقوامی که دارای نیروهای رزمی بزرگی بودند میسر نبوده است. آشنایی با این فرهنگ دشوار نیست، زیرا چنان‌که در اروپا مشهود گردیده است، بازرگانان اسلحه همواره کارشناسانی بوده‌اند که سلاحهای پیشرفته‌تری را در اختیار

۱. و. گریگوریف، راجع به روابط فیمابین اقوام کوچنده و دولتهای بومی، مجلهٔ وزارت آموزش توده‌ای، قسمت ۲۸، ۱۸۷۵، شماره ۳، بخش دوم، ص‌ص ۱-۲۷.

دیگران قرار می‌داده‌اند. مشابه این وضع را در سده‌های میانه مشاهده می‌کنیم. همهٔ رازهای تکنیک جنگی، استفاده از نفت و غیره بر کوچندگان معلوم بود و آنها از طریق این کارشناسان بدانها دست یافتند. در نزد اقوام پولووتسی و چینیان این وضع مشهود بوده است. مغولان نیز با چنین تکنیک جنگی آشنا گشتند، و بدین‌ترتیب، نیرویی پدید آمد که چنگیزخان کشورگشایی خود را با اتکاء بدان نیرو آغاز کرد. گریگوریف جمله‌ای دارد حاکی از این‌که کوچندگان تنها اهل دامداری بودند و اگر می‌توانستند همهٔ زمینها را به چراگاه بدل می‌کردند. این نکته خطا است. آنها هرگز خواستار آن نبوده‌اند. در واقع هنگامی‌که کوچندگان دست به کشورگشایی زدند. افرادی در رأس آنها بودند که اگر خودشان فرهنگی نداشتند درعوض با فرهنگ آشنا و قادر به درک و تحقق آن بودند. برای دولتها مقرون به صرفه نبود که همهٔ سرزمینها را به چراگاه بدل کنند، زیرا فرمانروایان مذکور از مردم متمدن، از مزارع و کشتزارهای آباد و از کارگاههای پیشه‌وران درآمدی به‌مراتب بیش از آن‌چه کوچندگان می‌توانستند عرضه کنند، به چنگ می‌آوردند. اگر گاهی بخاطر ایجاد زمینهای کشاورزی، چراگاهها را گسترش می‌دادند و زندگی شهری را ناممکن می‌ساختند، این کار در نواحی صورت می‌گرفت که کوچندگان هنوز تحت‌تأثیر حکومت قدرتمندی قرار نگرفته بودند. به‌عنوان نمونه، هنگامی‌که ترکمانان در دوران معاصر بدون رهبری و دولتی نیرومند در طول مرزهای ایران به حملاتی دست می‌زدند، هدفشان به‌چنگ‌آوردن اموال بیشتری بود. البته آنها قادر به ایجاد نظمی‌که بتواند درآمد مداومشان را تأمین و خزانشان را پر کند، نبودند. حال آن‌که مغولان از حاکمیت دودمانی نیرومند برخوردار بودند. خرد آنان چنین اقتضا می‌کرد که در نخستین فرصت توانستند شهرهایی راکه به‌هنگام نبرد ویران شده بودند به‌سرعت احیاکنند و مردم بافرهنگ آن نواحی را به کشت و زرع فرا خوانند. چنگیزخان دریافت که کسب درآمد از کوچندگان به‌مراتب نازلتر و کمتر از کشورهای متمدن خواهد بود.

در همین‌جا، به سخنانم خاتمه می‌دهم. بعد از استراحتی کوتاه به پرسشهای حاضران پاسخ خواهم گفت و پس از آن به ادامهٔ مطلبی خواهم پرداخت.

پرسش: آیا علت حرکت موج ترک ـ مغول یک پدیدهٔ کاملاً طبیعی یعنی گرما و خشکسالی آسیای مرکزی نبوده است؟

پاسخ: به‌نظر من، این نظریه‌ای است کاملاً نادرست. واقعیات تمام و کمال دالّ بر آنند که در طول تاریخ آسیای مرکزی دچار خشکسالی نبوده است. و امّا جریان خشکسالی موضوعی است که به ما ارتباطی ندارد، بلکه طبیعیون باید بدان بپردازند، زیرا از دیدگاه آنان هزارسال دوره‌ای کوتاه و فاقد اهمیت است. اگر توصیفی را که جغرافی‌نگاران اسلامی از آسیای مرکزی کرده‌اند و بسیار هم وارد جزئیات شده‌اند با توصیف طبیعیون مقایسه کنیم، آنگاه درمی‌یابیم که آن‌زمان نیز تقسیم‌بندی زمین و آب تقریباً همانند دوران کنونی بوده است. همین امر مؤید آن است که جریان مذکور نه بر دوران تاریخی بلکه می‌توانست بر دورانی مرتبط با امور زمین‌شناسی مرتبط باشد و بر آن تأثیر گذارد.

پرسش: چه سرزمینهایی، جز از مازندران و خوارزم، در دوران پیش از مغول استقلال خود را حفظ کرده‌اند؟

پاسخ: سرزمینی‌که من بدان اشاره کردم: رستم‌دار است که جزو گیلان بود و دودمان فرمانروای ویژه خود را داشت. و اما دررابطه باگیلان باید یادآور شوم که قسمت بزرگی از این سرزمین دارای امیرانی بود که به‌سبب صعب‌العبوربودن مناطق استقلال خود را حفظ می‌کردند. مغولان در ایران امپراتوری پدید آوردند، ولی گیلان که زیر فرمان چند امیر قرار داشت دیرتر به‌تصرف آنان درآمد. این تنها سرزمینی بود که به‌خاطر صعب‌العبوربودن از نخستین یورش و ایلغار مغول مصون ماند. هنگامی‌که لشکریان مغول از آنجاگذشتند مسیرشان از طریق مازندران و در طول ساحل جنوب غربی دریای خزر بود. جغرافی‌نگاران در وصف مسیر سواحل دریای خزر به وجود راه مستقیم در طول ساحل اشاره نمی‌کنند و تنها به دورزدن مسیر اشاره دارند.

پرسش: هنگامی‌که از آذربایجان سخن به‌میان می‌آید، آذربایجان ایران در کرانهٔ جنوبی رود ارس مورد توجه قرار می‌گیرد که مرکز آن تبریز است. آیا ما حق داریم سرزمین خود را آذربایجان بنامیم؟ آیا سرزمین ما آذربایجان نام داشت یا این که باید آن را شیروان بخوانیم؟

پاسخ: هیچگاه شیروان به آن‌مفهومی‌که تمام خطهٔ جمهوری آذربایجان کنونی را دربر گیرد نبوده است، شیروان قسمت کوچکی از آن را تشکیل می‌داد که مرکز آن شهر شماخی بود. و اما شهرهایی چون گنجه و غیره هیچگاه جزو شیروان نبوده‌اند. هرگاه لازم بود برای همهٔ مناطقی که خاک کنونی جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود نامی

برگزینیم، بهتر می‌بود نام ارّان بر آن نهاده شود. نام آذربایجان از آن‌جهت برگزیده شد که پس از تأسیس جمهوری آذربایجان گمان می‌رفت که آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یک واحد جغرافیایی را تشکیل دهند، زیرا از دیدگاه ترکیب جمعیت مشابهت بسیاری میان این دو وجود دارد. از همین‌رو نام آذربایجان برای این جمهوری درنظر گرفته شد. ولی اکنون که نام آذربایجان با دو مفهوم برای آذربایجان ایران و بالاخص این جمهوری بکارگرفته می‌شود، خود موجب گمراهی و آشفتگی است. اغلب چنین پرسشی پدید می‌آید که منظور و مقصود کدام‌یک از این دو آذربایجان است: آذربایجان ایران، یا این آذربایجان؟ این دو سرزمین در سده‌های میانه، بویژه هنگام حملهٔ مغولان و زمانی‌که آذربایجان ایران و این آذربایجان زیر سلطهٔ ترکان قرار گرفت، سرنوشت مشترکی داشتند.

پرسش: کدام مورّخ از افسانهٔ شکست مصریان در ناحیهٔ مشهد مصریان یاد کرده و این افسانه در کدام منبع تاریخی آمده است؟

پاسخ: تا جایی‌که من می‌دانم هیچ مورّخی به این مطلب اشاره نکرده است. من در هیچیک از منابع چنین مطلبی را ندیده‌ام. این داستانی است ساخته عوام و مشکل بتوان گفت که منشأ آن از کجا است. گمان می‌رود این داستان مربوط به جنگ مسلمانان با کفّار باشد که در محدودهٔ جهان اسلام میان گروههای عرب روی داد و احتمالاً افراد مصری نیز در آن شرکت داشته‌اند. داستانی وجود دارد مبنی بر این که گروهی از مسلمین در پیکاری مقدس به شهادت رسیدند. از این‌رو از محل شهادت آنان به‌عنوان مشهد یاد شده است. اسم رباط دهستان در کتیبه‌های سردر مسجد آنجا دیده می‌شود. این کتیبه‌ها مربوط به سده سیزدهم میلادی و عهد سلطان محمد خوارزمشاه است. در این کتیبه نام او به‌عنوان بنیادگذار این بنا آمده است.

پرسش: می‌خواستم بدانم که آیا شما نیز بر این عقیده‌اید که سازندگان تاریخ درواقع قهرمانان و شخصیتها هستند؟ یا این‌که زمینه‌های اقتصادی در آن واجد اهمیت است؟ شما این موضوع را چگونه توضیح می‌دهید؟

پاسخ: پاسخ به این پرسش در کلیهٔ موارد امری است دشوار، زیرا علتها متفاوتند. چنان‌که از جنگهای معاصر می‌توان دریافت، اغلب به‌خاطر منافع مردم روی داده‌اند، ولی چنان‌که اکنون گفته می‌شود، اغلب برپایهٔ گروههای کوچکی که سرمایه‌دار می‌نامیم

صورت گرفته‌اند. پیرامون هجوم مغولان بسیار سخن می‌گویند. می‌دانیم که چنگیزخان نمایندهٔ گروه اشراف بود. درضمن می‌دانیم که قبل از لشکرکشی مبارزه‌هایی میان مردم و اشراف روی داده بود. حالا اگر ما پیآمد هجوم مغولان را موردتوجه قرار دهیم، درمی‌یابیم که مغولان نیازمند سرزمینهای جدید نبودند، زیرا اکثر قریب به اتفاق اهالی مغولستان بعد از اشغال سرزمینهای جدید همچنان در مغولستان باقی ماندند. میان تصرف سرزمینها و کوچ و نقل مکان تفاوت اساسی وجود دارد. هدف هجوم ژرمنها به امپراتوری روم تصرف اراضی نبود، بلکه کوچ و نقل‌مکان بود: هنگامی‌که مردمی به کشور دیگری کوچ می‌کنند، این نقل مکان است. در ایران نیز حوادثی روی‌داد: چنان که می‌دانیم ایرانیان باستان کشورهای زیادی را متصرف شدند، ولی تودهٔ مردم در پارس و به‌دیگر سخن فارس باقی ماندند. ملیت ایرانی گرچه مصر و دیگر کشورها را تابع نمود، با این‌همه در آن سرزمینها گسترش نیافت. در مورد مغولان نیز این نکته صادق است. محدودهٔ قومی دولت مغول پس از لشکرکشی چنگیزخان نیز به همان صورت باقی ماند و او خود نیز پس از پیروزی به مغولستان بازگشت[1]. از این لشکرکشیها بازرگانان مسلمان وابسته به دربار چنگیزخان بیش از مردم مغولستان سود بردند: آنان همهٔ مناصب، بویژه ادارهٔ امور مالی را در دست گرفتند. جز از جنبشهای خودبخودی و سازمان‌نیافتهٔ توده‌های مردم، منافع قشرهای متنفذ صاحب‌مقام و ثروت درمیان است.

در دوران معاصر جنگهای بزرگ به‌خاطر منافع قشر کوچکی دارای قدرت و نفوذ صورت می‌گیرد. در سده‌های میانه نیز وضع بر همین منوال بود. گمان می‌رود درمورد لشکرکشی مغولان توانسته باشم برای نخستین‌بار موضوع منافع بازرگانان مسلمان را عنوان کنم و اعلام دارم که این گروه از لشکرکشی مغولان بیشترین فایده را به‌دست آورده‌اند[2].

---

۱. ر. ک. به: آثار آکادمیسین بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، انتشارات «ادبیات شرق»، مسکو، ۱۹۶۳، پانوشت شماره ۵، ص ۱۵۰.

۲. دربارهٔ علل و نیروهای محرک لشکرکشی مغولان در حال حاضر ر. ک. به: ب. د. گرکوف، آ. یو. یاکوبفسکی، اردوی زرین و سقوط آن، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۰، ص ۳۵ ببعد. یاکوبفسکی، شرحی پیرامون تاریخ مطالعه و بررسی دورهٔ مغول سده‌های ۱۱ ـ ۱۳، «رساله‌هایی در زمینهٔ تاریخ شرقشناسی روسیه»، [چاپ اول]، مسکو، ۱۹۵۳، صص ۳۱ ـ ۹۵؛ تاریخ جمهوری خلق مغولستان، مسکو، ۱۹۵۴، صص ۷۹ ـ ۱۰۴، ب. استاویسکی.

پرسش: کدام یک از عناصر ترک یا ایرانی ـ در اسکان دائمی مردم کرانه‌های دریای خزر مؤثر بوده‌اند؟

پاسخ: آن زمان در آسیای مرکزی و ترکستان ایرانیان نمایندگان عناصر یکجا نشین بوده‌اند.

* *

گفتار را ادامه می‌دهم، مشاهده می‌شود که تفاوت اصلی هجوم مغولان با تصورات معمول پیرامون اشغالگری دیگر کوچندگان در آن است که اشغالگری مغولان در سایهٔ حرکتهای پیچیده اردویی منضبط صورت پذیرفته است. به تقریب هیچ داستانی پیرامون دلاوریهای فردی جنگجویان مغول نمی‌یابیم. در عوض همهٔ سرداران مغول مجریان توانای ادارهٔ چنگیزخان بودند. چنگیزخان نیز به یاری بازرگانان مسلمان با جغرافیای سرزمینهای مورد تهاجم آشنا شده بود. همه چیز با دقت محاسبه شده بود، ولی حوادث نامنتظر نیز می‌توانست وجود داشته باشد. هنگامی که ترکستان به تصرف مغولان درآمد و سلطان (محمد خوارزمشاه) از آنجا گریخت، چنگیزخان به منظور دستگیری او سپاهی مرکب از ۲۰۰۰۰ نفر را به دنبال او فرستاد. سلطان به یکی از جزایر نزدیک کرانهٔ جنوبی دریای خزر گریخت. در ضمن گفته شده است که حتی مغولان نیز تا این جزیره پیش رفتند، ولی پس از مشاهدهٔ وی دست از تعقیب برداشتند و به‌سوی دیگری روی نهادند. احتمال این موضوع اندک است، زیرا فاصله این جزیره تا ساحل اندک بود. در ضمن روایتی وجود دارد مبنی بر این که سلطان مواد غذایی مورد نیاز را از ساحل فراهم می‌آورد. در ضمن قایقهایی نیز وجود داشت. هرگاه مغولان تا این منطقه رفته باشند به سهولت می‌توانستند خود را به جزیره برسانند. چنین به‌نظر می‌رسد که آنها مسیر خوارزمشاه راگم کردند و سرانجام ندانستند که او به کجا گریخت. از همین نکته می‌توان دریافت که حرکت لشکریان مغول تا اندازه‌ای عاری از نظم و ترتیب بوده است. نخستین بار بود که این واحد از سپاه مغول توانست به اراضی اطراف دریای خزر راه یابد ولی اینان برای بازگشت به سوی چنگیزخان ناگزیر از دور زدن به گرد دریای خزر شدند. سپاهیان مزبور نخست به مازندران در آمدند. از آنجا به آذربایجان و سپس به قفقاز رفتند. سرانجام از دربند گذشتند و راه شمال را در پیش گرفتند. نکته جالب داستانی است که دربارهٔ گنجه مذکور افتاده است. گفته شد که مردم این شهر با تسلیم مقداری پارچه از

چنگ مغولان در امان ماندند. ساکنان شهر از چنان نیرویی برخوردار بودند که مغولان حتی قصد حمله به شهر گنجه را از سربدر کردند و به دریافت مقدار مشخصی پارچه راضی شدند. و اما پیرامون گذرگاه دربند باید یادآور شد که این نخستین بار نبود که دربند به دست مغولان می‌افتاد. شیروانشاه راهی را به مغولان نشان داد تا بتوانند از آن طریق دربند را دور بزنند. آنها هنگام عبور از گذرگاه دربند با لشکریان قپچاق یا پولوتس روبرو شدند پس آنگاه با فرمانروایان روسی مواجه گردیدند. از قرار معلوم، فرمانروایان روس‌درنبرد کالک مغلوب شدند. مغولان پس از این پیروزی پیشرفت خود را ادامه ندادند. آنها به‌سوی مشرق بازگشتند و از رود ولگا گذشتند. مشکل بتوان پیرامون حرکت مغولان از راه ولگا به سوی شمال داوری کرد. زیرا از درگیری مغولان با بلغارهای کرانهٔ ولگا یاد شده است. بلغارها در مناطق جنوبی ولگا تا حدود ساراتف کنونی و شاید اندکی دورتر استقرار داشتند. چه بسا محتمل است گروه بیست هزار نفری از لشکریان مغول در این منطقه محتمل شکست شده باشند. مغولان به محاصرهٔ سپاهیان بلغارهای ولگا، متحدانشان درآمدند و تنها اندکی از آنان توانستند بگریزند و نزد چنگیزخان بازگردند. دربارهٔ مسیر حرکت لشکریان مغول روایت مشروحی نیست. ولی گفته شده است که مغولان از طریق شهر سقسین توانستند از سرزمین بلغارها دور شوند چندبار از این شهر یاد شده، ولی تاکنون محل آن همچنان مبهم و مورد اختلاف است. کسانی سقسین را با شهر اتل یکی می‌دانند. و ستبرگ می‌نویسد که سقسین همان اتل است. روزگاری خزران در این شهر اقامت داشتند. این شهر دارای نامهای متفاوتی بوده است. بعضی محققان محل دیگری را در مصب اورال که در فاصلهٔ ۴۰ روز راه از سرزمین بلغار قرار داشت به همین نام خوانده‌اند. پس از کشف نوشتهٔ محمود کاشغری مسئله بغرنجتر شد. وی در قرن یازدهم نوشت که سقسین و سوواریکی هستند. می‌دانیم که شهر سووار در فاصلهٔ سه روز راه از تختگاه بلغارهای کاما قرار داشت، ولی واضح است که این سقسین دیگری است[1]. بعدها قفقاز مورد تاخت و تاز قپچاقها یا

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی- ر.ک. به: یاکوبفسکی، مسئله مربوط به توپوگرافی (نقشه برداری) تاریخی‌اتل و بلغار در قرن نهم و دهم، جمهوری ارمنستان، جلد دهم، ۱۹۴۸، صص ۲۵۵ - ۲۷۰؛ مقایسه شود با حدود العالم ترجمهٔ مینورسکی، ص ۴۵۳ (تعلیقات).

Hudūd al- Alam, The Regions of the words A Persion geography Crica 372. A. H. -

←

پولوولتسها قرار گرفت. اینان سپس بدست مغولان تار و مار شدند. هنگامی که قپچاقها به دربند رسیدند از حاکم آن سرزمین یاری طلبیدند. ولی حاکم مزبور امتناع کرد. در نتیجه قپچاقها به زور دربند را متصرف شدند، ولی نتوانستند آن را در تصرف خود نگاه دارند. مدتی بعد، نسوی در کتاب خود این ماجرا را به شرح آورد و نوشت که دربند دارای دژی آن چنان استوار بود که تسخیر آن از طریق توسل به‌زور ناممکن می‌نمود و تنها راه تصرف آن خیانت بود. سپس وی به هجوم گرجیان به مناطق مسلمان نشین آذربایجان به مفهوم وسیع کلمه اشاره دارد. به‌طور کلی حملات مزبور بدین‌گونه بوده است: لشکریان گرجی به دیوارهای شهر نزدیک می‌شدند و ساکنان آنجا با پرداخت مبالغ مشخصی و یا ارسال هدایا گرجیان را راضی به بازگشت می‌کردند. گرجیان ضربه‌های سهمگینی به بیلقان وارد آوردند و سرانجام در سال ۱۲۲۲ میلادی آن را متصرف شدند. بیلقان در نزدیکی محلی واقع شده است که آب ارس به رود کورا (کر) می‌ریزد[۱]. ساکنان بیلقان هیچ اقدامی نکردند، زیرا یقین داشتند که کار همانند گذشته به پایان خواهد رسید و گرجیان با اخذ باج و هدایا راه خود را در پیش خواهند گرفت، ولی این‌بار گرجیان به شهر حمله بردند و بسیاری را هلاک کردند. در رابطه با وضع کلی این سرزمین در روزگار یاد شده باید افزود که دودمانی ترکی نسب بر آذربایجان فرمانروایی داشت. اینان اتابکان آذربایجان بودند که پهلویان یا ایلدگزیان نیز نامیده می‌شدند. اتابکان بر آذربایجان ایران و سرزمینهای شمال آن تا دربند حکومت داشتند. تختگاه این دودمان شهر تبریز بود. البته این بدان معنا نیست که تبریز بزرگترین شهر آذربایجان بوده است. در ضمن این بدان مفهوم نیست که بخش جنوبی آذربایجان ثروتمندتر و پرجمعیت‌تر از بخش شمالی آن بوده است. می‌دانیم که محیط تبریز جمعاً ۶ هزار گام بوده‌و اصولاً شهر کوچکی به شمار می‌رفته است. تبریز شهری به مراتب کوچکتر از بردعه در سده دهم میلادی و پیش از هجوم روسها بوده است. به‌طور کلی اطلاعات کاملاً مشخصی از قرن دهم میلادی در دست است که نشان می‌دهد شهرهای بزرگ در بخش شمالی واقع شده

→ 982 A. D. Transl and explained by V. Minorsky. With the V. V. Barthold (+ 1930) Transl. From the Rassion, London, 1937.

۱. نظریه ب. استاویسکی - دربارهٔ بیلقان و حفاری‌های آن ر. ک. به: ی. آ. پاخوموف، بیتقان - بیلقان - اورنقال - «کارهای هیأت باستانشناسی آذربایجان»، جلد اول، ۱۹۵۳ - ۱۹۵۵، مسکو - لنینگراد، ۱۹۵۹، صص ۱۵ - ۳۲.

بودند نه در قسمت جنوبی. شهر مهم آذربایجان ایران در آن زمان اردبیل بود. در ضمن گفته شده است که بردعه و دربند وسیعتر از اردبیل بودند. از قرن سیزدهم میلادی گزارشهای چندان روشنی پیرامون جزئیات جغرافیایی این منطقه در دست نیست، ولی دربارهٔ ثروت گنجه و اهمیت این شهر به گونه‌ای یاد شده است که به نظر می‌رسد باید گنجه مهمترین شهر سراسر این منطقه بوده باشد، حال آن که آن زمان در آذربایجان ایران شهری همانند گنجه وجود نداشته است. اثری جغرافیایی به زبان فارسی وجود دارد که برای سلطان محمد خوارزمشاه در سدهٔ ۱۲ میلادی نوشته شده است. این اثر در میان شمار اندکی از کتب خطی باقی مانده که تا روزگار ما به چاپ آن مبادرت نشده‌است. در این اثر که جهان‌نامه[۱] نامیده می‌شود پیرامون آتشهای نزدیک باکو یاد شده است. گفته شده‌است که در محدودهٔ شیروان و باکو محلهایی در سطح زمین وجود دارند که همواره از آنها شعلهٔ آتش برمی‌خیزد. این محلها در دو نقطه واقع شده‌اند: یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر است. محل بزرگتر دارای هزار آرنج عربی، بیش از ۵۰۰ متر، طول و عرض دارد(هر آرنج عربی کمی بیش از نیم متر است)، در صورتیکه دیگری دارای فقط صد آرنج طول و عرض است. در این محلها همواره آتش برپا است، به گونه‌ای که روزها از آنها دود و شبها شعلهٔ آتش دیده می‌شود. این آتشها در فواصلی نزدیک به هم واقع شده‌اند و در بین آنها ۲۰۰ آرنج، کمی بیش از صدمتر فاصله است. سپس گفته می‌شود که در فاصلهٔ بین آنها علف می‌روید و احشام از آنها تغذیه می‌کنند، دیگر اینکه ارتفاع این آتش در تابستان به قد انسان می‌رسد، ولی در زمستان ارتفاع آن تنها به اندازهٔ ارتفاع یک نیزه است و ضمناً آتش آن هیچگاه خاموش نمی‌شود. شنیدن تنها توصیف آن جالب است، ولی معلوم نیست که این نویسنده همان چیزی را نوشته که خود به چشم دیده، یا این که از شنیده‌های خود یاد کرده است. آذربایجان به تصرف جلال‌الدین فرزند محمد خوارزمشاه در آمد. وی که از جنگ چنگیزخان به هند گریخته بود، پس از بازگشت مغولان، باز آمد. از نقشه‌های چنگیزخان چیزی نمی‌دانیم، ولی به‌نظر می‌رسد او تصمیم داشت مرزهای آمودریا را در آن منطقه‌ای که از رودخانه به سمت

---

۱. «جهان نامه» محمد بکران به‌صورت دو نسخهٔ خطی در لنینگراد و پاریس محفوظ مانده است. چاپ عکسی نسخهٔ خطی لنینگراد با ارائهٔ تحریرهای متفاوت آن نسبت به نسخهٔ خطی پاریس، در سال ۱۹۶۰ توسط یو. ی. بورشفسکی به چاپ رسیده است. یو برگل

شمال می‌رفت مشخص کند و جهت بازسازی بخارا و سمرقند تدابیری بیندیشد. و اما در رابطه با شهرهایی که در منطقهٔ جنوبی واقع شده بودند باید یادآور شد که این شهرها، از جمله مرو، بلخ و غیره به‌کلی ویران شده بودند و هیچ اقدامی جهت بازسازی آنها صورت نگرفته بود. از این نکته می‌توان دریافت که چرا چنگیزخان آن سوی جیحون (آمودریا) را به عنوان مرز مشخص نمود. سیاست مغولان بر این بود که بیابانهایی را در نزدیکی مرز این دولت بوجود آورند تا اگر چنانچه دشمنی از خارج به آنجا آمد، نتواند نقطهٔ اتکایی در نزدیکی مرز بیابد تا از این رهگذر حمله دشمن با دشواری مواجه گردد.
جلال‌الدین نخست آذربایجان و سپس مناطق شمالی را به‌تصرف آورد. ازبک که فرمانروایی از دودمان اتابکان بود به گنجه گریخت، ولی وقتی جلال‌الدین به گنجه رسید ناگزیر از آنجا نیز گریخت. بعد از این واقعه، جلال‌الدین خوارزمشاه به سال ۱۲۲۶ میلادی تفلیس را به تصرف آورد، ولی تلاش او به منظور تصرف قارص و آنی با توفیق همراه نشد و شهرهای مذکور همچنان در دست گرجیان باقی ماند. در سال ۱۲۲۷ گرجیان توانستند از این شهرها[1] به سوی تفلیس بازگردند و به سپاهیان خوارزمشاه هجوم برند و تفلیس را به تصرف آورند و همه اهالی مسلمان شهر را از دم تیغ بگذرانند. پس از این واقعه سلطان جلال‌الدین ناگزیر از بازگشت به آذربایجان شد و تا سال ۱۲۳۱ میلادی همچنان بر آن فرمانروایی داشت. سال ۱۲۳۱ در گنجه شورشی روی داد و سپاهیان خوارزمی همگی به هلاکت رسیدند، ولی بعد از تسلیم گنجه و تصرف مجدد آن سلطان تنها به اعدام ۳۰ نفر از مسببین شورش که از سوی مردم معرفی شده بودند، بسنده کرد. بدین روال معلوم است که گنجه چه در زمان هجوم مغولان، و چه در روزگار جلال‌الدین، شهری مهم و پر آوازه بود، ولی متعاقب آن در سال ۱۲۳۵ میلادی به دست گروههای دیگری از لشکریان مغول که بدانجا گسیل شده بودند، افتاد. از این پس گنجه ارزش و اهمیت خود را از دست داد، امّا همچنان به‌عنوان شهر مهم ارّان باقی ماند. دراین زمان دیگر از اهمّیت سده‌های یازده و دوازده میلادی اثری مشهود بود[2]. دربند هم در آن چهارسالی که به‌دست مغولان افتاد درست همین وضع را داشت.

۱. در چاپ اول: «از همین شهر».
۲. نظریهٔ ب. استاویسکی. دربارهٔ گنجه ر.ک. به: ای. م. جعفرزاده، رسالهٔ تاریخی باستانشناسی گنجهٔ قدیم (وطن نظامی)، باکو، ۱۹۴۹؛ (آ. آ. آلتمان، رسالهٔ تاریخی شهر گنجه، قسمت اول، باکو، ۱۹۴۹).

در دهه چهارم سده ۱۳ میلادی مناطقی از کرانه‌های شمالی دریای خزر و بدیگر سخن سرزمین بلغار و روسیه به تصرف مغولان درآمد، دولت نوبنیاد مغول با عنوان اردوی زرین تأسیس گردید. راجع‌به این دولت صحبت خواهم نمود.

سخنرانی ششم (قسمتهای ۱۱ـ۱۲)

ما سخن خود را پیرامون حوادث مربوط به لشکرکشی مغولان متوقف نمودیم و توضیح دادیم که در سال ۱۲۳۵ میلادیِ گنجه مسخّر گشت، ولی این بار همانند آن زمانی نبود که برای نخستین بار شهر به دست مغولان افتاد و اینان با گرفتن مقدار مشخصی پارچه به‌عنوان رشوه اکتفا نمودند. این بار شهر به دست فاتحان ویران گردید. گنجه گرچه همچنان به‌عنوان شهری با ارزش و مهم در منطقهٔ اران محسوب می‌شد، ولی با این وصف هرگز به وضع دوران پیش از مغول باز نگشت. متعاقب گنجه در سال ۱۲۳۹ میلادی دربند به تصرف مغولان درآمد. اشغال حوضهٔ ولگا در اروپای شرقی به دست مغولان، پایه‌ریزی دولت اردوی زرین و مطیع و منقاد کردن روسیه مربوط به همین دوران و حدود سالهای ۳۰ (دههٔ چهارم) سدهٔ سیزدهم میلادی است. چنان که می‌دانیم مغولان تا سرزمینهای دور دست غرب پیش تافتند، به لهستان و مجارستان رفتند و حتی به دریای آدریاتیک رسیدند، ولی این لشکرکشیها صرفاً خصیصهٔ تاخت و تاز داشته‌اند. مغولان سپس از این مناطق بازگشتند و تنها در روسیه حکومت خود را مستقر ساختند که بیش از دو قرن دوام یافت[1]. حوضهٔ ولگا، دقیقاً از همان آغاز، مرکز زندگی

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی دربارهٔ نقش تسخیر مغولان ر.ک. به: گرکوف و یاکوبفسکی، اردوی زرین و سقوط آن، مسکو ـ لنینگراد ـ ۱۹۵۰، صص ۹، ۳۵، ۲۴۷؛ مقایسه کنید: چاپ جدید مجموعهٔ آثار بارتولد، جلد اول، صص ۳۲، ۳۳، پانوشت ۱.

مغولان بود، ضمناً بلغار اولین شهر اروپای شرقی بود که مغولان در آنجا سکه زدند. شهر بازرگانی بلغار در جریان تصرف سرزمین بلغارهای ولگا، یا کاما از سوی مغولان ویران شد، ولی اندکی بعد احیا شد و به شهری مهمتر از دوران گذشته بدل گشت. ضمن بررسی ویرانه‌هایی که تاکنون برجا مانده، کتیبه‌هایی نه تنها از مسلمانان، بلکه از ارامنه نیز کشف شده است. نوشته‌های مزبور مؤید اهمیت بازرگانی شهر و وجود بازرگانان ارمنی در آن بوده‌اند. همین ارزش و اهمیت تجاری فراوان بوده که در آن شهر کتیبه‌هایی ارمنی پیدا شده است. همه ویرانه‌های بلغار به دورهٔ حکومت مغولان تعلق دارند. در عهد مغولان، شهرهای دیگری نیز در اطراف رود ولگا پدید آمدند. در آن زمان، شهر اوکک احداث گردید. خرابه‌های اوکک در نزدیکی شهر ساراتوف هنوز باقی است. آگاهیهایی وجود دارد مبنی بر این که شهر مزبور قرارگاه روسها بوده و به هنگام گذر مغولان از رود ولگا بنیان یافته است، ولی این نکته‌ای است مورد اختلاف. سپس مغولان تختگاهی بنا کردند که سرای نام گرفت. در دورهٔ مغولان اغلب به این نام بر می‌خوریم که خود نموداری از ظهور شهر مذکور است. سرای یعنی «کاخ» گرچه مغولان مردمی کوچنده بودند، با این همه نفس کوچندگی مانع آن نبود که خانهای مغول گرایشی نسبت به طرح بنای کاخهای سلطنتی ابراز ندارند. معمارانی از ملتهای متمدن و بافرهنگ دیگر کشورها کاخهایی برای خانهای مغول می‌ساختند. از همین رو در نواحی متعدد به نامهای سرای بر می‌خوریم. بنای شهر باغچه سرای در شبه جزیرهٔ کریمه را با همین منطق می‌توان توجیه کرد. نخست قصر خان مغول در اینجا پدید آمد و متعاقب آن رفته رفته شهری بزرگ در اطراف کاخ گسترده شد. اما دربارهٔ شهر سرای در کرانهٔ ولگا نوشته‌هایی از جهانگردی به‌نام روبروک در دست داریم که اندکی پس از بنای شهر از آن دیدن کرده بود. طبق نوشته وی شهر مزبور به فرمان باتو بنا گردید. از فاصله این شهر تا دریای خزر که روبروک به آن اشاره کرده است می‌توان دریافت که از نظر او شهر مذکور یکی از دو شهر جنوب بوده که سرای نامیده می‌شده است. درباره محل سرای در ادوار متفاوت اختلاف نظرهایی عمده وجود دارد. خرابه‌هایی پیدا شده‌اند که اولی در نزدیکی تزاروو Tsarevo بالاتر از جریان آختو یا یکی از شاخه‌های رود ولگا واقع شده است. خرابهٔ دوم، جنوب و اندکی دورتر از آن در نزدیکی شهرک سلیترن[1] قرار گرفته

۱. ترجمهٔ این کلمه شوره یا نیترات پتاسیم است.

که بعدها از آنجا نیترات پتاسیم استخراج می‌شده است. این کار اغلب در ویرانه‌های برجا مانده از شهرها صورت می‌گیرد. پیرامون این دو شهر نوشته‌های بسیاری موجود است. در محل تزاروو در دههٔ پنجم (قرن نوزدهم میلادی) حفاریهای زیادی صورت گرفته که نشان می‌دهند اینجا شهر بزرگی بوده است، ولی بقایای ویرانه‌های نزدیک شهرک سلیترن حاکی از چنان عظمتی نیست. بدین مناسبت اکنون این نظریه حاکم است که در محل تزاروو بقایای سرای واقعی وجود دارد. حال آن که درگذشته چنین می‌پنداشتند. که این ویرانه‌ها متعلق به سرای جدید بوده و گویا سرای کهن در نزدیکی شهرک سلیترن قرار داشته است. از سرای جدید یاد شده است، ولی پیرامون رابطهٔ سرای قدیم و سرای جدید اختلاف نظر وجود دارد. نظری مشاهده می‌کنیم حاکی از آن که سرای جدید واقع در نزدیکی تزاروو در عهد ازبک بناشده و در عهد فرزندش جانی‌بیگ به‌صورت شهری مهم درآمده است. این نظریه مورد تائید مؤلفان شرقی نیست. مؤلفان شرقی بر این عقیده‌اند که شهر برکای (برادر باتو) یعنی شهر ازبک و جانی‌بیگ همان شهر سرای است.

نظریهٔ وجود دو سرای هرچند به‌صورتی ناپی‌گیر در نوشته‌های پروفسور بالّود نیز آمده که متعلق به سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ است. به گمان من، خرابه‌های شهرک سلیترن همان سرایی است که باتو ساخته و هم‌اکنون به‌صورت خرابه برجا مانده است، ولی این سرای شهر بالنسبه کوچکی بوده است. سرای تختگاه زمان برکای در محل تزاروو قرار داشته است. این سرای در سالهای ۴۰ سدهٔ ۱۹ میلادی از طریق حفاریهای ترشنکو مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت. ضمناً در این محل بقایایی از کاخها، مساجد یافت شده‌اند که مؤید وجود شهری بزرگ و با فرهنگ است. این نکته طی حفاریهای یاد شده به اثبات رسیده است و نیازی به دلایل و شواهد جدید نیست، ولی معهذا پروفسور بالّود بر همان عقیدهٔ خود راجع به سرای قدیم و جدید[1] اصرار می‌ورزد و همانند گذشته در کتاب خود از آنها تحت عناوین پر طمطراق، از جمله «سواحل ولگای پمپه (پمپئوس)» یاد می‌کند. این عنوان چندان موفق نبوده است. مؤلف در توضیح خود چنین می‌نویسد: چون خرابه‌های این سرای حکایت از فرهنگی درخشان نظیر فرهنگ دوران پمپه دارد،

---

۱. ر.ک. به: ف. و. بالّود، سرای قدیم و جدید، پایتخت اردوی زرین، نتایج کارهای باستانشناسی تابستان سال ۱۹۲۲، غازان، ۱۹۲۳.

از این رو عنوان مذکور انتخاب شده است، ولی اهمیت پمپه دلیل بر آن نیست که بقایای آن ویرانه نشانه‌ای از فرهنگ پیشرفته بوده است. در واقع اینها شهرهای کوچکی بوده‌اند که در تاریخ ایتالیا از اهمیت فرهنگی خاصی برخوردار نبوده‌اند. اهمیت پمپه در آن است که خرابه‌های آنجا را با وجود مواد مذاب فراوان حاصل از فوران کوه آتشفشان وزو بسیار خوب نگهداری می‌کردند، حال آنکه از کتاب خود پروفسور بالّود چنین استنباط می‌شود که در اطراف ولگا، چنین خرابه‌های با عظمتی وجود نداشته است. با آنکه اهمیّت علمی خرابه‌های اطراف ولگا در این زمان مشخص است، باید افزود که مدتی دراز به درستی حفاظت و نگهداری نشده‌اند. تا قبل از پطر کبیر هیچگونه حفاظتی از ویرانه‌ها به عمل نمی‌آمد، و بهمین خاطر خرابه‌های سرای و به‌طور کلی شهرهای ساحل ولگا به غارت رفتند. در این کتاب، ما راجع‌به سرای گرایشی را مشاهده می‌کنیم که در بعضی از آثار معاصر از جمله اثر خود یاکوف زیر عنوان «تاریخ دولت غازان» مشابه آن را می‌توان یافت[1]. در اینجا ما افراط گراییهایی را می‌بینیم که تا اندازه‌ای در فعالیتهای پروفسور پاکروفسکی در مسکو[2] مؤثر افتاده‌اند. حال آن‌که تناقضهای این افراط گراییها از پیش مشخص شده بود. چنان‌که معلوم است در گذشته نسبت به تاتارها برخورد کاملاً خصمانه‌ای وجود داشت. کسانی منکر وجود هرگونه فرهنگی در میان آنها بودند و دربارهٔ تسخیر روسیه از سوی مغولان نیز تنها از توحش و اسارت روسیه به‌دست بربرها یاد می‌کردند. در نوشته‌های پروفسور بالّود آن سوی سکّه و جهت دیگر افراط گرایی را مشاهده می‌کنیم. او می‌کوشید چنین اثبات کند که تاتارها حتی پیش از مغولان از فرهنگ والایی برخوردار بودند و بر دیگر اقوام فایق آمدند. ولی این از سوی همهٔ شاهدان مردود اعلام شده است. این نظر افراط گرایانه همانند نظریهٔ افراط گرایانهٔ دیگری که بدان اشاره شد سرشار از خطا و اشتباه است. این افراط گرایی نیز همانند دیگر برخوردهای افراط گرایانه با دانش سازگاری ندارد. این نکته که گویا تاتارها ناقل فرهنگ والایی بوده‌اند، از طریق کلیهٔ آگاهیهای موجود دربارهٔ تاتارها مردود شناخته شده است. با این همه بی‌گمان شهری چون سرای مرکز زندگی و فعالیت بازرگانان و پیشه‌وران

---

۱. ر.ک. به: م. خودیاکوف، رساله‌هایی در زمینهٔ تاریخ خانات غازان، ۱۹۲۳.

۲. ر.ک. به: م. ن. پاکروفسکی، تاریخ روس از قدیمی‌ترین دوران، چاپ سوّم، جلد ۴ ـ ۱، مسکو، ۱۹۲۰، ص ۱۰۵.

مسلمان بوده است. به‌ویژه آن که در زمان تاتارها راه عمده بازرگانی از سرای می‌گذشت[۱].

اروپای غربی پیش از ایلغار مغول به خاور دور توجهی نداشت. پس از حملهٔ مغولان، جهانگردان و بازرگانان اروپایی از راه روسیه و سرزمین اردوی زرین سفر به چین را آغاز نمودند و راهی بازرگانی پدید آمد از سرای، سرایچیک، خوارزم و از خوارزم از طریق اترار و آلمالیق (در نزدیکی کولچی) می‌گذشت. این زمان، تنها دوره‌ای بوده که تمام سرزمینها از روسیه تا چین زیر سلطهٔ یک قوم و یک دودمان متحد شدند. این زمان در واقع دوران پیشرفت کاروانهای بازرگانی و زمینه‌ساز ارتقاء فرهنگ بود. شهرهایی که در این مسیر قرار داشتند ناگزیر به پیشرفتهایی دست می‌یافتند و همین امر موجبات ارتقاء فرهنگ را فراهم می‌آورد. خوارزم کهن‌ترین منطقهٔ فرهنگی به‌شمار می‌رفت. فرهنگ خوارزم در سراسر منطقهٔ اطراف ولگا مؤثر افتاد. بعدها تیمور استادکاران خوارزمی را به سمرقند فراخواند و آنها کارِ شهر سبز را به فرمان او بنا نهادند که خرابه‌های آن تاکنون نیز برجا مانده است. در محدودهٔ خوارزم آثار تاریخی باشکوهی از سدهٔ ۱۴ میلادی برجا مانده و زمان آنها نیز دقیقاً مشخص شده است. از آن‌جمله است مزار تورابیگ خانم همسر حاکم خوارزم[۲].

آن زمان، اورگنج مهمترین شهر خوارزم بوده و چنان‌که ابن بطوطه نوشته است این شهر شکوهمند مرکز عمده بازرگانی به شمار می‌رفته است. جهانگردان اروپای غربی نیز از اورگنج به همان‌گونه یاد کرده، آن را ثروتمندترین شهر بر سر راه بازرگانی یاد شده نامیده‌اند. شهری که همهٔ کالاها در آن به فروش می‌رسید و هر مقدار نقره که برای سفرهای بعدی لازم می‌آمد در این شهر قابل ذخیره بود.

در اینجا به موزائیک‌های زیبا و باشکوه سقفهایی برمی‌خوریم که پدیدهٔ نادری در ساختمان ابنیهٔ اسلامی بوده‌اند. می‌دانیم که در هنر اسلامی، موزائیک از بیزانسی‌هایی گرفته شد که اغلب کار استادان خارجی بود. در ضمن این موزائیکها را در ویرانه‌های

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی، دربارهٔ سرای ر.ک. به: یاکوبفسکی، مسئله مربوط به توپوگرافی تاریخی اتل و بلغار در قرون نهم و دهم، ارمنستان، جلد دهم، ۱۹۴۸، صص ۲۵۵ ـ ۲۷۰.

۲. نظریهٔ ب. استاویسکی: ساختمانهای متعلق به آرامگاه هم‌اکنون (۱۹۶۳) توسط م. ی. ماسون مرمت می‌گردد (دربارهٔ تاریخ‌گذاری، صص ۸۷ ـ ۸۶).

اورگنج این مکان دور افتاده خوارزم در آسیای مرکزی مشاهده می‌کنیم.

جز از نمودارهای فرهنگ مادی، در اینجا نمونه‌هایی از فرهنگ معنوی والایی را نیز می‌یابیم. در اینجا مکاتبی از نهضت خردگرایانهٔ اسلامی معتزله محفوظ مانده است. چنان‌که می‌دانیم نهضت معتزله مبتنی بر آموزشی بوده که عقل و خرد پایه و اساس آن را تشکیل می‌داده است. در تعالیم معتزله خرد به مراتب مهمتر از اخبار و احادیث بوده است. آغاز ظهور این مکتب در خوارزم متعلق به سدهٔ یازدهم میلادی است شواهدی وجود دارد مبنی بر این که طی سده دوازدهم میلادی معتزلیان در این ناحیه فعالیت داشته‌اند. آنها در الهیات، به‌ویژه معتقدات اسلامی مباحث ملایمتری عرضه می‌کردند. مردم این ناحیه از چنان فرهنگ والایی برخوردار بودند که مباحثات و گفتگوهای خشن را شایسته و سزاوار نمی‌دانستند. در میان آنان مباحثه با ملایمتی که نمودار عادات و سنتهای آنان بود، مایه می‌گرفت. این خود نموداری از پیشرفت فرهنگی است. با آن که شهر به هنگام هجوم مغولان سراسر ویران شده بود، باز در ناحیهٔ دیگری بازسازی و احیا گردید. با این وصف مکاتب شهر همچنان پا برجا ماند، چنان‌که در دوران سیادت مغولان نیز از آنها یاد شده است. این نکته خود شاهدی گویا پیرامون سر زندگی فرهنگ معنوی است. بدیهی است که خوارزم بر دیگر مناطق زیر سلطهٔ مغولان تأثیر می‌گذاشت. شاعری با اصل و نسب خوارزمی را می‌شناسیم که طی سدهٔ چهاردهم میلادی در اردوی زرین می‌زیست و اثر بی‌نظیر شاعرانه خود را در دوران حکومت این دولت به زبان ترکی نوشت[1]. آثار معماری متعددی در خوارزم وجود داشت که خرابه‌های آن هم‌اکنون موجود است. در مآخذ از این آثار با ذکر تاریخ بنای آنها یاد شده است. در بلغار و کریمه نیز مشابه این وضع وجود داشته است. در میان ابنیه کهن اسلامی کریمه (قرم) مسجدی وجود دارد که کتیبهٔ آن متعلق به دوران فرمانروایی ازبک است. برای تعیین موقعیت فرهنگی اردوی زرین البته نه با جمله‌های تو خالی بدان‌گونه که پروفسور بالّود ارائه کرده است، بلکه با تکیه به مدارک و واقعیتها، باید این نظام فرهنگی را در معرض مقایسه قرار داد و هماهنگی آن را با فرهنگ عمومی و مشترک معلوم و مشخص نمود. مسئله باید بدین‌گونه مطرح شود، زیرا ما با پدیدهٔ مجزا بودن این مراکز فرهنگی روبرو هستیم و این خود ایجاد شبهه و تردید می‌کند که آیا می‌توان از فرهنگ

---

۱. به نظر می‌رسد کتاب «محبت نامهٔ خوارزمی» باشد. یو. برگل.

مشترک سخن گفت: عامل روشن کننده سکه‌ها هستند. در شهرهای مختلف، بلغار، خوارزم، سرای و کریمه، نمونه‌هایی از سکه‌ها برجا مانده‌اند. این سکه‌ها که متعلق به نواحی و ادوار متفاوتی هستند به تقریب از روی نمونهٔ واحدی ضرب شده‌اند، ولی سکه‌هایی وجود دارند که در نواحی مختلف طی یک سال ضرب شده‌اند. این سکّه‌ها بکلی مغایر یکدیگرند. بر این سکه‌ها حروف، نوشته‌ها و مطالب متفاوتی را مشاهده می‌کنیم. این سکه‌ها نمودار وحدت فرهنگی نیستند. هرگاه این سکه‌ها را با سکه‌های ضرب شده در عهد خلافت مقایسه کنیم وجهٔ خاص آنها مشخص گردد. در روزگار عباسیان حروف سکه‌هایی که ظرف یک سال در نواحی مختلف از جمله سمرقند و بغداد ضرب شده‌اند، باوجود بعد مسافت و در شرایطی که دولت خلیفه در سمرقند از قدرت چندانی برخوردار نبود و سرزمین مذکور از سوی دودمان دیگری اداره می‌شد، مشابه یکدیگر بودند. در اردوی زرین سکه‌هایی را می‌بینیم که از نظر تزئینات، قطع و غیره مختلف هستند، ولی از نظر زمان، در یک زمان ولی در نواحی مختلف ضرب زده شده‌اند. در هر صورت، فرهنگ اردوی زرین باعث رد نظریه‌ای می‌شود که باید آن را به دست فراموشی سپرد. نظریه مزبور حاکی از آن است که عقب‌ماندگی فرهنگی روسیه حاصل هجوم مغولان بوده است و هرگاه اسارت در زیر یوغ مغولان نمی‌بود، روسیه در سطح فرهنگی اروپای غربی قرار می‌گرفت. اکنون می‌توان گفت که بویژه در عهد فرمانروایی مغولان راه کاروان رو از روسیه گذشت و روسیه به مرحلهٔ ایجاد روابط نزدیک و منسجم با شرق و اروپای غربی گام نهاد. در صورتی که پیش از آن، ورود نووگورود و شهرهای دیگر به اتحاد هانزا ناممکن بود. فرهنگ در دوران حاکمیت مغولان به روسیه روی آورد. هرگاه زندگی در مسکو را با ادوار گذشته و به عنوان نمونه با زندگی در کیف قیاس کنیم، درمی‌یابیم که مسکو در این زمان به پیشرفتهای بزرگتری نایل گردیده است. گروهی عقب ماندگی روسیه از اروپای غربی را حاصل عدم شرکت آن در جنگهای صلیبی و غیره می‌دانند. در غرب، آثار عربی به زبانهای اروپایی ترجمه می‌شدند، ولی در روسیه اصول دین مسیحیت که از بیزانس اقتباس شده بود دارای آنچنان پایگاه محکمی بود که با توجه به ارتباط مستقیم روسیه با اردوی زرین و خوارزم حتی در یک مورد هم دیده نشده است که یک اثر ادبی شرق مستقیماً از مشرق زمین اخذ و به زبان روسی ترجمه شده باشد. می‌دانیم که بعضی از آثار مشرق زمین به

زبان روسی ترجمه شده بودند، مثل «دروازه‌های طلایی» که به ارسطو نسبت داده می‌شود و یا[1] «LoGiki Aviasofo» که در حقیقت اثر غزالی ـ فیلسوف سده‌های ۱۱ ـ ۱۲ میلادی است، ولی این آثار در قرن چهاردهم غیر مستقیم از اروپای غربی وارد روسیه شدند. یهودیان به عنوان مترجمان مهم زبانهای شرقی به اروپایی، واسطه‌های اصلی بین فرهنگهای شرقی و غربی بودند. آثار اسلامی هم بدین‌گونه از طریق اروپای غربی به روسیه راه یافتند[2].

اردوی زرین بخاطر موقعیتی که بر سر راههای اصلی بازرگانی کسب کرده بود، دولتی با فرهنگ محسوب می‌شد. در ضمن این دولت به دولتی که چندی بعد توسط مغولان در ایران پدید آمد منسوب و با آن مرتبط گردید[3]. مغولان با سرعت به ایران نفوذ کردند، ولی اشغال کامل آن سرزمین توسط هلاکوخان در سالهای ۵۰ قرن سیزدهم صورت گرفت. او در سال ۱۲۵۸ بغداد را تصرف نمود و خلافت عباسیان را پایان داد. از این رو، دولتی بوجود آمد که دامنهٔ حکومتش تا حدود دریای مدیترانه امتداد یافت و قسمتی از آسیای صغیر را هم شامل گردید. مغولان سعی بر گسترش حکومت خود تا سوریه داشتند، لیکن موفق نشدند و از سلاطین مصر شکست یافتند. در این حکومت، آذربایجان ایران از همان آغاز اهمیت زیادی کسب کرد. خانهای مغول شیفتهٔ این سرزمین بویژه منطقهٔ حوضهٔ دریاچهٔ ارومیه شدند. در جزایر این دریاچه مقبره‌هایی وجود دارد که مغولان قبل از پذیرش دین اسلام خانهای خود را در آنجا دفن می‌کردند. در نزدیکی شهر مراغه رصدخانه‌ای جهت دانشمند مشهور خواجه‌نصیرالدین توسی ساخته شد که بی‌گمان نخستین رصد خانهٔ عصرخود بود. بعدها، در اواخر قرن

۱. چنان‌که ملاحظه شده است در هیچ‌یک از آثار غزالی و نیز آثار منسوب به او نشانی از آن‌چه بارتولد ارائه کرده است دیده نمی‌شود. محتمل است این نام درست نباشد، زیرا اثر غزالی در منطق «معیار العلم» نام دارد که با نام روسی آن سازگار نیست ـ ویراستار.

۲. نظریهٔ ب. استاویسکی: حقایق تاریخی، در وهلهٔ اول سطح بالای زندگی شهری و تولید صنایع در روسیه در دورهٔ قبل از مغولان (مقایسه کنید، ریباکوف، صنایع روسیه قدیم، مسکو، ۱۹۴۸) و رکودی که بعد از آن در اکثر نواحی روسیه دیده شد دلیل بر نادرست بودن سخنان بارتولد است که تأثیر یوغ مغولان بر عقب ماندگی فرهنگی روسیه از اروپای غربی را تکذیب کرده بود.

۳. نظریهٔ ب. استاویسکی: دربارهٔ تاریخ آذربایجان در زمان هلاکوئیان ر.ک. به: آ. علیزاده، تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی آذربایجان در قرن ۱۴ ـ ۱۳، باکو ۱۹۵۹؛ مقایسه کنید: ای. ب. پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران قرون ۱۴ ـ ۱۳، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹٦۰.

سیزدهم میلادی، غازان‌خان (۱۲۹۵ـ ۱۳۰۴) که به‌عنوان مصلحی در ساختار نظام دولتی ایران شناخته شده بود نظم و ترتیبی بویژه در امور مالی پدید آورد که به موجب آن درآمد مناطق افزایش می‌یافت. در زمان او تبریز به‌عنوان پایتخت انتخاب گردید و با تغییراتی که در آن داده شد به‌صورت شهری بزرگ درآمد. شهر تبریز از قرن نهم به‌عنوان شهر مهم آذربایجان محسوب می‌گردید، ولی در عهد فرمانروایان قبل از مغول شهر کوچکی بیش نبود، زیرا محیط شهر را ۶۰۰۰ گام تخمین زده‌اند. با توجه به اینکه شهر مذکور پایتخت و دارای اهمیت بوده، مع‌الوصف به پای گنجه و چه بسا دیگر شهرهای بزرگ نمی‌رسید. غازان خان مساحت شهر را پنج برابر کرد و در آن بناهای عظیمی از جمله آرامگاه، مسجد و غیره بر پا نمود. فعالیت غازان خان نمی‌توانست متوجه سرزمینهای شمال که آن را اکنون آذربایجان قفقاز می‌نامند، نباشد. چنان‌که می‌دانیم این نام در گذشته به سرزمین مذکور اطلاق نمی‌شد. کشیش روبروک، جهانگرد غربی، در سال ۱۲۵۴ میلادی و ۱۵ سال پس از تصرف دربند از سوی مغولان به آنجا سفر کرد. با آن‌که دربند شهری کهن به‌شمار می‌رود. مع‌هذا نوشته او نخستین توصیف از سوی فردی ناظر است. در زمان روبروک، هنوز بقایای ویرانیهایی که مغولان پدید آوردند، برجا بود. برجها و کنگرهٔ دیوارها فرو ریخته بودند. او از عدم هماهنگی بین طول و عرض این شهر یاد کرده، طول آن را برابر با یک میل فرانسه (بیش از سه ورست[1])، و عرض آن را به اندازهٔ میدان پرتاب یک سنگ از سویی به سوی دیگر آن یاد کرده است، بعدها نیز همین عدم هماهنگی بین طول و عرض در گزارشهای مؤلفان سالهای قرن سیزدهم تائید گردید. قزوینی جغرافی‌نگار مشهور نیز در کتاب خود بنام «عجایب المخلوقات» از عدم هماهنگی بین طول و عرض دربند یاد کرده است. وی می‌نویسد که طول آن به اندازهٔ $\frac{۲}{۳}$ فرسنگ است. در حالی که عرض شهر درحد شتاب تیری است که از کمان رها شده باشد. بدین ترتیب، توصیف او نیز همانند روبروک است. در قرن دهم مؤلفان اسلامی به‌وضوح اعلام داشتند که طول و عرض شهر به‌یک اندازه است. همین امر، نمودار آن است که این دیوارها، دیوارهای قلعه دربند نبوده‌اند وسعت شهر نیز بیش از این بوده و از دیوار تا سمت جنوب امتداد داشته است. وسعت شهر در این زمان، تنها شامل فضای بین دیوارها می‌شد، و بهمین خاطر است که بعدها از دژی

---

۱. هر ورست معادل ۱/۰۶۶۸ کیلومتر است. م.

واقع بر کوه صحبت به میان می‌آید که اکنون نیز در همانجا واقع شده است. در دورهٔ قبل از مغولان پیرامون این نکته سخنی گفته نشده است. این کوه بنام زیب (گرگ) شهرت داشته و منطقه‌ای استحفاظی بوده است. هرگاه خبر حمله‌ای از سمت شمال می‌رسید، آتش می‌افروختند چنان که از فاصله‌ای بسیار دور دیده می‌شد. این وسیله‌ای ابتدایی برای اخطار بود. هنگامی که لازم می‌آمد خطر حمله به اطلاع برسد، برجهایی که آتش را مشاهده کرده بودند، یکی پس از دیگری آتش می‌افروختند و بدین‌ترتیب خبر از یک دیدبانی به دیدبانی دیگر از فاصله‌ای بس دراز به سرعت منتقل می‌گشت. بر روی این کوه و در چندین ورستی دریا قلعه‌ای ساخته شده بود. قرن پانزدهم میلادی، دربند ارزش خود را به‌عنوان منطقهٔ ساحلی از دست داد و به صورتی درآمد که تاکنون نیز باقی است. به دیگر سخن فضایی را شامل گشته که متصل به دژ است. باقی فضای بین دیوارها بیابانی بود. خانهای اردوی زرین بعدها مدعی مالکیت بر این مناطق شدند و بهمین سبب میان اردوی زرین و حکومت مغولان در ایران درگیری پدید آمد. آخرین خبر مشروح که پیرامون اوضاع اقتصادی آنان در اختیار ما قرارگرفته حاکی از خرابیهای دهشتبار از سوی مغولان بوده که جایی برای بازسازی پدید نیاورده است. این نکته راگاهی دانشمندان اروپای غربی نیز متذکر شده‌اند. به‌عنوان نمونه در نوشته لیندنر[1] یکی از بزرگترین مورخان اروپای غربی این نظر ارائه شده است که بسیاری شهرها پس از ویرانی هرگز احیا نشدند و آن شهرهایی که بازسازی شدند همگی از نظر شمار جمعیت و غیره کوچکتر از شهرهای ویران شدهٔ پیشین بودند. این نظر را نمی‌توان درست و عاری از خطا دانست. به‌عنوان نمونه تبریز در عهد مغول به صورت شهر بزرگی درآمد که به مراتب برتر از تبریز دوران پیش از مغول بود این نکته در مورد شهرهای دیگر نیز صادق است. سدهٔ چهاردهم میلادی، شهر سلطانیه تختگاه خان اولجاتیو پایه‌ریزی شد. اندکی بعد شهر مذکور اهمیت خود را به عنوان پایتخت از دست داد، ولی چون در محل بسیار مناسبی واقع شده بود، لذا تا مدتی دراز به‌عنوان یکی از مراکز بازرگانی ایران باقی ماند.

بناهای دوره مغول در سدهٔ چهاردهم میلادی مؤید آن است که در عصر یاد شده

---

۱. ر.ک. به:

T. Lindner, Weltgeschich to seit der völker Wanderang, Bd, I, IX, Stuitgart- Barlin, 1901 - 1912.

دستاوردهای معماری به اوج ترقی و پیشرفت رسیده بود. بناهای سده‌های ۱۴ ـ ۱۵ میلادی از این دیدگاه برتر از بناهایی هستند که پیش از آن در ایران احداث شده بودند. در عصر مغول ما شاهد تنزیل دانشهای مربوط به خداشناسی (الهیات) هستیم، زیرا مغولان پیش از پذیرش اسلام توجهی به این امر نداشتند. در ضمن ادبیات نیز راه زوال پیمود. زیرا تنها بزرگان فارس و دیگر استانهای‌وابسته به ادبیات فارسی توجه داشتند. بدیهی است مغولان نمی‌توانستند نسبت به ادب فارسی گرایشی ابراز دارند. یکی از مؤلفان عصر مغول تفاوت میان آن روزگار و اعصارگذشته را چنین توصیف کرده است که مغولان به الهیات و ادبیات عنایتی نداشتند، ولی در عصر مغول علومی که دارای اهمیت تجربی بودند به مدارج عالی ارتقاء یافتند: از آن جمله می توان به دانش پزشکی، حسابداری و ریاضیات اشاره کرد. هرگاه ادعاکنیم که ایرانیان در چه عصری مقام نخست را از نظر فرهنگی کسب کرده و در مقامی والاتر از ملل دیگر کشورها قرار گرفته‌اند، این عصر بی‌گمان عصر مغول بوده است. می توان با مطالعهٔ بناهای این عصر و درآمدی که نصیب خانهای مغول می‌شد به این نکته پی برد. اندکی بعد در این‌باره صحبت خواهیم کرد. شواهدی وجود دارد مبنی بر این که ایران در عصر فرمانروایی مغولان بر دیگر کشورهای اسلامی از جمله مصر تأثیرهایی برجای نهاد. حال آن که سلاطین مصر با موفقیت در برابر هجوم مغولان ایستادگی و پایداری از خودنشان دادند. مصر و سوریه به تصرف مغولان در نیامدند و تنهاکشورهایی بودند که دچار انفصال دولت و انقطاع فرهنگ نشدند. چنین به نظر می‌رسید که مصر و سوریه بر ایران اثر گذارند، ولی جریان امر به خلاف بود. به عنوان نمونه ایران از نظر ساختار حکومتی بر مصر تأثیر گذارده است. در این عصر آثار نجومی پارسی در سرزمین روم شرقی (بیزانس) به زبان یونانی ترجمه شدند حال آن که پیش از عصر مذکور تنها آثار عربی به یونانی ترجمه می‌شد. بدین روال ملاحظه می‌شود که در سده پانزدهم میلادی[1] که عصر حاکمیت مغول است، ایران به چنین مدارجی از پیشرفت دست یافت. در اینجا سخن را به پایان می‌برم و پس از استراحتی کوتاه به پرسشها پاسخ خواهم گفت و سپس سخن را ادامه خواهم داد.

---

۱. در اینجا به نظر می‌رسد که غلط چاپی رخ داده باشد، زیرا این سخن دربارهٔ زمان شکوفایی دولت هلاکوئیان می‌باشد، یعنی سخن راجع‌به نیمهٔ اول سدهٔ چهادهم است نه قرن پانزدهم. ب. استاوبکی

پرسش: مغولان شهرهای ایران را ویران کردند و اکثر آنها به ویرانه بدل شدند، با این وصف شما عصر مغول را دوران شکوفایی ایران نامیده‌اید؟

پاسخ: شهرهایی که در زمان جنگ ویران گشته بودند خیلی سریع بازسازی شدند: همواره دیده شده است که بمحض برقراری صلح، اقداماتی جهت بازسازی شهرها صورت گرفته است. بعضی از ولایات مثل بخارا و سمرقند تنها یکبار به اشغال درآمدند، در صورتی که شهرهای ایران چند بار اشغال شدند، لذا برخی از آن شهرها چون مرو چنان که باید احیا نشدند. حال آن که شهرهای دیگری چون سلطانیه به سرعت بازسازی شدند و حتی بصورت شهرهای جدید درآمدند. بناها و اوضاع اقتصادی سلطانیه خود دلیلی بر پیشرفت قابل ملاحظهٔ شهر در آن زمان نسبت به گذشته بوده است، به گونه‌ای که از این دوره به عنوان بهترین زمان تاریخ معماری ایران یاد می‌شود. این واقعیتی است مسلّم و غیرقابل انکار[1].

پرسش: سؤال نخست آن که روسیه با وجود داشتن رابطهٔ مستقیم با شرق، چرا نتوانست مستقلاً از آثار ادبی آنها بهره گیرد و چرا اروپای غربی واسطهٔ این امر بود؟ در مورد دوم: چرا فرهنگ ایران در عصر مغول به اوج اعتلا رسید؟ لطفاً توضیح دهید که این امر حاصل آگاهی مردم ایران بوده است یا نتیجهٔ تأثیر مغولان؟

پاسخ: دربارهٔ سؤال اول باید بگویم که در این مورد نیز چون اغلب موارد لازم است واقعیت روشن گردد، ولی اثبات قطعی این نکته میسر نیست. پیش از زمان حاضر در روسیه نیز مشابه این وضع را ملاحظه می‌کنیم. روسیه با جهان اسلام همواره در ارتباط بوده است. هرگاه آثار مربوط به اسلام را مورد توجه قرار دهیم، اثری اصیل که به زبان روسی تدوین شده باشد به تقریب نمی‌یابیم. دانشمندان روسی اغلب از اروپاییان پیروی کرده و بیشتر اندیشه‌های غربیان را پذیرفته‌اند. پیروی از غرب مدتی دراز در میان ما ادامه داشته است. گاه پس از مردود شناخته شدن نظریه‌ای در محافل علمی اروپا نیز، این نظریه نزد ما مقبول تلقی شده و پایدار مانده است. در مورد بودائیسم وضع به گونه‌ای

---

۱. به‌طوری که مدارک بسیار مستند گردآوری شده، از جمله، توسط پطروشفسکی در کتاب (کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران در قرون ۱۳ ـ ۱۴، مسکو ـ لنینگرد، ۱۹۶۰) نشان می‌دهند، حملهٔ مغولان ضربهٔ شدیدی بر اقتصاد ایران وارد ساخت. حال، صرف‌نظر از چند موفقیتی که در پیشرفت معماری حاصل گردید، نمی‌توان بطور کلی، همچون بارتولد راجع‌به «پیشرفت فوق‌العاده» ایران در این دوره صحبت نمود. ب. استاویسکی.

دیگر است. بودائیسم در روسیه مورد پژوهش قرار گرفته است. آثار دانشمندان روسیه در این زمینه مقدم بر پژوهشهای غربیان بوده است. این نکته‌ای مسلم که توضیح و اثبات آن دشوار است. اما دربارهٔ سؤال دوم، گمان دارم نکته مهم در این مورد بازرگانی است. در عصر مغول بازرگانی از طریق کاروانها به چنان حدّی از پیشرفت و اعتلا رسید که مشابه آن در ادوار گذشته سابقه نداشت. در ضمن روابط ایران با خاور دور و دیگر کشورها به میزان قابل توجهی گسترده شد. گذشته از آن ایران و چین هر دو زیر سلطهٔ شاخهٔ واحدی از یک دودمان قرار گرفتند. بدین‌ترتیب، میان ایران و چین روابطی نزدیک برقرار شد و همین امر موجبات پیشرفت بازرگانی دریایی را فراهم آورد. گمان دارم در این مورد میزان آگاهی ایرانیان و نیز مغولان چندان قابل اهمیت نیست. آن چه مهم به نظر می‌رسد رابطهٔ فرهنگی است که مغولان ناقل آن بوده‌اند. این رابطه نیز بر امر پیشرفت فرهنگ مردم ایران مؤثر افتاده است.

پرسش: آیا پیشرفت فرهنگ ایران و ادب پارسی مرهون امکاناتی بوده که مغولان فراهم آورده بودند، یا این که پیشرفت مزبور مربوط به همان مردم ایران بوده است؟

پاسخ: این پیشرفت نه با مردم مغولستان ارتباط داشت و نه با مردم ایران، بلکه حاصل شرایط بسیار مساعد پدید آمده از روابط بین‌المللی بود. ایران از وجود این رابطه بهره جست. در ضمن مغولان سازمان دولتی بسیار نیرومندی را به همراه آوردند. این سازمان با وجود همهٔ معایب و نارساییها استوارتر از نظامهای دولتی پیشین به نظر می‌رسید. این سازمان بر کلیهٔ سرزمینهای تابع امپراتوری مغولان تأثیر بخشید. پس از مغولان در همه جا ثبات سیاسی حکمفرما شد. حال آن که پیش از مغولان چنین ثباتی وجود نداشت مغولان خود کمتر از دیگران از چنین ثبات سیاسی بهره گرفتند. اسلام در آغاز عصر خلافت چنین سازمانی داشت. این سازمان بیش از شبه جزیرهٔ عربستان به سود کشورهای زیر سلطه بود. حال آن‌که عربستان همچنان در شرایط ابتدایی باقی ماند. در روسیه نیز همین وضع را مشاهده می‌کنیم. در روسیه دولت مسکو نمی‌توانست فارغ از یوغ مغولان عرض وجود کند[1]. این نکته‌ای است مسلّم که در مورد دیگر کشورها از جمله

---

۱. این تائید بارتولد صحیح نیست، در حقیقت، حکومت مسکو در طول مبارزه مردم روس به‌خاطر رهایی از یوغ مغولان بوجود آمد، نه به خاطر «سازمان دولتی بسیار قوی» مغولان و یا به خاطر سنتهای آنان. ب. استاویسکی.

ایران نیز صادق است. آن زمان ایران تحت تأثیر سنتهای مغولی قرار گرفت[۱]. در چین هم، با توجه به سنتهای قدیمی آن همین وضع پیش آمد. تا قبل از مغولان، حکومت چین اغلب به قسمتهای مجزا تقسیم می‌شد. حتی در زمان اشغال آن به دست مغولان نیز به دو دولت تقسیم شده بود. ولی پس از عصر مغول تا دوران معاصر چین به‌صورت دولتی واحد درآمد. به‌طور کلی، پس از مغولان از روسیه تا چین ما شاهد ثبات سیاسی بیشتری نسبت به ادوار پیش از آن هستیم که بی‌گمان نظام اداری و دولتی مغولان اثر داشته است.

*

در دنباله سخن به حکومتی که توسط مغولان در ایران پایه‌گذاری شد، باز می‌گردیم. بناهای عصر مغول تا اندازه‌ای در آذربایجان قفقاز سرزمینی که زمانی بردعه شهر مهم آن به‌شمار می‌رفت، اثر بخشید. این شهر گرچه در سدهٔ ۱۳ میلادی روستایی بیش نبود، ولی در عصر مغول بار دیگر رونق گرفت و به شهری دارای اهمیت بدل گردید. در بردعه بناهایی از سدهٔ ۱۳ میلادی باقی مانده بودند. کتیبه‌هایی از خانهای مغول در شهر آنی و دیگر نواحی ارمنستان برجا مانده‌اند.

بازرگانی توسط کاروانها نمی‌توانست بر امر پیشرفت دریانوردی عاری از اثر باشد. ما اطلاع داریم که در این عصر مردمی که در دریای سیاه دارای کشتی بودند. آنها را به دریای خزر بردند. شهرت این اقدام مربوط می‌شود به تلاش دریانوردان جنوآ که در دریای خزر کشتیهای خود را به آب انداختند و مدتی به تجارت اشتغال ورزیدند. در سایهٔ همین اقدام بود که اکنون آگاهیهای مشروح و نقشه‌هایی از دریای خزر در اختیار داریم. و امّا دربارهٔ ابریشم گیلان که کالای بازرگانی آنان بود، باید افزود که ابریشم گیلان بعدها مانند روزگار ما در سده‌های ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ میلادی به‌صورت کالای تجارت جهانی درآمد. پس از آن مدتی بازرگانی ابریشم به‌سبب بروز بیماری در کرمهای ابریشم دستخوش زوال شد. در نیمهٔ اول سده سیزدهم، یاقوت حموی جغرافی‌نگار مشهور از کیفیت نازل ابریشم گیلان یاد کرد. ولی بعدها کیفیت آن به چنان مرغوبیتی رسید که توانست در عرصهٔ جهانی از شهرتی وافر برخوردار گردد و این زمان

---

۱. منظور بارتولد سازمان دولتی ایران است. در این مورد نیز بارتولد همانند بیان احوال دولت مسکو در روسیه پیرامون اهمیت «سنتهای مغولی» غلّو کرده است. ب. استاویسکی.

مصادف با عصر حاکمیت مغولان بود.

سرای پایتخت اردوی زرین که در مسیر این راه بازرگانی قرار داشت می‌بایست از اهمیت خاصی برخوردار بوده باشد. باکو نیز باید به‌خاطر اینکه لنگرگاه بسیار امن دریای خزر بوده اهمیّت فراوان کسب می‌نمود. براستی دریای خزر گاه دریای سرای و گاه دریای باکو نامیده می‌شد[۱]؟ ما دو توصیف مهم از باکو داریم که یکی مربوط به قرن چهاردهم و دیگری مربوط به قرن پانزدهم است. بین آنها تا حدودی اختلاف وجود دارد. توصیف قرن چهاردهم از حمدالله قزوینی است که توصیف بسیار کاملی از حکومت مغولان در ایران طی دورهٔ مزبور و گزارشی پیرامون سودآوری آنان عرضه کرده است. بعد دربارهٔ این نکته سخن خواهیم داشت. تفاوت حمدالله قزوینی با دیگر مولفان آن است که وی غیر از ارائه نوشتهٔ مؤلفان پیشین، از جمله جغرافی‌نگاران سده دهم میلادی خود نیز مطالبی بر آن نوشته‌ها افزوده است. به عنوان نمونه او در کتاب خود توضیح می‌دهد که مثلاً فلان خبر متعلق به زمان مورد بحث نیست. او از باکو نیز به صورت روستایی در کنار دریا یاد کرده که در آن دژی در نقطه‌ای مرتفع قرار داشته است. گذشته از آن وی از باکو به‌عنوان مقر اسقفهای مسیحی نیز یاد کرده است و چنین به‌نظر می‌رسد که بقایایی از کلیساهای ارمنی شهر بوده است[۲]. اثر دیگر متعلق به عبدالرشید باکویی است که نویسندهٔ قرن پانزدهم بود، و به‌نظر می‌رسد که تنها جغرافیدان اهل باکو است. این اثر باکویی به زبان فرانسه ترجمه و در «Notices at axtraits» در دو جلد به چاپ رسیده است. او از وجود دو قلعه در باکو یاد کرده است که یکی از آنها بر نقطه بلندی واقع و تقریباً ویران شده است، و دیگری بر ساحل دریا قرار گرفته و چنان استوار بوده که مغولان قادر به تصرف آن نبودند. از نوشتهٔ باکویی چنین بر می‌آید که آن زمان سطح آب دریا بالاتر از گذشته بوده و بسیاری از ساختمانها به درون آب رفته‌اند.

---

۱. این نامگذاریها را نمی‌توان دلیل قاطع به‌شمار آورد، زیرا دریای خزر طی قرون و اعصار نامهای دیگر چون دریای کاسپی، دریای گرگان، دریای مازندران، دریای گیلان و دریای قزوین نیز داشته است. ر.ک. به: متون جغرافیایی اسلامی. ویراستار.

۲. دربارهٔ این منبع ر.ک. به: ای. پ. پطروشفسکی، حمدالله قزوینی به مثابه مأخذی پیرامون تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی شرق ماوراء قفقاز، آکادمی علوم اتحاد شوروی، بخش علوم اجتماعی، ۱۹۳۷، شماره ۴، صص ۸۷۳ ـ ۹۲۰؛ خبری راکه بارتولد از قزوینی در اینجا نقل کرده است ربطی به باکو ندارد، بلکه دربارهٔ ماکو است. ر.ک. به: همان نویسنده، همان کتاب، ص ۹۱۰، پانوشت ۴. ب. استاویسکی.

سپس گفته می‌شود که اطراف شهر بیابان بوده، ولی باغات در فاصله‌ای زیاد از شهر واقع شده بودند و مواد خوراکی را از شیروان می‌آوردند. و اما راجع به صادرات، آنان موادی همچون ابریشم، نمک و نفت را صادر می‌کردند. ضمناً معلوم گشته که در باکو مسجدی وجود داشته که در قرن یازدهم ساخته شده بود، چندین مسجد هم وجود داشته که به قرن چهاردهم مربوط می‌شده است. دیگر کاخ شیروانشاه است که در قرن پانزدهم ساخته شده بود[1]. نکتهٔ قابل توجه در گزارشهای موجود آن است که خراجی را که آذربایجان قفقاز پرداخت می‌کرد به مراتب کمتر از گرجستان بود. این گزارشها را من در مقاله‌ای پیرامون کتیبهٔ پارسی منوچه مورد تحقیق و مطالعه قرار داده و بدانها اشاره کرده‌ام. این کار من در پنج شمارهٔ «مجموعهٔ آنی» که توسط آکادمیسین مارّ منتشر می‌گردید[2] به چاپ رسیده است. سیستم پولی راکه قزوینی به تفصیل شرح داده تاکنون کسی به درستی تفسیر نکرده است، زیرا وی اصطلاح دینار راکه به‌طور کلی نشان دهندهٔ سکهٔ طلا بوده همانند سایر مؤلفان دورهٔ مغول به مفهوم دیگری به‌کار برده است. این زمان به خلاف دورهٔ قبل پول نقره احیاگردیده‌بود. سکه‌های نقره به دو صورت ضرب می‌شد. عمدتاً پول نقره به صورت دینار و درهم ضرب می‌شد. هر دینار برابر با ٦ درهم بود. دینار بزرگترین سکهٔ نقره‌ای بود که ضرب می‌شد و ارزش آن برابر با سه‌مثقال نقره بود. درهم نیز ارزش نیم مثقال نقره را داشت. سپس، تحت تأثیر اردوی زرین، تمام این سکه‌های کوچک تا $\frac{۱}{۳}$ مثقال کاهش یافتند، به‌طوری که دینار معادل ۲ مثقال شد. اگر وزن دینار را ۳ مثقال نقره بدانیم در آنصورت بهای آن به پول ما و با احتساب هر مثقال ۲۵ کوپیک[3]، برابر با ۷۵ کوپیک می‌شود، ولی به‌نظر می‌رسد که قیمت نسبی هر مثقال بیش از این بوده است، زیرا نسبت طلا به نقره با روزگار ما متفاوت بوده است. در ضمن، از واژهٔ تومان نیز به عنوان واحد محاسبه استفاده می‌شد که امروزه مشخص کنندهٔ سکهٔ طلای معینی در ایران است، ولی در آن زمان، نام یک واحد شمارش بود که ضمناً معنی

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی: مقایسه کنید با: س. آ. داداشف، م. آ. حسین اوف، آثار معماری باکو، مسکو، ۱۹۴٦.

۲. ر.ک. به: و. و. بارتولد، کتیبهٔ فارسی روی دیوار مسجد منوچ آنی، سنت پتربورگ ۱۹۱۱، (مجموعه آنی، شمارهٔ ۵)، (چاپ جدید، جلد چهارم).

۳. در پول روسی یکصد کوپیک معادل یک روبل بوده است. ولی اکنون واحد کوپیک از پول روسیه حذف شده است ـ ویراستار.

اصلی تومان را نیز دربر داشت. از قرار معلوم، معنی این کلمه «۱۰۰۰۰» و هر تومان معادل ۱۰۰۰۰ دینار، یعنی ۷۵۰۰ روبل بود[1]. با توجه به این موضوع کوشیدم تا ارزش ارقامی راکه به آنها اشاره شده است، مشخص کنم. برای گرجستان خراجی معادل ۱۲۰ تومان و ۲۰۰۰ دینار ذکر شده است که به پول ما برابر با ۹۰۱۵۰۰ روبل می‌شود. حال آن که منطقه‌ای چون ارّان که شهر مهم آن گنجه بوده خراجی برابر با $\frac{۱}{۴}$ آن یعنی ۳۰ تومان و سه هزار دینار می‌پرداخته که برابر با ۲۲۷۲۵۰ روبل بوده است. این نکته را نباید از دیده دور داشت که گرجستان استانی بس بزرگ بوده و سراسر مناطق تحت فرمان شاهان گرجستان پیش از حملهٔ مغولان را در بر می‌گرفته است. خراج شیروان به مغولان ۱۱ تومان و ۳۰۰۰ دینار معادل ۸۴۷۵۰ روبل بود. این مبلغی بسیار اندک بود. شاید بتوان گفت که شیروانشاه دارای محاسبات پولی ویژه‌ای بوده است چون تنها بخشی از این مبلغ به خزانهٔ دولت واریز می‌شد و مابقی به شیروانشاه می‌رسید. خراسان محاسبات خاص خود را داشت. دیگر مناطق زیر فرمان حکومت مغول در ایران ۱۷۰۰ تومان یعنی ۱۲ میلیون و ۷۵۰ هزار روبل می‌پرداختند. چنان که حمدالله قزوینی می‌نویسد، متعاقب اصلاحات غازان خان که مؤلف آن را عادلانه خوانده مبلغ مذکور تا ۲۱۰۰ تومان برابر ۱۵ میلیون و ۷۵۰ هزار روبل افزایش یافت. مبلغ مذکور برای آن روزگار بسیار زیاد بود. من در مقالهٔ خود پیرامون کتیبهٔ آنی مبلغ مزبور را با درآمد ثروتمندترین دولتهای اروپایی آن زمان چون فرانسه و غیره مقایسه کردم و دریافتم که درآمد دولتهای اروپایی نسبت به درآمد خانهای مغول بسیار ناچیز بوده است. با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که فرمانروایان مغول از سرزمینهای زیر سلطه خود می‌گرفتند، می‌توان به فرهنگ مادی و وضع اقتصادی ایران پی برد، زیرا درآمد مالیاتی دولتهای اروپایی با درآمد خانهای مغول قابل قیاس نبود. چنین بود تفاوت میان شرق و غرب در آن روزگار.

در ایران ایلخانیان حکومت می‌کردند، سپس جلائیریان برسرکار آمدند که همانند ایلخانیان از مغولان بودند. بعد حکومت اردوی زرین کوشید تا حکومت آذربایجان را در دست گیرد. تلاش اردوی زرین مدتی با توفیق همراه شد و حتی سکه‌های طلای

---

۱. تا پیش از اصلاحات پولی عصر پهلوی هر تومان معادل ۱۰ قران و هر قران یکهزار دینار بود. بدین‌روال تومان برابر با ۱۰ هزار دینار محاسبه می‌شد ـ ویراستار.

اردوی زرین در آذربایجان ضرب گردید. یکبار حاکم جنوب ایران کوشید تا آذربایجان را به تصرف آورد. ابتدا توفیق یافت، ولی بعد به زور از عرصهٔ حکومت بیرون رانده شد[۱]. اما دربند، حدود سال ۱۴۷۵ میلادی رو به زوال نهاد، و اهمیت خود را به‌عنوان بندری دریایی از دست داد. به‌گمان من، سبب این امر را می‌توان اعتلای بندر باکو دانست، زیرا باکو به‌صورت لنگرگاه اصلی دریای خزر درآمده بود. هنوز در سال ۱۴۲۸ دربند دارای فرمانروای خاص خود بود که به غارتگری دریایی اشتغال داشت و به کشتیهایی که از استرآباد به شمال می‌رفتند حمله می‌کرد و اموال آنان را به‌غارت می‌برد. یک ایتالیایی به‌نام جوو آنی و دلاواله که این زمان در دربند زندگی می‌کرد برای او کشتی می‌ساخت. بعدها می‌بینیم شهری که طی سالهای ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ به وضعی در آمد که تاکنون نیز ادامه دارد. وسعت شهر به حدود یک ششم منطقهٔ فاصل میان دیوارهای دژهای دربند تقلیل یافت و بدین‌ترتیب اهمیت دریایی خود را از دست داد.

در عصر مغول تأسیسات و بناهایی را می‌بینیم که به‌نظر می‌رسد احتمالاً توسط خود حکام ساخته شده باشند. یکی از آنها مسجد جامع دربند همراه با کتیبه‌ای بوده است. این بنا ویران گردید و سپس در قرن نوزدهم کتیبهٔ جدیدی ساخته شد که هم‌اکنون دیده می‌شود. برروی آن نوشته شده است که این مسجد در سال ۱۷۷۰(هجری) فرو ریخت و افریروز به یاری خداوند این مسجد را بازسازی نمود. در بین حکام مشهور دربند چنین نامی دیده نشده است. اکنون جای پرسش است که چه اندازه از بنای مسجد دوباره ساخته شد و آیا بخشی از دوران گذشته برجا نمانده بود؟ تفاوتهایی میان بخش مرکزی مسجد دربند و بخش جانبی آن همراه با دو ستون مشهود است. بخش مرکزی با دو گنبد کاملاً بی‌قوارهٔ آن اثر یک بنای قدیمی را در بیننده ندارد حال آن که بخش ستون‌دار با ستونها و ارکی که آنها را متصل می‌سازند. اثر یک بنای قدیمی را در بیننده پدید می‌آورند. بدین روال نمی‌توان پاسخ این پرسش را دریافت که آیا مسجد یکباره بنا شده است یا نه؟ با دیدن کتیبه و مشاهده مسجد نمی‌توان نظری قطعی ابراز نمود. به هر تقدیر این بنادر سده ۱۸ میلادی، زمان نادرشاه ویژه عبادت نبود، بلکه به‌عنوان انبار آذوقه از

---

۱. ر.ک. به: علیزاده، تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی آذربایجان سده‌های ۱۳ ـ ۱۴ باکو، ۱۹۵۶، صص ۳۰۰ ـ ۳۳۰؛ مقایسه کنید، علیزاده، مبارزه اردوی زرین و دولت ایلخانیان بر سر آذربایجان، جمهوری آذربایجان، صص ۵۷ ـ ۹۴ ـ ب. استاویسکی.

آن استفاده می‌شد.

سؤالات دیگری نیز مطرح می‌شود از جمله این که تا چه حد خبر مربوط به ریخته شدن آب آمودریا به دریای خزر که در نوشتهٔ حمدالله قزوینی و دیگر مؤلفان انعکاس یافته است، صحت دارد. در آن آثار از آبگیرهای بزرگی یاد شده است که اکنون نیز بقایای آنها مشهود است. همین امر می‌تواند تائیدی بر نوشتهٔ مؤلفان باشد. آب آمودریا (جیحون) از دریاچهٔ ساری‌گمیش می‌گذشت. اکنون تنها قسمتی از گودالها و عمیق‌ترین بخشهای دریاچه که در سطحی پائین‌تر از سطح دریای خزر قرار گرفته، دارای آب است. لذا باید تمام گودالهای دریاچه پر از آب می‌شد تا سطح آن به دریای خزر برسد. از جریان سفلای رودخانه برای آبیاری استفاده نمی‌شد. شاید همانند وضع رود اترک به سبب وجود آب شور مزه در مسیر سفلای آمودریا بوده است. البته آب این قسمت اترک بهیچوجه مناسب کشاورزی و آبیاری نیست، ولی ممکن است رود مزبور بعدها چنین حالتی کسب کرده باشد. ویرانه‌هایی راکه از آن یادکردم از جمله مشهد مصریان بنابر تحقیقات و گزارش پوسلافسکی[1] محقق روس، مؤید آنند که اترک زمانی پر آب و به مراتب برتر از امروز بود و چه بسا چنین مزهٔ تلخی نداشت. علت تغییر آن به‌خاطر جریان تبخیر آب نیست، بلکه سبب پوک و نرم شدن خاک منطقه آسیای میانه است که آب به زمین فرو می‌رود و کار آبیاری را دشوار می‌سازد. در نتیجه، اجباراً باید نقطه مبدأ کانال را بالا و بالاتر گرفت، ولی این دشواری کاهش میزان مطلق آب مربوط به جریان تبخیر آب و خشک‌شدن رودخانه نیست، بلکه سبب آن است که رودخانه بستر خود را می‌شوید و سطح آب خود راکاهش می‌دهد و باگذشت زمان آن قسمتهایی که پیشتر آبیاری می‌شدند از دسترسی به آب محروم می‌ماندند. در زمانهای مختلف، نظریه‌های گونه‌گونی دربارهٔ آمودریا ارائه شده است، ولی به‌نظر من اندیشه‌ای قابل پذیرش است که جای تردید باقی نمی‌گذارد و آن آگاهی مربوط به پیوستن آمودریا (جیجون) به دریای خزر در عصر مغول است.

---

۱. گزارش هیأت باستانشناسی ترکستان، تاشکند، سال ۱۱، ص ۲۶.

سخنرانی هفتم (قسمتهای ۱۳ـ۱۴)

سخنرانی قبلی خود را بر روی گزارشهایی دربارهٔ پیوستن آب آمودریا به دریای خزر قطع کردم و کوشیدم امکان درست بودن این نکته را ثابت کنم و نشان دهم که پس از حملهٔ مغولان تا قرن شانزدهم آب آمودریا به دریای خزر می‌ریخته است. این مسئله نه‌تنها خود، بلکه به‌طور کلی از دیدگاه روش شناسی نیز جلب نظر می‌کند.

در اینجا ما به موردی بر می‌خوریم و آن تناقض در منابع و مآخذ است. در این مورد تنها از طریق برخورد انتقادی می‌توان به نتیجه مشخص دست یافت. گذشته از آن می‌توانیم مآخذ مکتوب را با اشیایی که تاکنون برجا مانده‌اند و خبر از گذشته می‌دهند مقایسه کنیم. در موارد مشابه، اغلب این پرسش پیش می‌آید که در تاریخ کدامیک از اهمیت بیشتری برخوردار است: نتایج به‌دست آمده از مقابله و مقایسه مآخذ مکتوب جدا از یکدیگر یا نتایج مبتنی بر شواهد حاصله از اشیایی که اکنون می‌توانیم ناظر آنها باشیم؟ اغلب تأکید شده است که غیر از استنتاج مبتنی بر آثار تاریخی، راه دیگری نیز برای نتیجه‌گیری وجود دارد و آن اتکاء بر دانش طبیعی (طبیعت شناسی) است که برتر می‌نماید، زیرا دانش طبیعی به سبب امکان استفاده از روشی متکامل ممتاز است. این نکته به صورتی کاملاً مشخص در دستور روش‌شناسی تاریخی دو دانشمند فرانسوی، لانگلوآ و سنیوبو آمده است (ترجمه روسی این کتاب موجود است)[1]. در کتاب آمده

---

۱. ← : لانگلوآ و سنیوبو، مقدمه‌ای در تحقیق تاریخ، ترجمهٔ آ. سربریاکووا از زبان فرانسه، سنت

است که از نقطهٔ دیدگاه مورخ، وجود دیو و یا غول به مراتب بیش از وجود پیسیستراتوس به اثبات رسیده است، زیرا شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه کسانی دیو را دیده‌اند، حال آن که حتی یک شاهد وجود ندارد که پیسیستراتوس را دیده باشد. با این وصف و با وجود شواهدی مبنی بر رویت دیو از سوی مردم وجود پیسیستراتوس را می‌پذیریم و وجود دیو را انکار می‌کنیم. در حقیقت موردی وجود نداشته که مردم دیو را در شرایط آسودگی خاطر دیده باشند: بی‌گمان این نموداری از خطای باصره بوده است. می‌توان گفت کسانی دیو را دیده‌اند، ولی این بدان معنا نیست که دیو در واقع وجود داشته است.

به سخن خود پیرامون آمودریا باز می‌گردیم. در اینجا شاهد تطابق مکرر اشیاء و آثار طبیعی با شواهد مکتوب هستیم، ولی این تطابق مبهم به نظر می‌رسد. لذا ناگزیریم در عقیدهٔ خود تجدید نظر نماییم و با دقت خیلی بیشتری به منابع و مآخذ بنگریم. از دوران پتر اول (کبیر) آگاهیهایی در دست داریم مبنی بر این که آب آمودریا در آغاز به دریای خزر می‌ریخت، ولی بعد مسیر خود را تغییر داد و به دریاچه آرال پیوست. اندکی بعد اثر خان خیوه سدهٔ ۱۷ میلادی ابوالغازی بهادرخان کشف گردید. در نوشتهٔ او چنین آمده است که سی سال پیش از او تغییری در مسیر رود جیحون (آمودریا) پدید آمد. چنین به نظر می‌رسد که آب آمودریا تا سدهٔ شانزدهم میلادی به دریای خزر می‌ریخت، ولی بعدها، رود مزبور به‌سوی دریاچهٔ آرال تغییر مسیر داد. در اینجا هیچ تناقضی بین گزارشها و واقعیات دیده نمی‌شود. بعدها توسط چندین دانشمند، بخصوص در اثر دخویه پیرامون مصب قدیمی آمودریا (۱۸۷۵ [۱]) شواهدی ارائه شد مبنی بر این که آب آمودریا روزگاری به دریاچه آرال می‌ریخته است. این نکته موجب بروز حدس و گمانی شد که گویا «خوارزم کهن» در کنار مصب کهن و خشک شده این رود قرار داشته است. دخویه پا را از این نیز فراتر نهاد و بر پایه شواهد روشن مدعی شد که در سده‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ میلادی آب آمودریا به دریای خزر می‌ریخت. به موازات آن شواهد دیگری وجود دارد که حاکی از پیوستن آب آمودریا به دریاچهٔ آرال بوده است. از همین جا می‌توان چنین نتیجه گرفت که در ادوار تاریخی آب آمودریا به دریای

→ پطربورگ، ۱۸۹۹ [کتابخانه آموزشی، سری دوم (سال ۱۸۹۸)، شماره‌های ۴ - ۳]

۱. ر.ک. به: De Goeje, Das alte Bett des oxus

خزر نمی‌ریخته، بلکه به آرال می‌ریخته است. و تنها در دورهٔ اساطیری محتمل است آب این رود به دریای خزر می‌ریخته است.

زمین شناسان، بخصوص والتر زمین شناس آلمانی نیز به این مسئله پرداخته‌اند. والتر ثابت نمود که هیچگاه چنین چیزی نبوده و در اینجا هیچ اثری از بقایای جانوران و گیاهان رودخانه‌ای از جمله گوش‌ماهی دیده نمی‌شود. دیگر آن که مصب خشک این رود حاصل عوامل دیگری بوده است[۱]. موشکتوف زمین شناس روس نیز از این نظریه دفاع کرده است[۲]. متعاقب آن زمین شناسان به مسئله آمودریا علاقمند شدند و برای حل آن به آرشیوها روی آوردند. وقتی موشکتوف از دنیا رفت، بوگدانوویچ ضمن نگارش شرح احوال او نوشت که یکی از خدمات موشکتوف حل کامل مشکل آمودریا بوده است[۳]. بعدها من از دیدگاه تاریخ شناسی به بررسی این مسئله پرداختم[۴]. به هنگام مطالعهٔ منابع قرون ۱۳ تا ۱۵ میلادی پیرامون پیوستن آب آمودریا به دریاچهٔ آرال متوجه شدم که مؤلفان ضمن بحث پیرامون این نکته اغلب به تکرار نوشته‌های مؤلفان سدهٔ دهم میلادی پرداخته‌اند و بی‌آن که به اوضاع و احوال عصر خود توجه نمایند، نوشته‌های مؤلفان سدهٔ دهم را مو به مو نقل کرده‌اند. لذا از دیدگاه تاریخ نگار، نتیجهٔ کاملاً مشخص است: کسانی که به باز نویسی و تکرار نوشته‌های مؤلفان گذشته می‌پرداختند می‌توانستند در آن روزگار از پیوستن آب آمودریا به دریاچهٔ آرال یاد کنند. ولی کسانی که به تکرار نوشته‌های مؤلفان قدیم نپرداخته‌اند از پیوستن آب این رود به دریای خزر

---

۱. ر.ک. به: ای. والتر، قوانین تشکیل بیابانها در زمان حال و گذشته، ترجمهٔ آ. نوسکوف از زبان آلمانی؛ بانضمام آن مواردی که توسط گ. گ. شنبرک، ل. س. برگ و آ. دوبیانسکی تهیه شده‌اند و در مقایسه با بیابانهای روسی هستند. سن پترزبورگ، ۱۹۰۳، صص ۳۲۳ - ۳۴۲؛
J. Walter, Das Oxusproblem in historischer and geologischer Beleuchtung, Pet. Mitt, Bd 44, 1898, S. 204 - 214.

۲. مثلاً ر.ک. به: ای. و. موشکتوف، ترکستان، توصیف زمین شناختی و کوه شناختی، اطلاعاتی که در زمان مسافرت به تاریخ ۱۸۷۴ لغایت ۱۸۸۰ جمع‌آوری گردیدند. جلد ۱ - ۲، سن پترزبورگ، ۱۸۸۶ - ۱۹۰۶، پتروگراد، ۱۹۱۵.

۳. ←: ک. ای. بوگدانوویچ، تأثیر کارهای علمی موشکتوف در پیشرفت دانش جغرافیایی آسیا، گزارش مؤسسه جغرافیایی امپراتوری روسیه، جلد ۳۸، چاپ ۶، ۱۹۰۵، صص ۶۴۴ - ۶۲۹.

۴. ر.ک. به: بارتولد. و. و، اطلاعاتی راجع به دریای آرال و زمینهای پست آمودریا از کهن‌ترین دوران تا قرن هفدهم، تاشکند، ۱۹۰۲؛ بارتولد، پیرامون مسئلهٔ مربوط به پیوستن آب آمودریا به دریای خزر، - نشریه بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی (امپراتوری) روسیه، جلد ۱۴، ۱۹۰۲، صص ۲۴ - ۲۸.

یاد کرده‌اند. در این مورد خاص شهادت مؤلفانی که پیرامون مصب این رود مطالبی نوشته‌اند، به اندازهٔ نوشتهٔ مؤلفانی که عملیات جنگی و عبور لشکریان از این رود را به شرح آورده‌اند، معتبر نیست. در یکی از مآخذ چنین آمده است که حکام مازندران را پس از شکست بر کشتی نشانیدند و تا محلی به‌نام آغریچ که در آنجا آب آمودریا به دریای‌خزر می‌ریخته است، بردند و سپس تا مسافتی در مسیر علیای رود فرستادند. شهادت دیگری از خواند میر در سدهٔ ۱۶ میلادی که به بازنویسی آثار متقدمان پرداخته موجود است. وی می‌نویسد سلطان حسین (در سال ۱۴۶۰ میلادی) از طریق استرآباد به سوی شمال رفت و این مسیر را از میان رودخانه طی کرد. هم او از لشکرکشی دیگری، در سال ۱۴۶۴ خبر داده است. وی می‌نویسد سلطان حسین نخست به استرآباد و از آنجا به شمال رفت، ولی لشکر او به خاطر نزدیکی دریا و باتلاقی بودن ساحل آسیب دید، سپس لشکر او به آمودریا، به‌محل ادک رفت و در مسیر آصف به شهر وزیر در بخش سفلای اورگنج که شهری نوبنیاد بود، رسید. تناقض در نوشته‌های این مورخ پیرامون مطالب یاد شده درخور توجه است: خواندمیر در اثر خود ضمیمه‌ای جغرافیایی دارد حاکی از این که در سدهٔ دهم میلادی آب آمودریا به دریاچهٔ آرال می‌ریخته است. وی در ضمن به واقعه‌ای اشاره کرده است مبنی بر این که در زمان او آب آمودریا به دریای خزر می‌ریخته است. از دیدگاه تاریخی جای تردید باقی نمی‌ماند که آب آمودریا پس از عصر مغولان به دریای خزر می‌ریخته است.

بدین‌ترتیب، ما در اینجا با مسئله‌ای مواجه می‌شویم که از نظر متخصصان علوم طبیعی و تاریخ درخور توجه است. گرچه برای روشهای علوم طبیعی اغلب اهمیت خاصی قائل می‌شوند، مع هذا این مسئله بر اساس روشهای متکی بر علم تاریخ حل شده است[1].

پیرامون مسئله مربوط به آمودریا می‌توان به نظریهٔ چایکوفسکی نیز اشاره کرد[2].

---

۱. کارهای و. .و. بارتولد نتوانست مسئله مربوط به آمودریا و مصب اوزبوی را حل کند. ر.ک. به: آثار آکادمیسین بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، ص ۱۵٦، پانوشت ۹ . ـ ب. استاویسکی.

۲. ر.ک. به: آ. چایکوفسکی، گذشتهٔ دور ترکستان، سن پترزبورگ ۱۸۹۶؛ همین نویسنده، موطن اقوام نژاد آریایی، جائی که در آنجا بودند و آنرا ترک کردند (مدارک مربوط به تحقیقات تاریخی ـ جغرافیایی مسئله آریاییان)، مسکو ۱۹۱۴؛ همین نویسنده، ترکستان و رودخانهٔ آن از روی‌نوشته‌های کتاب مقدس و ←

کووالفسکی در مجلهٔ «اقتصاد نفتی آذربایجان» به نوشته‌های چایکوفسکی بازگشته است[1]. در اینجا یک نظریهٔ واهی وجود دارد مبنی بر اینکه زمانی موطن آریاییان در محلی واقع گشته بود که به جهت بلایای طبیعی از بین رفته است. این منطقه در امتداد رود از دریاچهٔ ایسیق‌گول تا دریای خزر کشیده شده بود و اوزبوی تنها شاخه‌ای از این رود بوده است. آمودریا و سیر دریا نیز شاخه‌هایی از آن به شمار می‌رفته‌اند. این نظریه را باید قطعاً مردود دانست. زیرا این مطلب مربوط به رودخانهٔ هند (سند) و شاخه‌های آن است. شواهد موجود خبر از زندگی آریاییان در موطن نخستین آنها نمی‌دهد، بلکه بدون شک حاکی از زندگی هندوان در آن منطقه است. در ضمن از نظریهٔ چایکوفسکی چنین بر می‌آید که در اعصار کهن در منطقهٔ کنونی دریاچهٔ ایسیق‌گول بریدگی عظیمی پدید آمده بود، ولی این نظریه به اثبات نرسیده است. در حقیقت، هم‌اکنون آجرهایی از داخل دریاچه ایسیق خارج می‌شوند، ولی چون شکل آنها بسیار شبیه آجرهای امروزی است ، لذا نمی‌توان آنها را از بقایای اعصار کهن به شمار آورد. اینها متعلق به ادوار بعدی هستند. آیا به راستی فاجعه‌ای روی داده است؟ اگر چنین باشد زمان آن قدیمتر از سدهٔ ۱۵ میلادی نبوده است، زیرا دربارهٔ دریاچهٔ ایسیق‌گول آمده است که در آن جزیره‌ای و در آن جزیره قلعه‌ای وجود داشته است. اما اکنون اثری از آن جزیره نیست. هرگاه جزیرهٔ مذکور از میان رفته باشد، زمان آن قدیمتر از سدهٔ ۱۶ میلادی نبوده است، زیرا مؤلفان عصر مذکور از وجود این جزیره یاد کرده‌اند. بدین‌روال هرگاه فاجعه در سده‌های متأخر روی داده باشد، می‌توان به درستی دریافت که چرا پاره‌آجرهای نوع جدید از این دریاچه بیرون می‌افتند. نظریهٔ چایکوفسکی راجع به‌اینکه در آنجا شهرهای مختلف آریاییان مدفون گشته‌اند، مردود است. درباره ریخته شدن آب آمودریا به دریای خزر در سده‌های سیزده تا پانزده میلادی ممکن است سبب آن بالا آمدن آب دریا بوده باشد. دلیل نخست آن‌که باکوی تنها جغرافی‌نگار مسلمان اهل باکو در سدهٔ ۱۵ میلادی، نوشت که در زمان او چند بنا به زیر آب رفت، حال آن‌که پیش از آن در

← هرودوت (دربارهٔ مسئله آمودریا)، ولادیمیر، ۱۸۸۴؛ بارتولد مرتباً به غیر علمی و واهی بودن «تئوری» چایکوفسکی اشاره کرده است، به‌عنوان مثال ر.ک. به: نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی (امپراتوری) روسیه، جلد بیستم، صص ۶۷ - ۶۸.

۱. ر.ک. به: کوالفسکی، آتشفشان بوختا.

خشکی قرار داشتند. دلیل دوم مطلبی است از حمدالله‌قزوینی. وی ضمن شرح جزیره‌ای در دریای خزر می‌نویسد که این جزیره در فاصلهٔ ۳ فرسنگ از استرآباد واقع شده است. اکنون فاصلهٔ استرآباد تا ساحل ۳۰ ورست و از ساحل تا جزیره آشوراده ۱۰ ورست است. درضمن هر فرسنگ برابر با ۶ ـ ۷ ورست است. چنین می‌نماید که مجموع فواصل مذکور در آن زمان ۱۸ تا ۲۰ ورست بوده است. احتمالاً سطح آب در زمان نگارش مطلب مزبور از سوی مؤلف متفاوت با دوران کنونی بوده است.

و اما راجع‌به دیگر رویدادهای عصر مغول، نکته درخور توجه رویدادهای کرانهٔ جنوبی دریای خزر، در منطقهٔ مازندران است. در این منطقه به‌جای حکومت اشراف و بزرگان می‌بینیم که حاکمیت رهبران دینی صورتی تثبیت شده به‌خود گرفته‌اند. می‌دانیم که به‌خلاف مناطق غربی دریای خزر، از همان آغاز در مازندران آیین تشیع برتری داشت. ولی مردم کرانه غربی دریای خزر بعدها به این مذهب روی آوردند. حکام مازندران شیعی مذهب بوده‌اند. دربارهٔ یکی از آنها به‌نام شاه قاضی رستم گفته شده است که وی در قرن دوازدهم به شهر ری دست یافت (ری شهر بزرگی بود که خرابه‌های آن در شرق تهران واقع شده‌اند[1]). در آنجا مدرسه‌ای برای اهل تشیع ساخته شده بود و یکی از دانشمندان مشهور مذهب شیعه امامیه در آن مدرسه به تدریس می‌پرداخت. راجع‌به علم و فضل علمای اهل تشیع و نموداری از شکوفایی شهرهای شیعه نشین چنین آمده است که در روزگار تثبیت فرمانروایی دودمان محلی مازندران بر آمل، در این شهر بالغ بر ۷۰ مدرس بزرگ شیعه به تدریس اشتغال داشتند. در اینجا نهضت معنوی درویشان پدید آمد که شیوخ در رأس آن قرار داشتند. در عصر مغول خلاف میان اهل تشیع و اهل تسنن شدت گرفت. این زمان ما شاهد مشابهتهایی میان رویدادهای اروپای غربی و آسیای مقدم هستیم (حال آن که ذکر علت آن میسر نیست). می‌دانیم که در سده‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی مناقشات مذهبی در اروپای غربی بالاگرفت که در قرن ۱۶ منجر به اصلاحات و جدا شدن گروههای مشهوری از مردم شد. اینان که پیشتر به کلیسا تعلق داشتند به صورتی قطعی از آن جدا شدند. این زمان در جهان اسلام نیز اختلافهای مذهبی فزونی گرفت. حال آن که در گذشته چنین اختلافهایی وجود نداشت. اهل تسنن نام چهار

---

۱. آن زمان تهران شامل مناطق جنوبی شهر بود، ولی اکنون باید ویرانه‌های شهر ری را واقع در جنوب شرقی شهر تهران ما دانست.

تن از خلفای راشدین: ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع) را مقدس و گرامی می‌داشتند. حال آن که نامهای دوازده امام در دیدهٔ شیعیان مقدس و گرامی بود. مناقشات مذهبی در غرب به جدایی میان اصلاح طلبان و پیروان آیین کاتولیک انجامید. در شرق نیز شیعیان و سنیّان یکدیگر را کافر می‌نامیدند و به‌طور کلی یکدیگر را مسلمان نمی‌خواندند. این حاصل تضاد و تناقض نسبت به دیدگاهها و احکام پیشین بود. در اسلام اولیه نظر بر این بود که همهٔ نمازگزارانی که در جهت قبله، یعنی مکه نماز می‌گذارند مسلمانند و خود مجموعهٔ واحدی را تشکیل می‌دهند و هیچ یک از آنان را نمی‌توان کافر نامید. بعدها چون اهل تسنن از قبول امامت اولاد علی(ع) استنکاف ورزیدند، لذا شیعیان و سنیان از این پس خود را به عنوان مجموعه‌ای واحد تلقی نمی‌کردند. همین بهانه سبب شده بود تا در موقع جنگ طرفی که به اسارت دیگری در می‌آمد به بردگی کشیده شود، حال آن که پیش از آن چنین کاری ممنوع و تنها ویژه کافران حربی بود. این زمان در اروپای غربی روحانیون و کشیشان قدرت را در دست داشتند، ولی در شرق، تصوف و درویشی قوت گرفت. ظهیرالدین مرعشی ضمن شرحی پیرامون این دوره می‌نویسد که در این زمان شیوخ و مریدان آنها از اهمیت و اعتبار بسیاری برخوردار شدند و به‌گونه‌ای شیوخ در رأس حاکمیت قرار گرفتند. اما این امر صورتی کاملاً علنی و آشکار نداشت، زیرا روحانیت بر آن بود که دولت و حکومت تا زمانی که در دست افراد ناپاک قرار گرفته است و این نیز واقعیتی است گریزناپذیر، لذا اهل دین باید از تبعیت چنین حکومتی دوری جویند. از این رو علما حق قبول مقام و مسئولیت از جمله مقام قضاوت را در چنین حکومتی نداشتند. در نتیجه شیوخ که بعدها خود به حکومت رسیدند، می‌گفتند که آنان را با دولت غیرمذهبی اشراف و بزرگان کاری نیست و قصد شرکت در آن را ندارند. بعدها وضع به گونه‌ای دیگر شد. گاه حکام هنگامی که احساس ضعف و ناتوانی می‌کردند به مردم روی می‌آوردند و به نهضتهای مردمی ملحق می‌شدند. در ضمن اغلب میان حاکم و خویشاوندانش خلاف روی می‌داد، در این گونه موارد حاکم از میان مردم در جستجوی تکیه‌گاهی برای خود برمی‌آمد. به‌عنوان نمونه فرمانروایی از دودمان باوندیان به دست سردار خود به‌نام افراسیاب کشته شد. سردار مذکور قدرت را به چنگ آورد، ولی چون حاکمیت وی استوار نبود، لذا به درویشان روی آورد و از آنان یاری طلبید و خود به حلقهٔ درویشان درآمد و از شکوه و جلال ویژهٔ حکام روی برتافت.

اندکی بعد درویشان از نفوذ خود سوء استفاده کردند و یکبار که افراسیاب به گرمابه رفته بود، لباس و سلاح او را گرفتند. درویشان چنین استدلال می‌کردند که افراسیاب مردی است متمکن و لذا قادر به تهیهٔ پوشاک و سلاح دیگری است، امّا درویشان را توانایی آن نیست. از این جهت به‌خود حق می‌دهند تا پوشاک و سلاح وی را برگیرند. این‌گونه‌ای از کمونیسم ابتدایی بود که به بی‌چیزان اجازه می‌داد تا مواد مورد نیاز خود را از دارایان بگیرند. از همین داستان می‌توان به زندگی سادهٔ حاکم مزبور که به گرمابهٔ عمومی رفته بود، پی برد. هنگامی که درویشان از نیروی فراوان برخوردار شدند، افراسیاب از خطر فرو ریختن قدرت و اعتبار خویش به هراس افتاد. از این روی به سوی نمایندگان مذهب رسمی و فقیهان روی آورد تا از حمایت آنان در مقابله با درویشان بهره جوید. او به یاری اهل دین و فقها که قوام‌الدین سرسلسلهٔ درویشان را مرتد خوانده بودند، توانست وی را به زندان افکند و از چنگ درویشان رهایی یابد. ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد این زمان افراسیاب از افراط به تفریط روی آورد و شراب خوارگی پیشه کرد و به خوردن گوشت خوک پرداخت. ولی این نکته بویژه در مورد گوشت خوک بعید می‌نماید. افراسیاب مدتی دراز بر اریکهٔ قدرت باقی نماند، زیرا درست در زمانی که سید سرحلقهٔ درویشان دربند بود، فرزندش درگذشت. مردم ماجرا را دستاویز قرار دادند و بر افراسیاب شوریدند. شیخ با احترام فراوان از زندان آزاد شد. افراسیاب از شیخ خواست تا نزد وی حاضر شود. شیخ با سخنانی درشت وی را پاسخ گفت و از حضور امتناع ورزید. متعاقب آن افراسیاب کوشید تا از طریق توسّل به زور شیخ را به حضور آورد، ولی درویشان سلاح در کف به مقابله برخاستند. در این پیکار افراسیاب و سه‌فرزندش کشته شدند. درویشان به آمل که تختگاه مازندران بود حمله بردند و حاکمیت شیوخ را در آن مستقر ساختند. بدین روال در مازندران حکومت روحانی با حکومت غیرمذهبی در هم آمیخت. شیخ قوام‌الدین به زودی مجبور شد تا در واقع حکومت را به یکی از فرزندانش به‌نام کمال‌الدین بسپارد. در ضمن او حکومت آمل را به پسر دیگرش رضی‌الدین واگذارد. متعاقب آن از مبارزه شیخ با خویشاوندان افراسیاب یاد شده است. سرانجام سران نهضت دراویش برتری یافتند و به بازسازی چند شهر، بویژه شهر ساری پرداختند. ساری در نتیجه این حوادث روی به انحطاط نهاده به جنگل و شکارگاهی بدل گشته بود که در آن حتی شکار بزوحشی صورت می‌گرفت. ظرف مدتی کوتاه (از سال

۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ میلادی) در شهرهای مزبور بناهای بزرگ احداث شدند. مؤلف سپس به شرح اتحاد میان شیوخ مازندران و گیلان در پیکار با نمایندگان حکومت غیر مذهبی پرداخت. هنگامی که شیوخ گیلان رانده شدند، از شیوخ مازندران یاری طلبیدند. پیرامون این ماجرا از بر آمدن دو خورشید یاد شده است. بر آمدن شیوخ گیلان از غرب و شیوخ مازندران از شرق. میان حکام استرآباد و فرمانروایان رستمدار (منطقهٔ کوهستانی غرب گیلان) پیکار در گرفت. شیوخ این پیکار را به گونه‌ای بیان می‌دارند تا نشان دهند در این جنگ تنها نبوده‌اند، بلکه همه دراویش در آن شرکت داشته‌اند: به‌عنوان نمونه هنگامی که قوام‌الدین خواست از بی‌گناهی افراد خویش در پیکار رستمدار یاد کند از این عبارت بهره می‌جوید: «ما و درویشان در این جنگ مقصر نبوده‌ایم». بدین ترتیب، دراویش بانیان حکومت محسوب می‌شدند و می‌کوشیدند حاکمیت را به مناطق دامنه‌های جنوبی سلسله کوههای البرز گسترش دهند. در قزوین، حکومت در حال زوال و انحطاط بود، ساکنان قزوین به شیوخ متوسل شدند تا حکومت آن سرزمین را در دست گیرند، ولی از آخرین آگاهیها چنین بر می‌آید که وضع اینچنین نیز نبوده است. به قرار معلوم، رضی‌الدین به قزوین حمله برد و برای آن که شهر در امان ماند، از مردم باج گرفت. از همین نکته می‌توان دریافت که مطلب مربوط به تقاضای قزوین از درویشان برای تصرف شهر، منطبق بر واقعیت و مبتنی بر دقت نبوده است.

متعاقب آن دولت مقتدر تیمور در آسیای میانه تأسیس گردید. تیمور به تصرف مناطق فرهنگی مسلمانان پرداخت و پس از تصرف خوارزم به ایران لشکر کشید. شیوخ که حاکمیت خود را ناپایدار دیدند، طریق آشتی با نمایندگان حاکمیت غیرمذهبی را در پیش گرفتند و سرزمینها و شهرهایی را که پیشتر به تصرف آورده بودند، به آنان باز گرداندند تا متفقاً در برابر تیمور پایداری و مقاومت کنند. آنان زمانی به این کار دست زدند که خبر یافتند تیمور از آمودریا که مرز ایران تلقی می‌شد گذشته است. و اما دربارهٔ تیمور باید یادآور شد که او در رأس حاکمیتی قرار گرفت که پیش از آن توسط مغولان در آسیای مرکزی تأسیس یافته بود. این دولت به نام پسر چنگیزخان چغتایی[1] نامیده

۱. دربارهٔ این دولت ر.ک به: آثار آکادمیسین بارتولد، جلد دوم، قسمت اول مقالهٔ تاریخ هفت رود (هفت آب)، ص ٦٩ ببعد؛ همین نویسنده، الغ بیگ و دوره او، پتروگراد، ۱۹۱۸. (نشریهٔ آکادمی علوم روسیه، ←

می‌شد. مشخصهٔ دولت مذکور آن بود که سازش میان علایق کوچندگان با منافع یکجانشینان به سبب برابری نیروهای این دو بسی دشوار می‌نمود. کوچندگان اغلب به سرزمینهای مسکون حمله می‌بردند. چون همهٔ اراضی مسکون آن نواحی حاصلخیز نبودند، لذا اهالی می‌کوشیدند تا به سرزمینهای حاصلخیز اطراف آمودریا و سیردریا کوچ کنند. این نقل مکان در قرن چهاردهم میلادی و پس از تأسیس حکومت مرکزی صورت گرفت که در رأس آن خانها قرار داشتند. پیش از آن نیاز به چنین حکومتی کمتر احساس می‌شد، زیرا با وجود خان بزرگ فرمانروایان سرزمینهای جداگانه آن زمان دارای استقلال کافی بودند و در مناطق زیر فرمان خود سکه می‌زدند. در این زمان حتی یک سکهٔ متعلق به دولت مشترک همهٔ مناطق دیده نشده است. در قرن چهاردهم میلادی به هنگام فرمانروایی کِبِکْ‌خان ما شاهد ضرب سکهٔ نقرهٔ متعلق به دولت مشترک شبیه سکه‌های طلای اردوی زرین در ایران هستیم. این مورد نمونهٔ نادری از یک نظام پولی مشابه در اروپای شرقی، ایران و آسیای میانه است. حال به مسئله روی آوردن خانات به زندگی شهری می‌پردازیم.

هنگامی که دربارهٔ اردوی زرین سخن داشتم از شهر عمده‌ای به‌نام سرای یاد کردم، واژه «کارشی» که در زبان اویغوری به مفهوم «کاخ» است نیز همین معنا را دارد. در آسیای مرکزی نیز واژه سرای به‌همین مفهوم است. می‌دانیم که سرای نام یکی از روستاهای اطراف آمودریا و نزدیک شهر ترمذ بوده است. این روستا که تاکنون نیز بر جا مانده زمستانگاه خانها بود. بدین روال خانها در مسیر لشکرکشیهای خویش شهرهایی پدید می‌آوردند و طریق یکجانشینی در پیش می‌گرفتند، ولی جریان این تحوّل و گذر به شیوهٔ زندگی جدید موجب بروز برخوردهایی میان خانها و تابعان آنها می‌شد. تابعان علیه خان ترم شیرین به شورش برخاستند و خان جنکشی بار دیگر به شرق بازگشت، ولی این پدیده‌ای گذرا بود، زیرا اندکی بعد این جنبش در غرب نیز از سرگرفته شد. متعاقب آن دولت خانی منقرض شد و حاکمیت در اختیار امیران بزرگ قرار گرفت امیران نیز خانهای دست نشاندهٔ خود را در رأس نواحی قرار دادند. همهٔ امیران مزبور

← بخش تاریخ و فقه اللغه، جلد سیزدهم، شماره ۵)، صص ۳ - ۱۲؛

W. Barthold, Ĉaghatai Khān, - EI, I, S. 846 - 849. (چاپ جدید، جلد دوم، قسمت دوم).

سرزمینها را میان خود بخش کردند. قبیله برلاس که تیمور از آن برخاسته بود بر دشت کشکه دریا و شهرهایی چون کارشی و شهر سبز دست یافت.

در آن شرایط برای خان یا امیر بنای شهرهای مستحکم و حفاظت شده سزاوار نمی‌نمود، زیرا این کار به مفهوم قطع رابطه با کوچندگان تابع به‌شمار می‌رفت. از این رو می‌بینیم که هر اقدامی در زمینه بنای شهرهای استوار شورشهایی برمی‌انگیخت. در این شورشها هر طرفی که پیروز می‌شد، همان راه پیشینیان خویش را در پیش می‌گرفت.

بدین‌ترتیب، هنگامی که حسین سلف تیمور خواست تا شهر بلخ را تجدید بنا کند، تیمور وی را از این اقدام برحذر داشت، زیرا بیم شورش و عصیان می‌رفت. حسین به رغم توصیهٔ تیمور شهر را بازسازی کرد که در نتیجهٔ آن بر وی شوریدند. تیمور خود در این شورش شرکت ورزید و پیروز شد. ولی او هم گرد تختگاه خود شهر سمرقند دیواری پدید آورد و حاکمیت خود را مستقر ساخت. این اقدام تیمور موجب بروز آشوبهایی شد که همهٔ آنها با سرکوبی آشوبگران پایان پذیرفت. سرانجام تیمور حاکمیت خود را در آسیای مرکزی استحکام بخشید. او پس از اتحاد مردم چغتای در صدد برآمد سرزمینهای مجاور را نیز به خود ملحق کند. سرزمینهای ثروتمند خوارزم و ایران نیز او را وسوسه می‌کردند. این جملهٔ حکیمانهٔ تاریخی متداول را به تیمور نسبت داده‌اند که می‌گوید: دنیا ارزش آن را ندارد که دو سلطان بر آن حکومت کنند[1]. چه بسا همین اندیشهٔ سرشار از غرور و تفرعن پیرامون حاکمیت سلطان موجب گرایش او به لشکرکشیهای استیلاگرانه تیمور شده باشد. در ضمن نقش علایق اقتصادی در جنگها و لشکرکشیهای تیمور اندک نبود. دولت برای ادارهٔ سپاه از قدرت مالی برخوردار نبود، لذا لشکرکشیهای استیلاگرانه تنها وسیله برای حفظ و اداره سپاه عظیم او به‌شمار می‌رفت. شایعهٔ پیروزیهای تیمور در همه‌جا پیچید. هنگامی که در ایران این اخبار شایع گردید، شیوخ به منظور دفاع از سرزمینهای تحت فرمان خویش بر آن شدند تا با فرمانروایان استرآباد و رستمدار از در آشتی در آیند.

اما در خوارزم سلسلهٔ صوفیان مستقر شدند که از اردوی زرین و خانهای چغتایی بودند. اینان در آنجا به ضرب سکه‌هایی پرداختند که فاقد نام فرمانروا بود. حاکمیت

---

۱. شاهد این همان جملهٔ معروف باشد که سعدی از آن یادکرده است: «دو سلطان در اقلیمی نگنجند» ـ ویراستار.

مغولان بت‌پرست با حاکمیت دینی اسلام سخت متعارض و متضاد بود. طبق تعالیم اسلام، حکومت تنها خاص پروردگار است و جمله الله الملک[1] بدون ذکر نام حکام بر سکه‌ها خود حاکی از این امر است.

تیمور در سال ۱۳۸۳ یا ۱۳۸۴ میلادی به استرآباد رسید. حال آن‌که پیشرفت سپاهیانش به سبب وجود جنگلهای انبوه با کندی بسیار صورت گرفت. این جنگلها که حفاظی برای مازندران از سمت شرق به شمار می‌رفتند چنان انبوه بودند که سپاه تیمور ناگزیر از طریق توسل به تبر و قطع درختان برای خود راه می‌گشودند. از این رو لشکر تیمور می‌توانست برای عبور از جنگل روزانه تنها ۳ ورست راه طی کند. کمال‌الدین که سرسلسلهٔ درویشان بود فرزند خود غیاث‌الدین را نزد تیمور فرستاد، ولی تیمور که در انتظار حضور شیخ بود، ناخرسندی ابراز نمود. باید افزود که تصرف مازندران چند سال بعد به انجام رسید.

۱. یعنی «حکومت متعلق به پروردگار است». یو. برگل.

سخنرانی هشتم (قسمتهای ۱۵ ـ ۱٦)

آخرین سخن من پیرامون لشکرکشیهای تیمور به مناطق ساحلی دریای خزر بود. لشکرکشیهای تیمور، به‌طوری که مشهود است، اهمیت زیادی در تاریخ جهان اسلام[1] داشته‌اند. من در اینجا به بخشی از آن لشکرکشیها که به‌مناطق ساحلی خزر آسیب رسانده‌اند، اشاره می‌کنم. برای تعیین اهمیت این لشکرکشیها کافی است گفته شود که لشکرکشیها و تاخت و تازهای استیلاگرانهٔ تیمور را با لشکرکشیها و تاخت و تازهای استیلاگرانه چنگیزخان مقایسه کرده‌اند. همین امر تا حدودی مؤید پیروی تیمور از سنتهای امپراتوری مغول بوده است. در لشکر تیمور نیز نظم و نسق مغولی حکمفرما بود و فرزندان و اعقاب تیمور سعی در حفظ آن داشتند. بعضی از شخصیتهای معتبر مذهبی معتقد بودند که تیمور به شیوه‌های جنگی و کشورداری چنگیزخان بیش از احکام و شرایع اسلامی توجه داشت. چنان که خواهیم دید او از مذهب اغلب به عنوان بهانه‌ای برای ستمکاریهای خود بهره‌می‌جست. به عنوان نمونه خطاهای مردم ساکن کرانهٔ دریای خزر را که از دیدگاه تعالیم اسلامی گناه محسوب می‌شد بهانه می‌کرد تا آنان را مجازات

---

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی، پیرامون تیمور و لشکرکشیهای او ر. ک. به: بارتولد و. و، الغ‌بیگ و دورهٔ او، پتروگراد، ۱۹۱۸، صص ۱۲ ـ ۳٦؛ گرکوف ـ یاکوبفسکی، اردوی زرین و رکود آن، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۰، صص ۳۳٦ ـ ۳۸۴؛ یاکوبفسکی، تیمور (معرفی کوتاه)، مجلهٔ «مسائل تاریخ»، ۱۹۴٦، شماره ۸ ـ ۹ صص ۴۲ ـ ۷۴.

کند، البته این بهانه پردهٔ ساتری برای اقدامهای سرکوب‌گرانهٔ او بود. یکی از وجوه تمایز میان تیمور و چنگیزخان تفاوت در نقطهٔ عزیمت آن دو به منظور آغاز لشکرکشی و استیلاگری است. تیمور از ترکستان اسلامی عزیمت کرد، ولی چنگیزخان از مغولستان عازم شد. تیمور همانند چنگیز بخت‌یار نبود، فعالیتهای تیمور نیز با برنامه صورت نمی‌گرفت. هرگاه به متصرفات چنگیز نظر افکنیم، خواهیم دید که در سراسر مناطق تحت تصرف او شیوهٔ ادارهٔ مغولی حکمفرما بود. میان سرزمینهای تحت حاکمیت تیمور و مناطقی که بدانها حمله برده بود تفاوت فاحشی می‌توان یافت. تیمور به سرزمینهای وسیعی لشکر کشید. او در شمال تا ایرتیش، در جنوب شرقی تا دهلی شهر عمدهٔ هند و در غرب تا دریای مدیترانه پیش تاخت. لشکریان تیمور به سوریه رسیدند و تا مرز مصر پیش رفتند. شباهت میان استیلاگریهای تیمور و چنگیز همین است و بس. تیمور تنها منطقهٔ ساحلی خزر، ایران، افغانستان و بین‌النهرین (میان رودان) را به ترکستان ملحق نمود، دیگر نواحی بخشی از دولت او نشدند. او نیز در زمان حیات، تیول خود را میان فرزندان خود بخش کرد. در این مورد نیز بخت یار تیمور نبود. امپراتوری چنگیز در دوران فرزندانش نه تنها محفوظ ماند، بلکه گسترده‌تر شد و از قوام بیشتری برخوردار گشت. در کارهای تیمور تعارض و تناقض وجود داشت. پس از مرگ تیمور بخشهایی از سرزمین زیر فرمان او، جدا شدند. در دورهٔ نسلهای بعدی نیز از وسعت آن روز به روز کاسته شد.

دربارهٔ جریان لشکرکشی تیمور متذکر شدیم که او سال ۱۳۸۴ میلادی به مازندران رسید، ولی در این سال حادثهٔ قابل توجهی روی نداد. مازندران اعلام اطاعت کرد و تیمور عازم مناطق دیگر شد. او رقیبی چون اردوی زرین داشت، لذا می‌بایست از همانجا باز می‌گشت و به سرزمینهای شمال غرب دریای خزر روی می‌آورد، زیرا اردوی زرین بر آن مناطق فرمان می‌راند. تیمور، تختامیش را به عنوان خان آنجا منصوب کرد. این مرد هوشمند و فعال با این که عامل تیمور بود، با وی به رقابت برخاست و کوشید تا مناطق شمال غرب ایران را که در مجاورت قفقاز قرار داشتند از چنگ او بدر آورد و تابع خود کند. تختامیش در سال ۱۳۸۵ میلادی هنگامی که تیمور در سمرقند بود به سرزمینهای شمال غرب ایران حمله کرد. از این نکته می‌توان پی‌برد که چرا تیمور در سالهای بعد به آذربایجان لشکر کشید. تیمور به تفلیس و ا زآنجا

به قارص رفت و زمستان را در قره‌باغ بسر برد. این ناحیه اغلب زمستانگاه تیمور بود. وی سپس وضع گرجستان و شیروان راکه در تابعیت او بودند، سامان بخشید، او حاکمیت شیروانشاه راکه چهارسال پیش از این در رأس حکومت قرار گرفته بود، مورد تائید قرار داد. شیروانشاه که نامش ابراهیم و خود از ناحیهٔ دربند بود، فرمانروایی دودمان جدید دربندی را بنیاد نهاد.

سال ۱۳۸۷ میلادی تختامیش دوباره حمله به این مناطق را از سر گرفت. این زمان، تیمور بازگشت و به تحکیم متصرفات خود در برابر حملهٔ تختامیش که از کمک خوارزم برخوردار بود، پرداخت. تیمور خوارزم را تمام و کمال به اطاعت آورد و شهر اورگنج راکه در محل کنونی کهنه اورگنج واقع شده بود منهدم و به ویرانه بدل کرد و تنها سه سال بعد اجازه داد شهر مذکور به مراتب محدودتر از گذشته بازسازی شود. در نتیجه تنها یک کوی شهر احیا گردید. چنان که در سفرنامه‌های جهانگردان آمده است اورگنج شهر تجارتی وسیعی بود. در جریان استیلاگریهای تیمور، این ماجرا از جملهٔ نوادر است. مظالم و ستمکاریهای تیمور بسیار بوده است، ولی ویرانی عمدی شهرها و جلوگیری از بازسازی آنها از جمله نوادر زندگی او به‌شمار می‌رود. تیمور به هنگام اشغال شهرها در ستم بر اهالی محدودیتی قایل می‌شد. وی تا آن اندازه عمل می‌کرد که مردم را به هراس افکند تا مقاومت را ناممکن بدانند. متعاقب آن شهرها بازسازی می‌شدند و زندگی پیشین را از سر می‌گرفتند. اورگنج مستثنی بود، زیرا تیمور متعمداً کوشید تا شهر را ویران کند. همین امر مؤید مقاومت شدیدی بود که تیمور در خوارزم با آن روبرو گردید، دیگر اینکه، خوارزمیان به هنگام پیکار همچنان با تختامیش در رابطه و پیوند بودند. براساس تاریخ خوارزم و تاریخ انتقال حکومت از تختامیش به تیمور و برعکس، جز از مآخذ مکتوب، سکه‌های ضرب شده توسط تیمور و تختامیش نیز آگاهیهای قابل ملاحظه‌ای به‌دست می‌دهند. جایی که مآخذ مکتوب چندان گویا نیستند از طریق سکه‌ها می‌توان انتقال حکومت از یکی به دیگری را پی‌گیری کرد. در سال ۱۳۹۱ میلادی تیمور به سوی اردوی زرین لشکر کشید، ولی این لشکر کشی از طریق دریای خزر نبود. تیمور به مناطق شمالی‌تری در مسیر رود ولگا رفت و پیش از آن به‌سرزمین بلغار رسید و سپاه تختامیش را درهم شکست و خان دیگری را بر جای او نشاند و خود بازگشت، اندکی پس از این واقعه تختامیش بار دیگر بر اریکهٔ قدرت تکیه

زد. در نتیجه انتظار تیمور بی‌اثر و لشکرکشی وی بی‌ثمر ماند. در تاریخ تیمور نمونه‌های بسیاری از این قبیل می‌توان مشاهده کرد. شهرهایی که به تصرف تیمور در می‌آمدند، پس از خروج لشکریان وی در حالی که تنها پادگانی در آن شهرها برجاگذارده بود، بار دیگر دشمنان تیمور بر آن شهرها دست می‌یافتند و حکومت پیشین را مستقر می‌کردند. پیکار تیمور با تختامیش از دیدگاه نقد اسناد تاریخی نیز در خور توجه است. در اینجا مواردی می‌توان یافت که نشان می‌دهند چگونه باید نسبت به مآخذ برخوردی محتاطانه داشت.

از ابن عربشاه مطالبی پیرامون حوادث در دست است که از نظر زمانی به نوشتهٔ عربی سدهٔ ۱۵ میلادی نزدیکی و مشابهت دارد. در نوشتهٔ ابن عربشاه از نقش عمدهٔ بهادری یاد شده است که در روسیه با نام یدیگی Edigei و در میان ترکان به ایدیکو شهرت داشت. یدیگی یاد شده به سبب اختلافی که روی داده بود از تختامیش کناره‌گرفت و نزد تیمور رفت. ابن عربشاه نیز آن را به صورت داستانی به شرح آورده، نوشته است که یدیگی در جریان ضیافت تختامیش اطمینان یافت که وی قصد دشمنی با وی را دارد. از این رو به سوی تیمور گریخت. در داستانهای عامیانه نیز به‌همین‌گونه از یدیگی یاد شده است. این داستان در دشتی که قوم نوگای در آن سکنی دارند رواج بسیار دارد. گفته می‌شود که یدیگی از آن دیار برخاسته بود. ما در قوم نوگای داستان مزبور را به صورت نخستین آن می‌یابیم. بعدها این داستان در میان اقوام مختلف آسیای مرکزی رواج یافت. ما نه تنها در داستانهای عامیانه، بلکه در نوشته‌های مؤلفان همزمان با رویدادها نیز این ماجرا را می‌خوانیم. بدیهی است از این رهگذر به چگونگی ظهور آن پی می‌بریم و در می‌یابیم که این داستان عامیانهٔ منقول تا اندازه‌ای با واقعیت قرابت داشته است. البته می‌توان آن را چنین تفسیر کرد که یدیگی دارای چنان شخصیتی بوده که در زمان حیاتش افسانه‌هایی راجع‌به او ساخته شده و بی‌درنگ بعد از مرگش رواج یافته و شایع شده است. با وجود مشابهت نوشته ابن عربشاه با داستان مذکور، می‌توان مدعی شد که داستان مبتنی بر واقعیت بوده است. در صورتی که حقیقت جز این بوده است. ما دارای مأخذ دیگری هستیم که از دیدگاه زمانی نزدیک به واقعه و تحریر آن در سال ۱۳۹۳ میلادی یعنی دو سال بعد از واقعه است. در کتاب این داستان به‌گونهٔ دیگری ارائه شده و چنین آمده است که امیرزادگان اردوی زرین علیه تختامیش قیام کردند و یدیگی از

سوی آنان نزد تیمور اعزام شد و به خلاف داستان عامیانهٔ منقول و نوشتهٔ ابن عربشاه نقش او ناچیزتر از آن بود که بیان شده است. مأخذ مزبور موجب تعیین واقعیت حادثه شده است. این نکته نشانه‌ای از آن است که چگونه واقعیت اندکی بعد به‌صورت افسانه در می‌آید. از این رو باید نسبت به مآخذ، حتی منابع و نوشته‌های نزدیک به زمان رویدادها برخوردی آمیخته به احتیاط داشت.

از سال ۱۳۹۲ میلادی هنگامی که تیمور دریافت به اردوی زرین ضربتی کاری وارد آمده است، فعالیت جنگی خود را در ایران و در درجه نخست مازندران از سر گرفت. غیاث‌الدین پسر کمال‌الدین از سوی شیخهای مازندران نزد او رفت و اظهار داشت که حکام مازندران در مناطق محقر جنگلی سکنی دارند. آنها می‌کوشند تا برای مردم خود عدل و داد به ارمغان آوردند. اینان هرگز اندیشه دشمنی با فرمانروایان قدرتمند را در سر نمی‌پرورانند. دعاگو و ثنا خوانند و امید دارند که چیزی جز دعای خیر و هدایایی شایسته وضع و موقعیت دولتشان از آنان خواسته نشود. او در اجرای این مقصود توفیقی نیافت، زیرا اسکندر فرزند افراسیاب که در سپاه تیمور بود گفت این سخن راست نیست و حکام مازندران از زمرهٔ ثروتمندترین فرمانروایانند. سخنان اسکندر مورد تائید قرار گرفت، زیرا تیمور در مازندران به غنائم فراوان دست یافت. چنان‌که پیش از مرگ گفت که در مازندران به چنان ثروتی دست یافت که در هیچ منطقه‌ای همانند نداشت. تیمور دستخوش فریب و نیرنگ نشد. وی عملیات جنگی را همانند گذشته از سرگرفت. تیمور به‌منظور گشودن راه، کارگران را پیشاپیش لشکر قرار داد تا درختان را قطع کنند و راه را برای سپاهیانی که به دنبال آنان حرکت می‌کردند، هموار سازند. این زمان شخصیتهای مذهبی و سادات حاکم بر مازندران می‌خواستند با هر دو دولتی که در گذشته ساقط کرده بودند، سازش کنند، ولی در این کار توفیق نیافتند. به‌عنوان نمونه فرمانروای منطقهٔ کوهستانی رستمدار گرچه با آنان به گفتگو نشست، ولی در واقع همانند متحد تیمور عمل کرد. همسایهٔ شرقی او در استرآباد نیز همین روش را برگزید. حاکم استرآباد که از زمرهٔ فرمانروایان مغول ایران بود گرچه با سادات مازندران خویشاوند شد، مع‌هذا با تیمور متحد شد. سادات گنجینه و خزاین خود را به دژ مهنه سر نزدیک ساحل دریا انتقال دادند. مدتی این منطقه در محاصرهٔ لشکریان تیمور بود. این که دژ مزبور برابر لشکریان تیمور مقاومت نمود، گواهی است بر فنون رشد نیافتهٔ آن روزگار، زیرا چنین

آمده است که بنای این دژ بیشتر از چوب بوده است. باید افزود که دژ مزبور در وسط باتلاق قرار داشت و دسترسی بدان دشوار بود. دیوارها، برجها و دروازه دژ از چوب بود. اما راجع به گنجینه‌ها باید یادآور شد که آنها را در خاک دفن کرده بودند. برای این منظور حیله‌ای بکار برده اشیاء گرانقیمت را در زیر و ظرفهای مسی را بر روی آنها نهاده بودند. این حیله کارساز شد. هنگامی که لشکریان در جستجوی دفینه زمین را کندند به ضرفهای مسی بر خوردند، لذا دست از کاوش برداشتند. بدین ترتیب، گنجینه در همانجا باقی ماند.

سپاه مازندران در پیکار با لشکر تیمور شکست یافت. ظهیرالدین مرعشی مورخ که خود از تبار سادات بود، پیکار سپاه مازندران با لشکریان تیمور را خصای بزرگی نامید و نوشت که تنها جنگ چریکی می‌توانست توفیقی برای سادات مازندران به‌بار آورد. پس از پیکار دژ مهنه سر محاصره و دو ماه بعد مسخر گشت. در ضمن گفته شد که ملاحان و زورق دارانی که در آمودریا رفت و آمد می‌کردند نیز در محاصرهٔ این دژ شرکت داشتند. این نکته خود دلیلی است بر این که آب آمودریا آن زمان به دریای خزر می‌ریخت. از طریق همین زورقها قاروره‌های آغشته به نفت به درون دژ پرتاب می‌شد که خود از فنون جنگی آن زمان و دارای اهمیت بسیار بود. پادگان محصور قلعه نیز به منظور ممانعت از دستیابی به قلعه، به سوی زورقها تیر پرتاب می‌کردند. از این ماجرا می‌توان دریافت که قاروره‌های آغشته به نفت کاربرد چندانی نداشتند، زیرا هرگاه جز این می‌بود تأسیسات چوبی قلعه دستخوش حریق می‌شدند. محاصرهٔ قلعه دو ماه به درازا کشید و سادات ناگزیر تسلیم شدند. تیمور آنها را ایستاده به حضور پذیرفت. این شیوه در شرق نشانهٔ عدم التفات بود. تیمور آنان را به جرم ارتکاب گناه در دین متهم کرد و مورد عتاب قرار داد. اهالی مازندران شیعی مذهب بودند. به‌همین سبب در جریان مقایسه اخبار منابع مختلف به سهولت می‌توان دچار خطا شد. ابن عربشاه مورخ عرب که پیشتر از او یاد کردم می‌نویسد که تیمور شیعی متعصبی بود. وی بر پایهٔ اعمال تیمور در سوریه (شام) به چنین نتیجه‌ای دست یافت، حال آن که تیمور در مناطق ساحلی دریای خزر شیعیان را به گناه بی‌احترامی نسبت به یاران پیامبر(ص) مورد عتاب قرار می‌داد.

اگر ما این دو مورد از اعمال تیمور را که در مناطق ساحلی خزر و شامات صورت گرفته است مورد توجه قرار دهیم، آنگاه معلوم خواهد شد که در هر یک از موارد

مذکور، اعلام جرم ارتکاب به گناه تنها بهانه‌ای برای اعمال ظلم و ستم بر اهالی بود. تیمور چنین وانمود می‌کرد که گویا اهالی و مردم آن دیار مرتکب گناه شده‌اند. پاسخ جسورانهٔ کمال‌الدین به تیمور در خور توجه است. او خود را اولاد علی(ع) می‌نامد و از دشمنان علی(ع) بیزاری می‌جوید. وی ابراز شگفتی می‌کند از این که تیمور خود را حامی و مروّج اسلام می‌نامد و در عین حال خون مسلمین را می‌ریزد و اموال آنان را به غارت می‌برد. به نظر می‌رسد که این گفته نتوانست تیمور را نسبت به مردم مازندران به سر شفقت آورد. سادات از حاکمیت برکنار شدند، ولی هیچیک به هلاکت نرسیدند. آنها به اسارت در آمدند و به منطقهٔ زیر فرمان تیمور تبعید شدند. برای مشخص نمودن سلطه و نفوذ اسلام در دولت تیمور این نکته حائز اهمیت است که هرگاه سادات اولاد رسول(ص) با وی به دشمنی بر می‌خاستند، تیمور آنها را نمی‌کشت، بلکه تنها به تبعید بسنده می‌کرد. زندگی اولاد رسول(ص) همانند زندگی فرزندان و اعقاب تیمور در معرض خطر و هلاکت قرار نداشت، حال آن که سادات علیه تیمور به مبازهٔ مسلحانه دست می‌زدند. واقعه‌ای وجود دارد که مؤید این نکته است. هنگامی که شهر دمشق در محاصرهٔ لشکریان تیمور قرار داشت، حسین نوادهٔ تیمور به محاصره شدگان پیوست و علیه جدّ خود به پیکار برخاست. پس از تصرف شهر، حسین به هلاکت نرسید. جز از فرزندان و اعقاب تیمور، سادات تنها کسانی به‌شمار می‌رفتند که مصون و از مجازات اعدام در امان بودند. تیمور با وجود مظالم و ستمگریهای بی‌شماری که نسبت به مردم روا می‌داشت، رفتارش نسبت به سادات به گونه‌ای دیگر بود.

تیمور غنایم فراوان به‌چنگ آورد. ارقامی پیرامون میزان زر و سیم و دیگر غنایم او وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می‌کنم، زیرا از اهمیت خاصی برخوردار نیستند. ظهیرالدین مرعشی مطالبی از پدر خود نقل کرده که مربوط به دوازدهمین سال زندگی او است. بنا به نوشته او پس از آن که تیمور به شرق مازندران رفت، سادات سوار برزورق رهسپار ترکستان شدند. در این باره گفته شده است که آنها را به مصب آمودریا، محل آغریچ، جایی که آب آمودریا به بحر خزر می‌ریخت، بردند. سپس آنها را به مناطق مختلف، از جمله خوارزم پراکندند. این نکته خود مؤید آن است که هنگام پیوستن آب آموی به دریای خزر، راه آبی سراسری وجود نداشته است. در نوشته مرعشی چنین آمده است که نخست آنها را تا جایی که میسر بود از طریق رود و پس آنگاه از راه

خشکی بردند. ظاهراً آنجا محل سرچشمه و ریزش آبشارها بود. ظهیرالدین ضمن شرح انهدام و ویرانی مازندران می‌نویسد که در این سرزمین حتی خروسی برای خواندن و مرغی برای تخم نهادن برجای نماند. این عبارت یکی از تعابیر ظهیرالدین مرعشی به‌منظور ارائه تصویری از حدود ویرانی و انهدام آن سرزمین است. به‌عنوان نمونه هنگامی‌که از حوادث سده ۱۲ میلادی و حملهٔ فرمانروای آن روز خراسان به ساری و ویرانی شهر مذکور یاد کرده، نوشته است که در ساری حتی سایه‌ای پیدا نمی‌شد تا شخص دمی در آن بیاساید. این نکته باور کردنی نیست که حتی درختی برای سایه افکندن باقی نمانده باشد. گمان نمی‌رود در جریان غارتگری لشکریان تیمور نیز نوشتهٔ او منطبق بر واقعیت و به‌گونه‌ای باشد که حتی یک مرغ نیز بر جا نمانده باشد. با این وصف از گزارش مذکور می‌توان به حدود غارت و ویرانی که تیمور و لشکریانش مسبب آن بوده‌اند، پی برد. پس از این ماجرا، تیمور اسکندر فرزند افراسیاب را به حکومت بخش غربی مازندران و شهر آمل گمارد. حاکمیت بخش شرقی مازندران و شهر ساری به جمشید قارن‌گوری واگذار گردید. گفته شده است که اهالی مازندران از اسکندر چندان بیزار بودند که از زندگی در آمل سرباز زدند و راه مشرق را در پیش گرفتند و به ساری رفتند (این نکته را ظهیرالدین مرعشی آورده که خود از سادات بوده و نسبت به اسکندر روشی بی‌طرفانه نداشته است). ساری به‌سرعت بازسازی شد، ولی آمل تا مدتی ویران بود. اسکندر که سخت دشمن سادات بود، به‌منظور ابراز خصومت فرمان داد تا مزار قوام‌الدین بنیادگذار دولت سادات را در آمل ویران کنند. دربارهٔ بنای آرامگاه مزبور چنین آمده است که وقتی جسد را به آمل بردند، در آنجا گنبدی بلند بنا نهادند و جسد را در زیر آن به خاک سپردند که از آن زمان زیارتگاه مردم شد. اهالی به تخریب آرامگاه تن در نمی‌دادند و نگرانی ابراز می‌داشتند. ولی هنگامی که قطب‌الدین که از فقیهان عهد خود بود و نسبت به سلسلهٔ درویشان نظری منفی داشت به مردم گفت نگران نباشند، زیرا در گذشته مزارهای قدیسان والاتری ویران شد و هیچ حادثه‌ای روی نداد، آنگاه مردم در ویران کردن آرامگاه شرکت جستند. این آرامگاه بعدها در قرن هفدهم میلادی بازسازی شد.

با وجود تبعید سادات، دو تن از فرزندان کمال‌الدین در سپاه تیمور ماندند و در لشکرکشیهای او شرکت ورزیدند. اینان نخستین کسانی بودند که پس از قطع رابطهٔ تیمور

با اسکندر به سبب عصیان وی، به بخشی از اراضی زیرفرمان خود دست یافتند.

پیش از این، بخشی از سپاه تیمور به گیلان، و سپس به جنوب ایران رفته بودند. سال ۱۳۹۴ میلادی او به ارمنستان و گرجستان رفت. متعاقب آن حملهٔ تختامیش به نواحی قفقاز صورت گرفت، ولی در همین سرزمین از تیمور شکست یافت و در سال ۱۳۹۵ تیمور به کمک شیروانشاه در طول دریای خزر تا دربند و دورتر از آن پیش تافت. اعمال تیمور در داغستان درخور توجه است و نشان می‌دهد که رواج اسلام در آن سرزمین اندک بوده است. تفاوت عمدهٔ زمان تیمور با سده دهم میلادی در آن است که در زمان تیمور کوموخها مسلمان بودند و آنان را غازی کوموخ می‌نامیدند و این عنوانی بود که در میان عربها به کسانی که در راه معتقدات خود پیکار می‌کردند اطلاق می‌شد. این عنوان مؤید مبارزه کوموخها در راه اسلام و پیکار با کفّار است. همسایگان نزدیک آنان در بخش جنوبی داغستان، قایتاقها و آکوشینهای غیر مسلمان بودند. هنگامی که غازی‌کوموخها با تیمور به دشمنی بر می‌خیزند، وی آنان را به حمایت از آکوشینهای بت‌پرست متهم می‌کند، در نتیجه کوموخها عنوان «غازی» را که به مفهوم مبارز راه دین بوده است از دست می‌دهند. درباره قایتاقها[1] باید گفت که باربارو جهانگرد ایتالیایی سده ۱۵ میلادی ضمن اشاره به قوم مزبور متذکر شد که در میان آنان کسان بسیاری از فرقه‌های‌مختلف مسیحی هستند: از آن جمله‌اند پیروان آیین گریگوری ارمنی و کاتولیکها. آفاناسی نیکیتین بازرگان و جهانگرد روسی ضمن سفر به داغستان در سال ۱۴۶۶ میلادی از حاکم قایتاقها با نام فردی مسلمان یاد کرده است. یکی از روایات رایج در قفقاز مؤید آن است که قایتاقها و دیگر اقوام اگر چه از سدهٔ نخست هجری با ترویج اسلام به آیین مذکور روی آورده بودند، مع‌الوصف چنان که می‌بینیم در نیمهٔ اول سدهٔ ۱۵ میلادی هنوز پیرو آیین مسیح بودند.

تیمور استراخان (هشترخان ـ حاجی طرخان) را متصرف شد و آن را ویران کرد. این نکته باید در رابطه با مقالات کووالفسکی مورد توجه قرار گیرد. کووالفسکی می‌نویسد که استرخان در سدهٔ ۱۴ میلادی[2] بنا شده و د راین عصر شهری بزرگ بوده است. این

---

۱. ر.ک. به: بارتولد، مسئله مربوط به اصل و نسب قایتاقها، ـ «بررسی نژاد شناختی»، ۱۹۱۰، شماره ۲ ـ ۱، صص ۳۷ ـ ۴۵، شماره ۴ـ۳ صص ۲۸۳ ـ ۲۸۴.

۲. ر.ک. به: س. کووالفسکی، آتشفشان منطقهٔ لنگرگاه و اراضی تکتونیک (آتشفشانی) بی‌بی‌هیبت وسطی،

شهر در سده ۱۴ میلادی توسط تیمور ویران شد و پس از آن شهر جدید در محل دیگری بنا گردید که اکنون نیز همانجا است. محل نخستین آن به نام ژارنی بوگور نامیده می‌شود. در حال حاضر اختلاف بر سر این نکته است که آیا این ویرانه‌ها همان استراخانی است که تیمور در پایان سدهٔ ۱۴ میلادی آن را ویران کرده است، یا اینکه بقایایی از خرابه‌های شهر اتیل (اتل) سرزمین خزر است. در این باره چند نظر وجود دارد. یک نظر مبنی بر این پندار است که مصب رود ولگا تغییر یافته و آب آن از طریق اتل به دریای خزر ریخته است. از این رو از بقایای شهر اتل اثری برجا نمانده است و استراخان نیز در عصر مغول بنا شده است، نظر دیگر حاکی از آن است که شهر استراخان درهمان مکان اتل بنا شده است. تیزن هاثوزن[1] برای اثبات نظر دوم تلاش کرده است. به هر تقدیر تیمور پس از ویرانی استراخان به‌سوی شمال رفت و شهر سرای را ویران کرد. باید خرابیهای واقع در نزدیکی تسارو مربوط به آن باشند. پیشتر یادآور شدیم که دو ویرانه را از بقایای این شهر دانسته‌اند. در ضمن ویرانهٔ نزدیک تسارو به مراتب وسیعتر از دیگری است. در ویرانه نزدیک شهرک سلیترن هیچ اثری از انهدام مشهود نبود، حال آنکه در ویرانه‌های تسارو اجسادی مشاهده شد که سرها و دیگر اعضای آنان را از بدن جدا کرده بودند. اینها مظاهری از شقاوت تیمور بهنگام اشغال شهرها، از جمله اشغال سرای بوده است. بدین روال، تیمور بار دیگر اردوی زرین را مورد حمله قرار داد. از این حمله نیز نتیجهٔ قطعی به‌دست نیامد. سپس تیمور برای حمله‌ای تازه تدارک دید و از همان راه داغستان و دربند که در سال ۱۳۹۶ میلادی گذشته بود و ابراهیم شروانشاه حاکم آنجا بود، بازگشت. سپس تیمور تمام این مناطق را به فرزند ارشد خود میرانشاه (که زنده مانده بود) سپرد. راجع به حکومت میرانشاه گفته شده است که گستره حکومت او از دربند تا بغداد و از همدان تا مرز شرقی آسیای صغیر بوده است. تیمور پس از استقرار حکومت فرزند از آن سرزمین دور شد و چنان که خواهیم دید به سبب اعمال همین فرزند با سرعت بدانجا بازگشت.

← و نورو ـ کاشای دوم ـ دریای خزر، ـ «اقتصاد نفتی آذربایجان»، باکو، ۱۹۲۴، شماره (۲۶) ۲، ص ٦٦.

۱. نظریهٔ ب ـ استاویسکی: ر.ک. به: و.گ. تیزن هاثوزن [در حاشیهٔ آثار اتیل (اتل) قدیم] ـ «کارهای اولین کنگره باستانشناسی مسکو، سال ۱۸٦۹»، جلد اول، مسکو، ۱۸۷۱، صص CXI - CXXX/X (در حال حاضر ر.ک. به: م. آی. آرتامونوف، تاریخ خزر، لنینگراد، ۱۹٦۲، صص ۳۸۵ ـ ۳۹۹ و ۴۱۲.

پرسش: لطفاً به اصل و نسب تیمور اشاره کنید. آیا راست است که او در عرصهٔ تاریخ چون فردی ماجراجو و راهزنی بزرگ ظاهر شد، ولی بعدها به سبب شرایط مساعد توانست قدرت و حاکمیت را فرا چنگ آورد؟

پاسخ: ظاهر مطلب چنین است، ولی تاریخ در این باره سکوت کامل اختیار کرده است. به هنگام روی کار آمدن خان مغول از قسمت شرقی دولت پیشین چغتای، او بغتةً در تاریخ ظاهر می‌شود. راجع‌به گذشته تیمور چیزی گفته نشده است. کلاویخو که سفیر اسپانیا بود و در زمان حیات تیمور از زادگاه او گذر کرده شنیده است که تیمور در آغاز چون مردی راهزن شناخته شده بود. این نکته تا اندازه‌ای مقرون به حقیقت است، زیرا منطقه شهر سبز در اختیار تیمور نبود. والی اینجا شخص دیگری از خویشاوندان دور تیمور بود. تیمور به‌منظور احراز قدرت و حاکمیت از حملهٔ مغولان بهره جست، ولی بعدها افسانه‌ای پدید آمد حاکی از این‌که گویا جدّ تیمور شخصی به‌نام قره‌چار زمانی حاکم سراسر منطقه بوده است و حتی بین او و چنگیزخان پیمانی منعقد گشته مبنی بر این که جانشینان چنگیز مقام خانی و اخلاف قره‌چار فرماندهی سپاه را بر عهده گیرند. البته این افسانه به منظور برائت حاکمیت تیمور ساخته و پرداخته شد، حال آن‌که واقعیت جز این بوده است. آغاز حاکمیت چنگیزخان نیز با افسانه‌ای مشابه به شرح آمده است. او نیز در آغاز در رأس دارو دسته‌ای قرار داشت و بعدها به تدریج شمار پیروان خویش را افزون کرد.

پرسش: آگاهی از سازمان لشکری تیمور مورد علاقهٔ من است. گاه او را در جایی و گاه در جایی دیگر مشاهده می‌کنیم. او چگونه قادر به تحرک سریع لشکری عظیم بوده است؟

پاسخ: لشکر تیمور همانند سپاهیان و جنگجویان آسیای مرکزی به تقریب از واحدهای سوار نظام سازمان یافته بود. بی‌گمان تیمور سردار بزرگی بود. هنگامی که از تجهیزات لشکر تیمور سخن به میان می‌آید معلوم می‌شود که او همه چیز را تا حد سوزن و نخ در مدّ نظر داشت. لشکریان او از کلیهٔ نیازمندیها بهره‌مند بودند. تاریخ در این‌باره، اطلاعاتی بما می‌دهد که در زندگینامهٔ تیمور گنجانده نشده است. زندگینامه تیمور سده ۱۷ میلادی در هندوستان به‌دست آمده است. در ضمن هیچ دلیلی وجود ندارد که به راستی زندگینامهٔ مذکور از سوی تیمور نوشته شده باشد. ما اثر شرف‌الدین یزدی مؤلف ظفرنامه را دربارهٔ تاریخ رسمی تیمور و نیز نوشته ابن عربشاه دشمن و مخالف تیمور را دربارهٔ

هنر جنگی و کسب اطلاع و جاسوسیهای او در دست داریم. او نخست از طریق کاروانیان و بازرگانانی که در اختیار داشت پیرامون کشورهای مختلف به آگاهیهای گسترده‌ای دست می‌یافت.

پرسش: آیا قوریلتای عهد چنگیز در زمان تیمور برقرار بود؟

پاسخ: نظر معمول بر آن است که در عهد چنگیزخان قوریلتای گویا نهادی رسمی و دارای حقوق بوده است در واقع چنین نیست. قوریلتای پدیده‌ای مشابه مجلس رایشتاگ[1] آلمان در سده‌های میانه بوده است. حتی انتخاب خان جدید، به مفهوم ما نیز در قوریلتای صورت نمی‌گرفت. در قوریلتای همانند رایشتاگ آلمان در سده‌های میانه مسائل بر پایه رأی گیری و اخذ اکثریت آرا حل نمی‌شد. کسانی که می‌بایست بر اریکه قدرت تکیه زنند از پیش مشخص می‌شدند. در قوریلتای انتخاب صورت نمی‌گرفت. بلکه رسماً اعلام می‌شد. کسانی که تابع این اصل نبودند در قوریلتای حضور نمی‌یافتند. در عهد تیمور نیز قوریلتای به‌صورت نهادی مردمی همچنان باقی ماند. قوریلتای چه در آغاز و چه در عهد تیمور قادر به محدودکردن قدرت و حاکمیت سلطان فرمانروا نبود.

پرسش: وضع سیاسی قفقاز در عصر حملهٔ تیمور چگونه بوده است؟

پاسخ: در جنوب حکومت مغولی ایران وجود داشت که در دست دودمان جلایریان و شهر مهم آن تبریز بود. در شمال، خانهای اردوی زرین فرمانروایی داشتند. اینان می‌کوشیدند تا بر مناطق ساحلی اطراف خزر مسلط شوند. اینان از آغاز نیمه دوم سدهٔ ۱۴ میلادی به‌چند حمله دست یازیدند که توفیقهایی نیز به همراه داشت. پایینتر از آن منطقه تحت فرمان شروانشاهان بود که تا ظهور دودمان جدید دربندیان دوام یافت. در داغستان مناطق مستقل کوچکی فارغ از وابستگی وجود داشتند. وضع سرزمینهایی که تیمور بدان سرزمینها لشکر کشید بر این منوال بوده است. پس از انقراض دولت مغولان، تیمور خود را ناجی و احیاکننده نظام فرو ریخته نامید و اشغالگریهای خود را چنین توجیه کرد.

پرسش: توصیف جهانگردانی چون مارکوپولو و دیگران تا چه پایه صحت دارد و کدامیک با دقت بیشتری وقایع را به شرح آورده‌اند؟

---

۱. رایشتاگ نام پارلمان آلمان در سال ۱۹۴۵ بوده‌است.م

پاسخ: همه می‌دانند که اینان زندگی مغولان را به میزان قابل ملاحظه‌ای به شرح آورده و روشن ساخته‌اند. روبروک که از جهانگردان سده ۱۳ میلادی و آگاه‌ترین و باسوادترین آنها بوده، با استناد به ویرژیل اطلاعات جالبی راجع‌به کاربرد نوشتار و غیره ارائه کرده است. مارکوپولو مردی بازرگان و کم سواد بود. او منصفانه به شرح مشاهدات خود پرداخت، ولی درهمهٔ موارد نتوانست میان دیده‌ها و شنیده‌های خویش تفاوت محسوسی قایل شود.

پرسش: گذشتهای تیمور نسبت به سادات را حتی در زمانی که اعمالشان علیه حاکمیت او بوده چه‌گونه می‌توان توجیه کرد؟

پاسخ: سادات همگی بدون استثناء شیعی نبودند. اینان از سلاله پیامبر(ص) به شمار می‌رفتند. سبب این امر را باید احترام به اولاد رسول(ص) دانست. در ضمن می‌بینیم که حجاج در دیدهٔ تیمور از احترام فراوان برخوردار بودند. تیمور از یک سو مردی جنگجو و جنگاوری از نظام جنگی چنگیزخان بود. وی با هنرمندی تمام از آن نظام به منظور بیدار کردن حس جنگجویی در سپاهیان خویش بهره جست، از سوی دیگر او خود را حامی اسلام، روحانیت اسلامی بویژه سادات و سلالهٔ پیامبر(ص) می‌نامید. سادات نیز نمایندگان اصلی آیین اسلام به‌شمار می‌رفتند. همین امر مؤید قدر و منزلت سادات در نظر تیمور بوده است. ضمناً درعهد تیمور تعلق به اصل و نسب از اهمیت والایی برخوردار بود. همین خود عامل مصونیت سلاله پیامبر(ص) محسوب می‌شد. بدین روال اعمال تیمور را با توجه به سه عامل می‌توان وصف نمود. عامل نخستین، توجه به تبار و اصل و نسب، عامل دوم، اصول جنگی و عامل سوم، احترام به سلالهٔ پیامبر(ص) بود.

* * *

سخنرانی خود را ادامه می‌دهم، گفته شد که تیمور در مورد فرزندان و اعقابش به نیکبختی چنگیزخان نبود. این نکته را می‌توان از اعمال فرزندش میرانشاه دریافت. میرانشاه به منطقهٔ وسیعی از بغداد تا دربند و از همدان تا آسیای صغیر فرمانروایی داشت. گرایشهای ویرانگرانهٔ تیمور در فرزندش به حد جنون رسیده بود. او بناهای عظیم تاریخی را از آن رو ویران می‌کرد تا توجه همگان را به سوی خود معطوف دارد. کلاویخو سفیر اسپانیا، دربارهٔ روحیهٔ این شخص می‌نویسد که میرانشاه دوست داشت که

همه از او سخن بگویند. او هرگز چیزی عرضه نکرد و همانند پدرش کشورگشا نبود، بلکه به مراتب بیش از پدر به ویرانی دست یازید. به‌هر تقدیر، تیمور ناگزیر فرزند را دیوانه نامید و در سال ۱۳۹۹ میلادی علیه او لشکر کشید. این ماجرای تاریخی در روایت رسمی تاریخ تیموری به خامهٔ نظام‌الدین شامی که رویدادهای عهد تیمور را به شرح آورده، پنهان مانده است. در این روایت بی آن‌که سخنی از اعمال میرانشاه به میان آید از رویدادهای سال ۱۳۹۹ میلادی یاد شده است. از این مطالب می‌توان دریافت که تیمور خواستار انتشار این رویداد تاریخی نبود. به هر تقدیر او ناگزیر حکومت را از فرزند خویش باز پس گرفت. کلاویخوی جهانگرد، خود میرانشاه را دید، و با وی گفتگو داشته است . میرانشاه به گونه‌ای کاملاً عاقلانه تندرستی پادشاه اسپانیا را جویا شد و پرسشهایی را مطرح نمود که در کلاویخو تصوری از فردی دیوانه پدید نیاورد و وی اثری از دیوانگی در میرانشاه نیافت. نمی‌دانیم روایت مربوط به جنون میرانشاه تا چه پایه راست است. شاید علت دیگری در کار بوده است. شاید سبب این امر دشمنی با شخص تیمور بوده است. این موضوع دیگری است، ولی به هر تقدیر میرانشاه از اریکه قدرت بر کنار شد. این رویداد مربوط به سال ۱۳۹۹ میلادی است. سال ۱۴۰۰ میلادی تیمور به گرجستان لشکر کشید، ولی سپس به تبریز بازگشت و به قصد شکار از آنجا به دریاچهٔ گوگ چای (گوگچه) رفت. پس آنگاه تیمور در صدد لشکرکشی به سوی اردوی زرین برآمد، زیرا اقدام پیشین خود را در لشکرکشی سال ۱۳۹۵ میلادی که منجر به ویرانی سرای و استراخان (حاجی طرخان) شده بود، ناتمام دانسته بود. ولی با متقاعد کردن تیمور او را از این کار باز داشتند و تصمیم تیمور لغو گردید. تیمور نسبت به مناطق ساحلی دریای خزر توجه خاصی داشت. او نسبت به بازسازی این مناطق از جمله کانالهای آبیاری توجهی ابراز نمود. در نتیجه آبیاری مزارع از سر گرفته شد. در بهار سال ۱۴۰۲ میلادی تیمور از قره‌باغ که بنابر معمول زمستانگاه او بود علیه سلطان با یزید لشکر کشید و او را در نزدیکی آنکارا (آنقره) شکست داد. هنگام بازگشت به گرجستان با آن صلح کرد و سپس به بازسازی شهر بیلقان پرداخت که تاکنون چندین بار از آن سخن داشته‌ایم. سپس تیمور برای فرمانروایی خلیل سلطان فرزند میرانشاه منطقه‌ای را اختصاص داد که شامل گرجستان، ارمنستان و اران بود. ولی خلیل سلطان نتوانست بر این منطقه فرمان راند، زیرا در آخرین لشکرکشی تیمور (به چین) شرکت ورزید و پس از

مرگ تیمور سمرقند را به تصرف آورد. او در میان لشکریان از محبوبیت برخوردار بود و لذا توانست چند سال در آنجا باقی بماند. چندی بعد شاهرخ پسر تیمور او را از اریکه قدرت به زیر افکند. شاهرخ، خلیل سلطان را در تصرف سمرقند گناهکار شمرد و مورد سرزنش قرار داد و مدعی شد که تیمور جز از گرجستان، ارمنستان و اران که سرزمینهای ثروتمند، آباد و شکوفایی بودند، منطقهٔ دیگری را به خلیل سلطان واگذار نکرد. ولی خلیل سلطان به‌خلاف دستور تیمور سرزمینهای مذکور را رها کرد و در سمرقند که تختگاه او بود مستقر گردید.

ماجرای دیگری پیرامون نواحی حاشیهٔ دریای خزر وجود دارد. ماجرای مزبور مربوط به قیام اسکندر در مازندران است. حسین کیا فرزند اسکندر در دژ واقع در فیروزکوه، اندکی در جهت جنوبی‌تر البرز با سرسختی برابر سپاه تیمور مقاومت کرد. هنگامی که سربریدهٔ پدرش را که در جنگ درون جنگل به هلاکت رسیده بود، بدو عرضه کردند ناگزیر دست از پیکار شست. در زبان فارسی پیکار در جنگل را «جنگ جنگلی» می‌گویند. فرمانده لشکریان مغول که سرانجام قیام را فرو نشانده و اسکندر را به اسیری گرفته بود، جزئیات این فاجعه را برای ظهیرالدین به شرح آورد. او حکایت می‌کند که وقتی اسکندر در جنگل محاصره شد و فرزندان کوچکش با نزدیک شدن دشمن فریاد برآوردند، او آنها را خفه کرد. در پی این حادثه مادر اسکندر ناله و فریاد سرداد، ولی او نیز کشته شد. پس از آن به دام لشکریان تیمور افتاد و سرانجام به قتل رسید. با وجود سلب حکومت از سادات و پراکندگی اینان در نواحی مختلف، مع‌هذا دو تن به نامهای غیاث‌الدین و علی شامل عنایت تیمور شدند و در لشکرکشیهای او شرکت ورزیدند. سپس آمل به آنان بازگردانده شد. در شهر ساری، شخص دیگری حکومت می‌کرد که با سادات دشمنی داشت. این که تیمور افراد دودمانی را که دشمن می‌داشت و از آنان سلب حکومت کرده بود، بار دیگر بر آمل گمارد و این که به سبب عدم ثبات در استقرار حکومت دست نشاندهٔ خود چند بار به اردوی زرین لشکر کشید، مؤید ناپایداری فتوحات او است. حتی احداث بناهای بزرگ و حفر کانالهای عظیم نموداری از روان بیمار او است. وحشیگری تیمور همانند چنگیز نبود. چنگیز نیز هنگامی که ضروری می‌نمود، مردم شهرها را دستخوش هلاک می‌کرد، ولی گرایش و تعلق خاصی در کشتار وحشیانهٔ مردم در او نمی‌یابیم، حال آن که درکشتارهای

جمعی تیمور ما شاهد توحش نفرت‌انگیزی هستیم که با ظرایفی بیمارگونه آمیخته بوده است. بدین روال ویرانگریهای تیمور بی‌گمان ناشی از رفتار بیمارگونهٔ او بوده است. در سازندگیهای تیمور نیز جوانبی از تلاشهای او را می‌توان مشاهده کرد. او می‌کوشید تا به هر قیمت بناهایی ایجاد کند که از دیدگاه بلندی و عظمت دیگر بناها را تحت‌الشعاع قرار دهد، حال آن‌که بناهای عظیم مذکور از دیدگاه فن معماری در سطحی نازلتر از ارزش هنری قرار داشته‌اند. تیمور از اندیشه‌های هنری بزرگی برخوردار بود. بنا به نوشتهٔ مورخان تیمور خود پیرامون جوانب هنری این بناها ابراز نظر می‌کرد. حال آن‌که جنبه‌های معماری آنها ضعیف بود. بناها به‌سرعت فرو می‌ریختند و حتی در زمان حیات تیمور ادای نماز جمعه در مسجدی که به فرمان وی احداث شده بود خطرناک می‌نمود، زیرا پس از اتمام آن سنگهایی از آن جدا شده برزمین فرو می‌افتادند.

تیمور نیز همانند چنگیز وقفه‌ای در فتوحات خویش پدید نمی‌آورد. او حتی در صدد لشکرکشی به چین بود. هنگامی که می‌خواست به چین لشکر کشد در شهر اترار درگذشت چنان که کلاویخو می‌نویسد تیمور پیر و فرتوت بود، ولی علی‌رغم پیری و ضعف فزون از حدّ قصد جنگ را از سر بدر نکرد. او می‌خواست با این حمله تمام فتوحات پیشین خود را تحت الشعاع قرار دهد. پس از مرگ تیمور بی‌درنگ دولتش فرو پاشید. گرچه در بعضی مناطق فرزندانش همچنان در رأس امور باقی ماندند، ولی در دیگر نواحی از جمله تبریز، دولت پیشین که از دودمان جلایریان بود، به‌سرعت زمام قدرت را در دست گرفت. متعاقب آن اغلب میان جلایریان و قبایل ترکمان پیکارها روی می‌داد. شروانشاه نیز با موافقت و رضایت فرزند تیمور استقلال خود را باز یافت. با اردوی زرین بر سرتصرف خوارزم و مناطق پیرامون دریای خزر نیز پیکارهایی در گرفت. در منطقهٔ شماخی واقع در کرانهٔ دریای‌خزر مرکز بازرگانی بزرگی پدید آمد و همانند باکو بناهای بزرگی احداث گردید. در مازندران نیز سادات دوباره به‌قدرت رسیدند ولی میان خود آنان درگیری روی داد که در نتیجه درگیریهای محلی دودمان سادات رفته رفته ضعیف و ضعیفتر شد[1]. فرمانروا و به دیگر سخن تزار مسکو را بیگ

---

۱. برای بدست آوردن اطلاعاتی راجع به تاریخ سیاسی مناطق حوزه خزر در قرن پانزدهم ر.ک. به: ←

بزرگ و خان سفید می‌نامیدند. این القاب که در قرن شانزدهم میلادی عنوان شده بود مؤید میزان نفوذ و قدرت فرمانروای بزرگ مسکو بود، پیش از سدهٔ شانزدهم نیز فرمانروایان مسکو کوشیدند تا با شیروانشاهان رابطه برقرار کنند و از نفوذ آنان برای عبور بازرگانان خود به مناطق دورتر بهره‌جویند. بدین‌ترتیب، تزارهای روس در امور بازرگانی دریای خزر و سواحل آن نیز شرکت ورزیدند. سفیران روس به دربار شیروانشاه می‌رفتند. چندی بعد بازرگان روس آفاناسی نیکیتین به ایران و سپس به هند رفت. سفر افاناسی نیکیتین تابع هدف و منظور خاصی نبود، بلکه بر حسب اتفاق به هند سفر کرد. قصد او از این سفر رسیدن به شهر شماخی بود، ولی هنگامی که اموال او را غارت کردند، ناگزیر شد از آن دیار رخت بربندد و به سرزمین دیگری برود. او از جمله بازرگانانی بود که نتوانست وام خود را اداکند، از این رو به امید دستیابی به سود و ثروت ار آنجا دور شد. از این رو فارغ از برنامهٔ سفر و بدون آگاهی از دانش جغرافیا راه جنوب را در پیش گرفت، به جزیره هرمز در ایران و سپس به هندوستان رفت. وی پس از بازگشت به روسیه گفت که تجارت با هند سود آور نیست، زیرا کالاهای هند تنها در شرق خریدار دارند و روسیه را از آن ثمری نیست[1]. همین امر مؤید فرهنگ نازل روسیه است، زیرا بعدها با آغاز قرن هفدهم، روسها در صدد تجارت با هند برآمدند. اینان کوشیدند تا راهی به هند بیابند. متعاقب آن یکی از بازرگانان روس به هند رفت. وی نیز اعلام نمود که تجارت با هند برای روسها سودمند نیست. در گزارش سفر او از سفیران روس در تبریز و هرات نیز یاد شده است.

از اعتلای قدرت شیوخ مازندران می‌توان دریافت که نفوذ معنوی روحانیون مسلمان در مناطق پیرامون دریای خزر همچنان باقی بود. هنگامی که اینان به قدرت رسیدند، به نام دراویش به فعالیت پرداختند، شیخی دیگر در تاریخ سیاسی از مقام و اهمیت فراوان

← پطروشفسکی، دولت آذربایجان در قرن پانزدهم» ـ «مجموعه مقالات مربوط به تاریخ آذربایجان» صص ۱۵۳ ـ ۲۱۳. ب. استاویسکی.

۱. در اینجا بارتولد تنها از نقطه نظر تاریخ تجارت روسیه با شرق به سفر آفاناسی نیکیتین اشاره می‌کند. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. به: و. و. بارتولد، تاریخ مطالعهٔ شرق در اروپا و روسیه، چاپ دوم، لنینگراد، ۱۹۲۵، صص ۱۷۳ ـ ۱۷۴؛ ضمناً به کارهای جدید نیز ر.ک: نیکیتین، گذر از سه دریای آفاناسی‌نیکیتین، سالهای ۱۴۶۶ ـ ۱۴۷۲، به تصحیح ب. د. گرکوف، و. پ. آدریانووا ـ پرتس، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۴۸ (آثار ادبی).

برخوردار گردید. تاریخ زندگی این شیخ و اعقابش تاکنون چنان که باید روشن نشده است. او همان شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. اعقاب او بنیادگذاران دودمان سلاطین شیعی ایران بودند. این نکته در خور توجه است که شیخ‌صفی‌الدین شیعی نامیده نشده است. او را سنی و پیرو مذهب شافعی دانسته‌اند. آیین این فرقه اهل سنت اکنون در مصر رایج است. اخبار دیگری نیز دربارهٔ او وجود دارد که در مقالهٔ من پیرامون خلیفه و سلطان مورد بررسی قرار گرفته است[1]. ولی جانشین او نه تنها مذهب شیعه را پذیرفت، بلکه اسلاف خود را نیز شیعه نامید. صفی‌الدین نیز سلف این دودمان شیعی نامیده شده است، حال آن‌که معاصران وی او را پیرو مذهب شافعی نامیده‌اند. این دراویش اردبیلی بی‌گمان منشاءِ ایرانی نداشتند، بلکه دارای منشاءِ ترکی بوده‌اند[2]. این زمان آذربایجان از نظر ترکیب جمعیتی ترک بوده است. قبایل ترک همواره به شیوخ می‌پیوستند. شیخ جنید در شیروان به هلاکت رسید. فرزند او شیخ حیدر دربند را محاصره کرد، شیروانشاه فرخ یسار اوزون حسن ترکمان را به یاری طلبید. شیخ حیدر در نبرد با ترکمانان کشته شد. فرزندش اسماعیل انتقام قتل پدر را باز ستاند. وی در سال ۱۵۰۱ میلادی بر سپاه شیروانشاه که در نبرد کشته شده بود غلبه کرد. اسماعیل دربند را محاصره و تصرف نمود. جریان محاصرهٔ دربند را مورّخان و نیز همچنین مورخ ایرانی خواندمیر با تفصیل به شرح آورده‌اند. در شرح ماجرا چنین آمده است که اسماعیل در رأس سپاهی مرکب از چهل هزار نفر شهر را به تصرف آورد، ولی دژ دربند مدتی مقاومت نمود. با وجود محاصرهٔ طولانی سرانجام دژ مزبور نیز مسخّر گشت.

بدین روال دولتی شیعی از ترکان در ایران پدید آمد. این نکته را نباید از نظر دور داشت، زیرا اغلب به جنگ و پیکار ترکان و ایرانیان رنگ و صبغهٔ ملی داده شده است. حال آن‌که جنگهای مزبور جنبهٔ ملی نداشته و اصول ملی در آنها نقشی ایفا نکرده‌اند. در آغاز، شهر عمدهٔ این دولت تبریز بود، ولی رفته رفته مرکز آن به جنوب انتقال یافت.

---

۱. ر.ک. به: و. و. بارتولد، خلیفه و سلطان، ـ «جهان اسلام»، جلد اول، سن‌پترزبورگ ۱۹۱۲، صص ۳۶۹ ـ ۳۷۰.

۲. نظریهٔ ب. استاویسکی: در حال حاضر اطلاعاتی راجع به آنان وجود دارد که نشان می‌دهد شیوخ اردبیلی از تبار کردان بوده‌اند. ر.ک. ب:

Z. V. Togan. Sur L'origine des safavides, - «Mélanges Louis Massignon», t. III, Damas, 1957, PP. 345 - 357.

دربارهٔ روابط شیعه و سنی باید افزود که در عهد امپراتوری عثمانی سنیّان ایران هوادار سلطان عثمانی بودند و گرایشی نسبت به حکومت شیعی ابراز نمی‌نمودند. از سوی دیگر، شیعیانی بودند که تحت سلطهٔ سلطان عثمانی قرار داشتند. سلطان عثمانی از شیعیان تابع امپراتوری عثمانی سپاه ینی‌چری[۱] را پدید آورد. این سپاه بعدها به تکیه‌گاهی اصلی سلطان عثمانی بدل گشت، پیرامون رابطهٔ ینی‌چری با ایرانیان نکته‌ای وجود دارد که درخور توجه است. سلطان سلیم پس از تصرف مصر، هنگامی که خواست با ایران پیکار کند، سپاه ینی‌چری با وی به مخالفت برخاست. سلطان نیز ناگزیر جنگ را به بعد موکول کرد. خواست سپاه شیعی با قدرت همراه بود و لذا سلطان عثمانی ناگزیر از رعایت خواست سپاهیان شیعی خود شد. و اما در داخل ایران باید گفت که تا مدتی دراز اختلاف شیعه و سنی وجود داشت. در ایران دولتی شیعی از سوی ایرانیان بر سر کار آمده بود[۲]. شهرهای مقدس نجف و کربلا که زیارتگاه شیعیان است در میان رودان (بین‌النهرین) واقع شده‌اند. بعد این شهرها به تصرف دولت عثمانی درآمد. ولی شهر مقدس مشهد همچنان به صورت زیارتگاه ملی ایران و شیعیان این کشور درآمد. گذشته از آن در سراسر ایران زیارتگاههایی وجود دارد که متعلق به خویشاوندان همین امام است. یک جهانگرد انگلیسی نوشت که حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) خویشاوندان، برادران و خواهران خود را به‌گونه‌ای خردمندانه در همه جا پراکند تا مقابر آنان به زیارتگاه بدل شود. این نیز مورد علاقهٔ روحانیت شیعه است[۳]. در باکو محلی به نام آرامگاه حکیمه خاتون وجود دارد که خواهر حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) است. او همان است که مردم محل او را بی‌بی‌هیبت می‌نامند. این یکی از زیارتگاههایی است که قدمت آن مشخص نیست. در ضمن خویشاوندی ایشان با امام رضا(ع) معلوم نشده است. در زمان شاه اسماعیل قبور همه کسانی که با اولاد پیامبر(ص) و به‌طور کلی با شیعیان دشمنی

---

۱. پیاده نظام ممتاز سلطنت عثمانی که معمولاً از آنان به عنوان نیروهای سرکوبگر استفاده می‌شد. م.

۲. در چاپ اول این کتاب دیده شده که باید این دولت از «ترکها» بوجود آمده باشد (این مورد را در جمله اول همین پارگراف نیز می‌توان یافت). یو. برگل.

۳. نوشته جهانگرد انگلیسی سخنی است نادرست، زیرا امام هشتم(ع) به اصرار دوستدار اهل بیت و طبق فشار آنان بر مأمون خلیفه عباسی به ایران دعوت شدند و هرگز چنین نیتی در کارنبوده است. نوشتهٔ جهانگرد انگلیسی در هیچ یک از نوشته‌های مورخان اهل سنت نیز مورد تائید قرار نگرفته است. ویراستار.

داشتند، ویران گردید. حتی آرامگاه شاعرانی که طبق روایات به‌عنوان دشمن شیعیان شناخته شده بودند منهدم گشت. بدین‌ترتیب، اسماعیل موفق شد تشیع را به‌صورت آیین رسمی ایران در آورد. در آینده پیرامون اوضاع ایران سخن خواهیم داشت.

سخنرانی نهم (قسمتهای ۱۷ـ۱۸)

آغاز قرن شانزدهم میلادی در ایران دولت بزرگی بوجود آمد که فرق آن با دولت ترکیه در غرب و خان‌نشین ازبکستان در شرق این بود که در ایران مذهب شیعه به‌عنوان مذهب دولتی محسوب می‌گردید. جودت‌پاشا مورخ ترک می‌گوید که شاه اسماعیل بنیانگزار دولت صفوی در ایران عمداً مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام نمود، زیرا می‌دانست هیچ دولت سنی دیگری نمی‌تواند در ردیف دولت سنی ترکیه قرار گیرد.

در تاریخ اسلامی جدید اختلافی اساسی با تاریخ اسلام در سده‌های میانه مشاهده می‌کنیم. به‌خلاف دوران قرون وسطا که سلسله‌ها به سرعت جای یکدیگر را می‌گرفتند، دولتها از دیدگاه سیاسی ناپایدار بودند، حکومتها ابعاد کوچکی داشتند و به همین مناسبت فقدان روح میهن‌پرستی مشاهده می‌شد، دولتی متحد و متشکل پدید آمد. پیشتر دولتهای اسلامی «مغولان کبیر» در هند، و سپس در ترکیه و ایران وجود داشت. از این سه دولت ترکیه و ایران در تاریخ مناطق حوزه خزر[1] از اهمیّت بسیار بالایی برخوردار بوده‌اند. تفاوت تاریخ جدید و تاریخ اسلام سده‌های میانه بویژه با تأسیس این

---

۱. درباره وقایع قرون ۱۶ ـ ۱۸ مناطق ساحلی خزر ر.ک. به: پطروشفسکی، شرحهایی پیرامون تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان در قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم، لنینگراد، ۱۹۴۹؛ همین نویسنده، آذربایجان در قرون ۱۹ ـ ۱۸ ـ «مجموعه مقالات پیرامون تاریخ آذربایجان صص ۱۵۳ ـ ۲۱۳ ـ ب. استاویسکی.

هنگامی که اسلام در سواحل دریای سیاه به موفقیتهای بسیار بزرگی دست یافت، و تمام سواحل دریای سیاه جزو قلمروی عثمانی گردید، روسها در سال ۱۵۵۲ غازان و بعد از دو سال استراخان را مسخر کردند و در پی آن به سیبری لشکر کشیدند. این موفقیتها نتوانستند از دیدهٔ سلاطین عثمانی که مروجان اصلی اسلام و اقتدار اسلامی محسوب می‌شدند دور ماند. به روزگار سلطان سلیم دوم در سال ۱۵۶۹ م. کوششی در جهت ممانعت از اشغال استراخان توسط روسها صورت گرفت، ولی به موفقیتی نیانجامید و ترکان ناگزیر از ترک آن سرزمین شدند. طرح حفر کانال میان رودهای ولگا ـ دن را به سلطان سلیم نسبت داده، نوشته‌اند که او این کانال را برای تجارت نکشید، بلکه حفر آن صرفاً به منظور اهداف استراتژیک بوده است، ولی مورخان عثمانی با اطمینان می‌گویند که خود سلطان سلیم اقدام به اینکار نکرد، چونکه او را متقاعد ساخته بودند که این محل از نظر ساختار زمین، خودبخود آب را از ولگا به دن می‌رساند، و از طریق دریای آزوف به دریای سیاه هدایت می‌کند. لذا ممکن است آب دریای سیاه آنچنان بالا بیاید که برای افراد پایتخت خطرناک شود. من به این مسئله که حقیقتاً این انگیزه‌ها نقشی داشته‌اند یا نه، کاری ندارم[1].

سبب عدم توفیق ترکان جهت احراز مقام نخست در جهان، این بود که به‌خاطر انجام بعضی کارهای عجولانه نتوانستند ناوگان قدرتمندی پدید آورند تا بر دریاها حاکم شوند و برابر اروپائیان مقاومت نمایند. یکی از نشانه‌های اولیهٔ انتقال مقام نخست فرهنگی به اروپا، اولاً، دستیابی اروپائیان به اسلحهٔ گرم قبل از مسلمانان، ثانیاً، پیشی گرفتن آنان در تکنیک دریا، دریانوردی و کشتیرانی بر مسلمانان بوده است. همین امر باعث باز شدن راهی به هند توسط اروپائیان و پیشرفت تجارت با هند گردید. در سال ۱۵۳۸ م، سلطان سلیمان در برقراری روابط دریایی با هند و بیرون راندن اروپائیان از آنجا به کوششهایی دست زد، ولی حملهٔ او تنها منحصر به محاصرهٔ شهر دیئو گردید که موفقیتی بهمراه نداشت. پس از لشکرکشیهای او پرتغالیان بر دریاها حاکم شدند. آنها نقاطی را در خلیج‌فارس و دریای سرخ جهت ورود به اقیانوس هند بدست آوردند و بدین‌ترتیب، حاکمیت بر دریا و تجارت جهانی به اروپائیان منتقل گردید، بهمین جهت،

---

۱. مقایسه کنید: ن. آ. اسمیرنوف، روسیه و ترکیه در قرون ۱۶ ـ ۱۷، جلد ۲ ـ ۱ مسکو، ۱۹۴۶، صص ۱۰۰ ـ ۱۵۰.

باید مقام اول فرهنگی هم مختص اروپائیان شده باشد.

در دهۀ ۷۰، بعد از مرگ شاه طهماسب اول، ایران دستخوش بحران شد. سلطان مراد سوم از ضعف دولت ایران بهره جست و در سال ۱۵۷۸ از طریق مناطق شمالی کشور که جزو خاک ارمنستان و آذربایجان قفقاز شده بود دست به حمله زد. در همان سال قلمروی دولت عثمانی تا دریای خزر گسترش یافت، ترکان در همه جا به عنوان احیا کنندگان مذهب سنت شهرت یافتند. هنگامی که شکّه (شکّی = نوخای کنونی) بدست ترکان افتاد، نماز به شیوۀ اهل سنت و دعای خیر در حق سلطان مراد در مساجد آغاز گردید. حال آن که طی ۵۰ سال هیچگاه نماز به شیوۀ اهل سنت در آنجا برگزار نمی‌شد. متعاقب آن ترکان حاکمیت خودِ را در اطراف رود کر و مناطقی که استحکامات شهر آرش قرار داشت مستقر کردند. ولی در شیروان حاکم ترک استقرار یافت که خود عامل سلطان بود، شیروان صرفنظر از موقعیت سیاسی به‌خاطر داشتن نفت، ابریشم، نمک و برنج نیز واجد اهمیت بود. ترکان والی نشین شیروان را به ۱۴ سنجاق (شهرستان) و والی نشین دربند را به ۷ سنجاق بخش کردند.

در همان سال ۱۵۷۸ م، ترکان به عملیات جنگی در داغستان دست زدند. در ضمن سپاه ترک از پشتیبانی اهالی کریمه برخوردار بودند. این زمان، خان‌نشین کریمه وابسته و تابع دولت عثمانی بود. حملۀ ترکان به داغستان تا اندازه‌ای به درستی تفسیر و بیان شده است. این واقعه را اولیا چلبی مورخ مشهور به زبان ترکی در اثرش، نصرت‌نامه، نوشته است. از مطالب او می‌توان دریافت که آن زمان هنوز اسلام در داغستان استوار نشده بود و خلق و خوی ساکنان آن سرزمین، حتی افرادی چون غازی‌کوموک نیز با اخلاق اسلامی مشابهتی نداشت. وی آنان را به ارتکاب به معصیت از جمله اشتراک زنان سرزنش می‌کرد و گناهکار می‌شمرد. گویا منشاء نام دهکدۀ کافر کوموک مربوط به همان زمانی باشد که ترکان قلمروی حکومت خود را گسترش دادند. این دهکده تاکنون محفوظ مانده و در فاصله‌ای نزدیک به تمیرخان‌شورا (بویناکسک) واقع است. کلمۀ کافر و بدیگر سخن گیائور (احتمالاً گبر) به شخص غیر مسلمان و ناپاک اطلاق می‌شد. گویا اطلاق این نام به ساکنان دهکدۀ مزبور از آن جهت بوده است که آنها مادر یکی از پادشاهان کریمه، عادل قیری، را که در ایران به اسارت گرفته شده بود و در اسارت مرده بود، ربودندو مادر عادل، حامل هدایایی بود تا پسرش را آزاد نماید، ولی اندکی دیر و

زمانی رسید که پس از مرگ وی این هدایا به دست [illegible] کان ده او را اغفال کردند و آن هدایا را گرفتند. گویا به خاطر همین رفتار آنها بود که نام این دهکده را کافرکوموک گذاردند.

نتایج لشکرکشی سال ۱۵۷۸ [illegible] دیگر تا مدتی در شیروان، باکو و دربند [illegible] شیروان و باکو شدند. در سال ۱۵۸۲ میلادی در این نواحی [illegible] چندی بعد در سال ۱۵۸۵ تبریز و در سال ۱۵۸۸ گنجه از سوی ترکان [illegible] در سال ۱۵۹۰ صلحی منعقد گردید که طبق آن سرزمینهای فتح شده، قلمرو ترکان شناخته شد. بدین ترتیب، نه تنها آذربایجان قفقاز، بلکه آذربایجان ایران هم تحت سلطهٔ ترکان درآمد و بیش از ۱۰ سال بدین منوال باقی ماند. این واقعه مصادف با آغاز سلطنت شاه‌عباس کبیر است. آن زمان در ایران شورش برپا شد و ایران در [illegible] دشواری قرار گرفت و نه تنها در غرب، بلکه در شرق نیز ناگزیر به گذشتهایی تن در داد. در شرق عبدالله خان همه خانات ازبک را تحت لوای خود [illegible] او و پسرش عبدالمؤمن خان توانستند خراسان را که سرزمین مقدس [illegible] زیارتگاه شیعیان ایران و مدفن امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) بود تصرف کنند. خراسان تا آغاز سال ۱۵۹۸ که سال مرگ عبدالله خان است تحت سلطهٔ ازبکها باقی ماند. بدین ترتیب ایران قسمتهایی از متصرفات خود را در غرب و شرق از طریق واگذاری به ترکان و ازبکان از دست داد.

اخباری را که ما دربارهٔ دربند [illegible] در اختیار داریم مربوط به همین دوره از حاکمیت ترکان است. اثر مهم جغرافیایی متعلق به [illegible] قرن هفدهم است که به زبان ترکی نوشته شده و حاوی شرح مبسوطی دربارهٔ مناطق ترکیه است. حاجی خلیفه راجع به دربند می‌نویسد که طول دیوار آن [illegible] و عرض آن ۵۰۰ آرنج بود و بر روی آن تا ۷۰ برج وجود داشت، و ارتفاع دیوار آن نیز همپایه دیوار قسطنطنیه بوده است.

اهمیت سلطهٔ عثمانی بر این مناطق موجب ایجاد مرکزی در آن زمان به‌منظور ارتباط مستقیم ترکان سنی مذهب آسیای مقدم با ازبکهای اهل سنت بود. در این زمان ازبکها بی‌آنکه از ایران [illegible] از ترکستان و ضمن عبور از متصرفات عثمانی برای انجام مراسم حج [illegible] ترکان

در کرانهٔ دریای [illegible] که منطقه‌ای را جدا [illegible] بوده و کشتیها در آنجا رفت و آمد [illegible] را نیز از آنجا می‌گذشت، [illegible] مانند لاک و [illegible] روابط برقرار گردید. [illegible] از سمت شمال شرقی به [illegible] خلاف راه میان یونانیان و [illegible] در سواحل جنوب شرقی [illegible] آنها از جنوب شرقی به طرف شمال غربی مسیر بوده است. این زمان، [illegible] در سواحل [illegible] در کرانهٔ غربی، نقش مهمی ایفا می‌کردند.

در زمان سلطهٔ ترکان بر دریای خزر، روسها برای اولین بار در داغستان دست به عملیات [illegible] در سال ۱۵۹۴ روانه کردند و شهر تارکی [illegible] داغستان را تصرف نمودند و بر ساحل سولاک قلعه‌ای روسی ساختند. لیکن این کوشش روسها توسط قوای آنچنان ضعیفی صورت گرفت که نه‌تنها موفقیت [illegible] برای شکست آنان همان نیروی محلی کافی بود [illegible] شکست روسها در داغستان، ترکان و ایرانیان [illegible] نداشتند.

[illegible] آمد که بعدها تا چند دوره ادامه یافت [illegible] حاکم داغستان بود، سپس حاکم [illegible] حاکم منطقه تباسران [illegible] فرمانروای آوار نیز خود را [illegible] Shavkal در عصر تیمور هم [illegible] چنان‌که کلمهٔ [illegible] مفهوم «اسمی» خودمان در زبان روسی بود. نخستین کسی که [illegible] شهرت داشت، حاکمی در عهد سلطهٔ ترکان عثمانی بود. این شخص سلطان احمدخان نام داشت و تا سال ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ حکمرانی کرد. [illegible] سرزمین زیر فرمان او در سایهٔ

[illegible] آن زمان [illegible] که به [illegible]

همین اصلاحات به صورتی مشخص و معین سامان یافتند. روستایی را به‌منظور برگزاری جلسه با حضور مردم تعیین نمودند. این قریه در نزدیکی دربند واقع و مجلس نامیده می‌شد: مجلس به مفهوم انجمن مردمی بوده است. اکنون نیز در ایران همین مفهوم را دارا است. اقدام دیگری نیز به سلطان احمدخان نسبت داده شده که واجد اهمیت بوده است. اقدام مزبور عبارت بود از صورت قانونی بخشیدن به حقوق مردم و تدوین قانون نامه. اقدام سلطان احمدخان مغایر با اصول اسلامی تلقی گردید. زیرا قوانین موضوعه منشاء و صورت مذهبی نداشت. زیرا طبق قوانین اسلامی حکام عملاً از وضع قوانین منع شده‌اند. گذشته از آن در کشور اسلامی حاکمی که واضع قانون باشد، مورد پذیرش و قبول نمی‌تواند باشد، زیرا قوانین و احکام در قرآن و سنت مضبوط‌اند. این قوانین واحد و یگانه در سراسر کشورهای اسلامی جاری هستند. در جریان درگیری با اروپاییان، هنگامی که اینان خواستار اصلاحاتی در دولت عثمانی بودند، سلاطین عثمانی چنین استدلال می‌کردند که احکام و قوانین آنان الهی است و توسط پیامبر(ص) در قرآن آمده است. بعدها قوانین و احکام مزبور از سوی رهبران دینی کمال یافته است. این احکام قابل تغییر نیستند. منشاءِ و ریشهٔ احکام همواره از دیدگاه نظری (تئوری) نقض می‌شد. از این رو می‌توان به مفهوم نوشته میرزا حسن افندی القادری که اقدام سلطان احمدخان اوتسمی راگستاخی بزرگ نامیده است، پی برد.

سلطهٔ عثمانی مدت کوتاهی ادامه یافت. شاه‌عباس در آغاز مجبور بود ترکان را تحمل کند، ولی پس از تجدید سازمان سپاه خویش تحت سرپرستی برادران شرلی انگلیسی توانست در آغاز سدهٔ ۱۷ میلادی متصرفهٔ ترکان را از آنان بازستاند، دولتی ایرانی در آنجا مستقر سازد و آن را به اوج قدرت برساند. راجع‌به شاه‌عباس[1] نیز سخن خواهیم داشت.

* * *

سخن را به اینجا رساندیم که شاه عباس در آغاز سده ۱۷ میلادی، به یاری برادران شرلی سپاه خود را تجدید سازمان داد و عملیات جنگی علیه ترکان را در سال ۱۶۰۳ میلادی

---

۱. راجع‌به شاه عباس ر.ک. به: زندگانی شاه‌عباس؛

L. L. Bellan, chah Abbac I, Sa vie, Son historie, Paris, 1932 (Les grandes Figures de L'oriont, t. III).

آغاز نمود. او در سال ۱۶۰۶ میلادی به موفقیتهای عمده‌ای دست یافت. سال مذکور درگنجه، دربند، داغستان و باکو بار دیگر حکومتی ایرانی برپا گردید. جنگ تا چند سال بعد نیز ادامه یافت. تنها در سال ۱۶۱۲، و برای مدتی کوتاه، پیمان صلح با دولت عثمانی منعقد گردید، ولی بعد دوباره در زمان حکومت شاه‌عباس میان طرفین پیکار درگرفت. تلاش جدید روسها به‌منظور اعمال قدرت و حاکمیت در بخش شمالی قفقاز در سال ۱۶۰۴ میلادی آغاز گردید. در این سال واحدهای اندک بوتورلین Buturlin و پله شه‌یف Plesheev کوششهایی را آغاز نمودند، ولی توفیقی حاصل نشد.

بدین روال، بار دیگر حکومتی ایرانی برقرار گردید، شاه عباس در همهٔ شهرهای متصرفی چون گنجه، دربند و باکو بناهایی احداث کرد. و اما راجع به گنجه باید یادآور شد که این شهر به محل جدیدی، به یک فرسخی یعنی ۷ - ۶ ورستی بالای مسیر رودخانهٔ گنجک منتقل گردید. بقایای ابنیه این دوره عبارتند از: قلعهٔ گنجه و مسجدی قدیمی که به مسجد تاتارها شهرت دارد. به‌طور کلی، بخش غربی شهر که محل سکونت ترکان و ایرانیان بوده در زمان شاه‌عباس بنا شده است، ولی بخش شرقی آن که اکثراً ارامنه و روسها در آنجا زندگی می‌کنند، جدید است. آرامگاه نظامی شاعر نامی که در سمت شرق شهر واقع شده همچنان محفوظ مانده است. آثار فوقانی آرامگاه به‌تدریج ویران شده است. در سالهای اخیر آرامگاه نیز آسیب دیده است[1]. دیوارهای قلعهٔ باکو بازسازی شده‌اند و کتیبه سالهای ۹ - ۱۶۰۸ مؤید این نکته است. دیوارهای دربند در جهت دریا بازسازی و طویلتر شده است. در محوطهٔ دریا نیز برجی سنگی احداث گردیده است. اسکندر منشی مورخ دربار شاه‌عباس کبیر به تفصیل از این نکته یاد کرده است. برج داخل دریا به دیوارهای ساحلی واقع در خشکی متصل شده بودند و به هنگام انجام همین کارها بود که سنگهایی از بناهای ادوار کهن به‌دست آمد. این برج مدتی کوتاه در دریا قرار داشت. فدوت‌کوتوف Fedot Kotov جهانگرد روس که در سال ۱۶۲۳ به اینجا آمد، از آن دیدن کرد. ولی بعد از ۱۵ سال، در ۱۶۳۸ میلادی وقتی که آدام اولئاریوس یکی از افراد سفارت آلمان به اینجا آمد، دیگر اثری از آن برجا نمانده

---

۱. مقایسه کنید: بارتولد، آرامگاه نظامی شاعر، - «نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی (امپراتوری) روسیه»، جلد ۲۱ - ۱۹۱۳، صص ۳۴ - ۳۶؛ (ر.ک. به: آثار بارتولد، جلد ۲) قسمت اول، مسکو، ۱۹۶۳، صص ۷۸۴ - ۷۸۵. ب. استاویسکی

بود، دیوارهای برج دیگر در آب قرار نداشتند، او فقط می‌گوید که دیوارها نزدیک، در لبه آب هستند و گاهی امواج به دیوارهای آن ضربه می‌زنند. باید یادآور شد که گزارش مربوط به ساختمان دیوارهای جدید، زمان شاه عباس که پیش از این وجود نداشتند خلاف گفتهٔ دانشمندانی است که حدس می‌زنند این دیوارها همان دیوارهای کهن دربند هستند که هیچگاه خراب و بازسازی نشده‌اند. از آنجایی که در منابع مختلف ابعاد آن را متفاوت ذکر می‌کنند و می‌گویند که فلان مقدار از دیوار در دریا فرو رفته و یا جهات بهمان اندازهٔ همان قسمت دیوارهای داخل آب واقع شده‌اند، می‌توان با وجود مقدار دیوار موجود در خشکی چنین نتیجه گرفت که سطح آب دریای خزر نسبت به آن زمان تغییر کرده است. حتی در آثار خانیکوف[1] ضمن مقابله و قیاس با نوشته‌های اصطخری (استخری، سده ۱۰ میلادی)، کوشش‌هایی به‌منظور استنتاج صورت گرفته است. وی کوشید تا با تکیه بر مآخذ متأخر روشن کند که سطح آب دریای خزر در دوره‌های مختلف تا چه اندازه افزایش و یا کاهش یافته است. چنین استنتاجی موجه نیست، زیرا دیوارهای دربند، بویژه آن بخش که در دریا واقع شده‌اند، گاه به‌دست انسان و گاه از ضربات امواج دریا ویران گشتند و چند بار به گونه‌ای دیگر مورد بازسازی قرار گرفتند. تعیین کاهش یا افزایش سطح آب دریای خزر با تکیه به گزارش پیرامون دیوارها درست به‌نظر نمی‌رسد[2]. گذشته از بناهای یاد شده، دربارهٔ ساختمان دیوارهای عرضی مرکز که میان قلعه و شهر از یک سو، و شهر و منطقه بیابانی فاصل تا دریا، از سوی دیگر، مطالبی عرضه شده است. اواخر قرن پانزدهم، تنها $\frac{1}{6}$ فضای بین دیوارهای جنوبی و شمالی متصل به دژ، مسکونی بود، دیگر اراضی بیابانی این منطقه را «شهر یونان» می‌نامیدند. گفته شده که گویا زمانی یونانیان در اینجا زندگی می‌کردند و «شهر یونان» در اینجا واقع شده بود. احتمال این موضوع اندک است، زیرا نام مزبور حاصل روایاتی است که از دوران اسکندر مقدونی به ما رسیده است. او را شاه یونان می‌نامیدند، و چه بسا شهر مزبور که بر روی بقایای شهر ادوار کهن بنا شده است همان شهر اسکندر نامیده می‌باشد. شاید با

---

۱. ر.ک. به: ن. خانیکوف، دربارهٔ تاریخ تغییرات سطح آب دریای خزر، «نشریهٔ مخصوص انجمن جغرافیایی (امپراتوری) روسیه»، کتاب دوم، ۱۸۵۳، صص ۶۶ - ۱۵۲.

همین مناسبت آن را «شهر یونان» نامیده باشند. حال آن که گمان وجود شهری یونانی در این منطقه نمی‌رود. تا دوران حاکمیت روسها بر دربند این دیوارها وجود داشتند و تنها در سال ۱۸۲۴ دستخوش ویرانی شدند.

با اشغال دربند و داغستان، در آن جاهایی که قبلاً حکومت عالی ترکان وجود داشت، بار دیگر حکومت عالی ایرانیان برقرار شد. گفته شده است که در آن زمانی که شمخال متحد ترکان به‌حساب می‌آمد، او تسمی قایناقی به سوی ایرانیان روی آورد و به همین خاطر، وقتی که ترکان با ایرانیان صلح کردند این شرط را گذاشتند که شمخال به‌طرفداری خود از ترکان خاتمه دهد. پس از مدتی وضع در سال ۱۶۳۸ میلادی عوض شد. در جریان پیکار ایرانیان با ترکان او تسمی قایتاقی جانب ترکان و شمخال غازی‌کوموک جانب ایران را گرفت. حال آن که شخص اخیرالذکر قبلاً از سوی میخائیل فئودوروویچ Mikhail Feodorovich تزار روسیه مورد تائید قرار گرفته بود. این زمان است که درباره رقابت سه دولت روسیه، ترکیه و ایران در قرون هفده و هیجده سخن به‌میان می‌آید. برخورد شاه‌عباس با مناطق کرانهٔ دریای خزر تنها به تصرف جبری و خارج کردن مناطق مزبور از تصرف ترکان محدود نمی‌شد. او از رشته کوههای البرز که حایلی میان مازندران و نواحی مرکزی و فلات ایران بود، راه شوسه‌ای احداث کرد. این جاده که از میان کوه می‌گذشت تا شهر آمل و ساری و از آنجا به استرآباد امتداد داشت. بدین‌ترتیب، مناطق حوزهٔ خزر در تمام مدت سال قابل دسترسی شدند. این امر را می‌توان چنین توجیه نمود که به‌خلاف ادوار گذشته که فرمانروایان محلی به صورتی موروثی بر این مناطق حکومت می‌کردند، در عهد شاه عباس منقرض شدند. گرچه جادهٔ ساخته شده بعدها با سرعت به دست فراموشی سپرده شد، مع‌هذا وحدت این مناطق حفظ گردید و دیگر اثری از این دودمانها مشهود نگردید.

این مناطق مستقیماً به صورت ولایات تابع دولت ایران درآمدند. شاه‌عباس در شهرهای ساحل جنوبی دریای خزر چندین کاخ برپا داشت، همین امر مؤید آن است که وی برای مناطق مزبور اهمیت زیادی قائل بود. این کاخها در استرآباد، سپس در اشرف، ۷ورستی دریا و ۶۰ ورستی استرآباد به سمت غرب واقع شده بودند. این کاخها و همچنین آن جاده در حال حاضر در حال ویران شدن هستند. هدف این اقدام شاه عباس و نیز دیگر کارهای وی ارتقاء سطح فرهنگ و شکوه و عظمت دولت و تاج و تخت بود.

در عهد شاه عباس اصفهان به شهری بزرگ و تختگاه دولت صفوی بدل گشت. لیکن ابعاد شهر بیش از وسعت آن در دورهٔ مغولان نبود. اما میدان مرکزی عظیم و کاخها و مساجد شهر چنان باشکوه بودند که برجهانگردان اروپایی همعصر وی اثری فراوان بر جای نهادند. در دائرةالمعارف اربلو[1] گفته شده است که شهر اصفهان غیر از شهرهای چین، بهترین شهر آسیا است. این نوشته اغراق آمیز به‌نظر می‌رسد، زیرا آنزمان شهرهای دهلی و آگرا در هندوستان کمتر از اصفهان نبودند، ولی نوشتهٔ اروپائیان مؤید تأثیر عمیقی است که دولت ایران بر جهانگردان آن روزگار بر جا گذارد. گذشته از آن، می‌بینیم که ساحل جنوبی ایران تا اقیانوس هند که پیش از آن در دست پرتغالی‌ها قرار داشت و قلعهٔ سنگی جزیره هرمزد که توسط آنها ساخته شده بود به ایران بازگردانده شد. این بنا پس از تخت‌جمشید که در عهد هخامنشیان احداث شده بود، یکی از بهترین بناهای ایران به‌شمار می آمد. قلعه هرمزد باکمک ناوگان انگلیس به‌تصرف ایران درآمد. این زمان روابط ایران با دول خارجی گسترش فراوان یافت. شاه‌عباس نه‌تنها با بسیاری از دول اروپایی رابطه برقرار نمود، بلکه با حاکمان شرقی، چون پادشاه سیام نیز رابطه برقرار نمود و در ایران سفارت سیام تأسیس گردید. با این وصف، ایران در تجارت جهانی توانست تنها نقش درجه دوم را داشته باشد، زیرا این زمان، تجارت باکاروان از جایگاه مهمی برخوردار نبود، و برای اروپائیان تجارت دریایی با ایرانیان تنها به‌عنوان مکمل تجارت با هند بود که بیشترین سود را به‌بار می‌آورد. اروپائیان، بویژه در زمان شاه‌عباس، جهت اهداف سیاسی خود و نیز به‌منظور جلب متحد در جنگ با دولت عثمانی که برای دول اروپایی خطرناک می‌نمود، به کوششهایی دست زدند. در ضمن برای کسب سود از طریق بازرگانی به ایران نظر داشتند. سفر سیاسی پترودلاواله که منشاء رومی داشت نشان می‌دهد که او می‌کوشید شاه‌عباس را متقاعد سازد تا با شاه اسپانیا علیه دولت عثمانی متحد گردد، ولی چون پرتغال تابع اسپانیا بود، لذا در منافع اسپانیا و ایران تضادی پدیدار گشت و تصرف پایگاه جزیرهٔ هرمزد به‌عنوان اقدامی

---

۱. ر.ک. به:

d'Herbelot, Bibliotheque orientale - ou Dictionnaire Universel Contenant qénéralement tout ce gui regarde la connoissance des peuples de l'orient..., paris, 1697.

خصمانه علیه اسپانیا تلقی گردید. پترودلاواله نه این که به هدف خود نائل نگردید، بلکه بر عکس، ایرانیان به انگلیسی‌ها که دشمن اسپانیائی‌ها بودند، نزدیک شدند.

موفقیتهای بازرگانی عمدهٔ ایران در عصر صفویه مربوط به قرن هفدهم است. این زمان مصادف با پیشرفتهایی در سیاست استعماری فرانسه است. این زمان جهانگردان بسیاری به ایران سفر کردند. جز از بازرگانانی که برای مدتی کوتاه به ایران سفر می‌کردند، مبلغان مذهبی اروپایی نیز به منظور ترویج آیین مسیح به ایران می‌آمدند، ولی گروه اخیر در کار خود توفیقی نداشتند و اکثر تلاش خود را به منظور اشاعه مسیحیت کاتولیک در میان ارمنیان معطوف می‌کردند. آنان بی آن‌که از سوی مقامات دولتی ایران مورد تعقیب قرار گیرند و یا نفرت و انزجار اهالی را برانگیزانند، مدتی در ایران اقامت می‌گزیدند رافائل دومان یکی از این مبلغان مسیحی بود که حدود نیم قرن در ایران بسر برد و کتابی راجع‌به وضعیت ایران نوشت و به کُلبر وقف نمود. این کتاب توسط شِفِرو با مقدمه‌ای مشروح و مفصل منتشر گردید. این مقدمه توجه بسیاری را به‌خود جلب نمود، زیرا در آن، تمام مسایل مربوط به بازرگانی با ایران گنجانده شده بود. مقدمه، ضمناً دارای کتابنامه‌ای جامع از تمام سفرهایی است که اروپاییان طی سده‌های شانزدهم و هفدهم انجام دادند[۱]. کتاب دومان از این‌جهت قابل توجه است که با برخوردی منفی نسبت به شرق نوشته شده است. در سده‌های میانه هنگامی که جهانگردان اروپایی به شرق سفر می‌کردند، چنین احساسی به آنان دست نمی‌داد که خود را با فرهنگتر از شرقیان تصور کنند. زیرا در سده‌های میانه فرهنگ اروپا نازلتر از فرهنگ آسیا بود. تنها یوسف باربارو که طی سده پانزدهم مدتی دراز در شرق زندگی کرده بود، نوشت هنگامی که به اروپا بازگشت، خود را در محیطی با فرهنگتر یافت. این اولین موردی بود که فردی اروپایی پس از بازگشت از شرق به غرب خود را در محیطی با فرهنگتر احساس کرد[۲]. رافائل

۱. ر.ک. به: رفائل دومان، انتشارات شِفِر

Raphaél du mans, Estat de la perse en 1660, Publié avec notes et appendice par ch. sehefer, paris, 1890 (PÉLOV, IIe sér, vol. xx). PP 1- Cxv.

ضمناً مقایسه شود با: بارتولد، تاریخ مطالعه شرق در اروپا و روسیه، چاپ دوم، لنینگراد، ۱۹۲۵، آن قسمتی که در آن از سفرها و تحقیقات مربوط به شرق از دوران قدیم تا قرن بیستم صحبت شده است؛ ر.ک. به: م. آ. پلی یفکتوف، سیاحان اروپائی قرون ۱۳ ـ ۱۸ قفقاز، تفلیس، ۱۹۳۵ ـ ب. استاویسکی.

۲. دربارهٔ علل بوجود آورندهٔ عقب‌ماندگی مناسبات اقتصادی و فرهنگی شرق نسبت به اروپا در دوره،

دومان براستی برای ایرانیان امتیاز و برتریهایی قائل بود. او این نکته را چنین به شرح آورده است: اگر همه مردم شرق را نابینا بدانیم، ایرانیان در میان آنان یک چشم‌اند. گزارش شاردن سیاح فرانسوی درخور توجه است. او گرچه نسبت به نظام دولتی ایران نظری منفی دارد، با این وصف بناهای تاریخی ایران در دوران پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی را زیبا می‌نامد. وی می‌نویسد که ایران کشوری است که در آن گنبدهای فراوان بلند بنا شده‌اند، چنان که در هیچ کشوری جز از ایران مشابه آن را نمی‌توان یافت.

جالب‌ترین توصیف مربوط به دانشمند آلمانی، آدام اولئاریوس است که به‌عنوان یک عضو سفارت از گلدشتاین به ایران رفته بود. او به منظوری خاص که همانا صدور ابریشم گیلان از ایران بوده از طریق روسیه، شمال ایران، دربند و قفقاز به ایران سفر کرد و اطلاعات بسیار جالبی ارائه نمود.

این نکته درخور توجه است که آن زمان در آذربایجان ایران و قفقاز هم روایات ترکی وجود داشتند. روایت ترکی که بعدها به فراموشی سپرده شده بود بار دیگر در این مناطق رواج یافت. اولئاریوس اشاره دارد به این که در شهر دربند آرامگاه رهبر دینی مشهور موسوم به قورقود را به او نشان دادند. قورقود مظهر خرد قومی بود که دوره‌ای از داستانهای حماسی را با زندگی او مربوط دانسته‌اند. اکنون در قفقاز و آذربایجان ایران روایتی دربارهٔ او وجود ندارد. در این روایتها از شخصی به‌نام غازان بیگ قهرمان اصلی داستان و همسرش بورله خاتون یاد شده است. هیچ اثری از این نامها جز در کتاب دده قورقود دیده نشد. نسخه‌ای خطی از این کتاب در درسدن آلمان موجود است. این کتاب، اکنون در ترکیه چاپ و منتشر شده است[1]. تنها در کتاب اولئاریوس نام بورله خاتون را مشاهده می‌کنیم، اولئاریوس آرامگاه او را در ارومیه دانسته است. جز از اولئاریوس، اولیاچلبی جهانگرد عهد عثمانی نیز آرامگاه قورقود را شهر دربند ذکر کرده است.[2] جز

← اواخر قرون وسطا ر.ک. به: ای. ویبر، پیرامون مسئلهٔ مربوط به عقب ماندگی شرق در سالهای نزدیک به آغاز دوره میلادی (عصر جدید)، ـ «مسائل تاریخ»، ۱۹۵۱، شماره ٦ صص ۷۵ ـ ۸۹.

۱. در حال حاضر غیر از کتاب خطی موجود در درسدن آلمان نسخهٔ دیگری نیز در واتیکان وجود دارد (کامل نیست). درباره انتشار متن اصلی و ترجمه آن ر.ک. به. کتاب دده قورقود من حماسه قهرمانی اوغوذی، ترجمه بارتولد، چاپ از و. م. زیرموسکی، آ. ن کونونف، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹٦۲؛ (آثار ادبی)، چاپ دوم، صص ٦ ـ ۸ ـ یو برگل.

۲. ر.ک. به: بارتولد، گزارش دیگری دربارهٔ قورقود، ـ «نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی امپراتوری روسیه»، جلد ۱۹، ۱۹۱۰، صص ۱۱۵ ـ ۱۳۸؛ ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

از اروپا، انگلیسیها نیز می‌کوشیدند تا با ایران روابط بازرگانی برقرار کنند. آنها سعی می‌کردند تا راههای بازرگانی به هندوستان بگشایند. آنان به‌خاطر دستیابی به این هدف از راههای مرز شرقی ایران می‌گذشتند. از میان این بازرگانان، یک نفر تاجر روس به نام سمیون [illegible] ([illegible]) مورد توجه بوده است. او تنها کسی است که موفق شد به هندوستان برود و [illegible] و تنها دستنوشته‌های وی پیرامون این سفر به روسیه بازگردانده شد. سمیون نه از [illegible] مرز شرقی، بلکه از طریق ایران عازم هندوستان شد. به‌طور کلی، شاهان ایرانی سعی داشتند مانع از ارتباط مستقیم روسها با هندوستان شوند. برای [illegible] دشواریهایی پدید می‌آوردند. تنها در زمان پتر کبیر، به [illegible] اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم، اجرای کارهایی [illegible] تصرف مناطق کرانه دریای خزر به‌دست روسها آغاز گردید. پتر کبیر [illegible] روسها در ایجاد ارتباط با غرب و شرق را به یک اندازه واجد اهمیت می‌دانست. [illegible] او درباره احضار بیگانگان ـ اروپاییان در روسیه [illegible] می‌توان دریافت و بدین‌ترتیب، برقراری فرهنگ اروپای غربی در روسیه آغاز گردید. دیگر اینکه، او به‌خاطر وجود اتفاقی یک نفر ژاپنی در روسیه دستور داد زبان ژاپنی را در روسیه آموزش دهند.

سلسلهٔ صفویان در ایران، در این زمان رو به زوال داشت و در زمان شاه سلطان حسین، ایران به تصرف افغانها درآمد و اصفهان پایتخت صفویان در سال ۱۷۲۲ میلادی اشغال شد. پتر کبیر نیز تا پایان جنگ با سوئدیها، اقدامات لازم را مبذول داشت و پس از انعقاد صلح با آنان از فرصت بهره جست و به بهانه ضرر و زیانی که تجار روسی در زمان شورش شماخه (شماخی) متحمل شده بودند، به سوی ایران لشکر کشید و تا دربند پیش تاخت. نواحی دورتر از جمله بعضی شهرهای گیلان نیز بدون مداخلهٔ پتر کبیر به تصرف لشکریان روس درآمد. این زمان پتر از دربند به روسیه بازگشته بود. برای روسها این لشکرکشی اهمیت زیادی داشت[1]، زیرا این جنگ وسیله‌ای بود بر آغاز

۱. در این [illegible] پیرامون لشکرکشی پتر اول به ایران، ۱۷۲۲ ـ ۱۷۲۳، مسکو، ۱۹۵۱) ضمناً واجد [illegible] وقایع آن زمان [illegible] مردم ارمنستان و آذربایجان در سالهای ۲۰ قرن هیجدهم به‌خاطر پیوستن به روسیه، [illegible] علمی انستیتوی شرقشناسی آکادمی علوم شوروی، جلد سوم، ۱۹۵۱ صص ۸ ـ ۱۱۲۸ [illegible] خزر در عصر اشغال روسها در قرن هشتم»، «گزارشات

دانش شرقشناسی و باستانشناسی در روسیه. در زمان پتر، برای نخستین بار تدابیری جهت حفظ آثار شرقی شهرهای قدیمی کرانهٔ ولگا اتخاذ گردید. پتر در دربند به جمع‌آوری نسخه‌های خطی شرق، از جمله نسخه اول تاریخ دربند پرداخت. پس از لشکرکشی، معاهدهٔ پتربورگ در سال ۱۷۲۳ منعقد شد و به امضای نماینده ایرانی رسید، ولی به مورد اجرا در نیامد، زیرا طبق آن مقرر شد همه اراضی غربی و جنوبی اطراف دریای خزر تا شهر استرآباد به روسها واگذار گردد. این گذشت بزرگی بود که هرگز تحقق نیافت. قلمروی روس از گیلان فراتر نرفت. در ضمن، با وجود معاهدهٔ یاد شده، می‌بایست بخش شرقی گیلان به ضمیمه شهر لاهیجان از طریق توسل به زور تصرف می‌شد. در ضمن ایران به اجرای این پیمان اعتنائی نداشت. پتر امیدوار بود همهٔ این مناطق را تحت سلطهٔ خود در آورد، ولی با ممانعت دولت عثمانی مواجه گردید. ترکان با استفاده از ضعف دولت ایران مدعی تصرف تمام این مناطق و گسترش قدرت و نفوذ خود همانند سالهای سدهٔ ۱٦ میلادی شدند. روسها ناچار شدند به ترکان عثمانی گذشت کنند. تنها نوار ساحلی خزر در قلمروی حکومت آنان باقی ماند. بدین‌ترتیب، پتر کبیر ناچار شد از علائق پیشین خود در گرجستان و رهانیدن گرجیان از سلطهٔ مسلمین امتناع ورزد. نوار ساحلی خزر که به روسها رسیده بود چنان باریک بود که شماخی‌شهر مهم شیروان تابعیت دولت عثمانی راگردن نهاد و تنها بخش ساحلی از جمله شهر باکو جزو قلمروی روسها باقی ماند. طبق معاهدهٔ سال ۱۷۲۴ اراضی بسیار وسیعی تابع دولت عثمانی شد. این اراضی عبارت بودند از درهٔ رود ارس و ملتقای آن به رودکر تا خطی که از اردبیل، همدان و کرمانشاه می‌گذشت و شامل این شهرها بود. در ضمن دولتهای عثمانی و روسیه متعهد شدند در صورت امتناع ایران از واگذاری مناطق یاد شده مشترکاً علیه ایران به عملیات جنگی دست زنند. بدین‌ترتیب، کوششهای امپریالیستی روسیه و عثمانی با یکدیگر در آمیخت. با وجود اتحاد دو دولت مبنی بر حمایت و پشتیبانی متقابل، معهذا معاهده مزبور اجرا نشد، زیرا شخص با قدرتی همچون نادرشاه در ایران حکومت را در

← مؤسسه بررسی و تحقیق آذربایجان»، شماره ۵، ۱۹۲۷؛ صص ۱۲۳ ـ ۱۳۳؛ پلی یفکتوف، طرح استثمار اقتصادی روسهای اشغالگر از مناطق حوزه خزر قفقاز در قرن هیجدهم، تفلیس، ۱۹۳۷ (اسناد پیرامون تاریخ گرجستان و قفقاز، چاپ چهارم)؛ و. ن. لویاتف، رساله‌هایی از تاریخ آذربایجان در قرن هیجدهم، باکو، ۱۹۴۸ ـ ب. استاویسکی.

دست گرفت و توانست برای مدت کوتاهی قدرت سیاسی و مرزهای پیشین مناطق پیرامون دریای‌خزر را به ایران بازگرداند. روسیه با رضایت خاطر از این مناطق صرفنظر نمود، زیرا طبق محاسبه سودی از این رهگذر به دست نمی‌آورد، در ضمن حفظ و ادارهٔ این مناطق برای روسیه هزینه مادی هنگفتی بهمراه داشت. گذشته از آن، روسیه بسیاری از افراد خود را نیز به خاطر بدی آب و هوای گیلان و دیگر مناطق ساحلی خزر از دست داد. مضافاً آن که روسیه ناگزیر شد مناطق مزبور را با توسل به زور از دولت عثمانی بازگیرد. متعاقب آن، نادرشاه در سال ۱۷۳۶ با دولت عثمانی پیمان صلحی منعقد نمود، ولی در سال ۱۷۴۳، دوباره عملیات جنگی از سر گرفته شد و در داغستان پیکاری سخت درگرفت، زیرا مردم در برابر نادرشاه مقاومت سختی از خود نشان دادند[۱]. ابراهیم خان برادر نادرشاه در این پیکار کشته شد.

بعد از مرگ نادرشاه دوباره در ایران شورش برپا شد، ولی تنها در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت روس دوباره گامهایی را در جهت برپایی مجدد قدرت خود در مناطق اطراف دریای خزر برداشت. پیش از آن، مناطق مزبور به نادرشاه واگذار شده بود. آغاز اقدام دولت روسیه در زمان حکمرانی یکاترین دوم شد و پایان آن در عهد نیکلای اول و انعقاد معاهده ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ بود. طبق معاهدهٔ مزبور مرز بین روسیه و ایران به‌صورتی در آمد که تاکنون باقی است. با این وصف روسها حاکمیت خود را بر دریای خزر مستقر نمودند، به‌طوری که حتی دولت ایران حق برافراشتن پرچم خود برناوگان جنگی در این دریا را از دست داد. در جریان جنگ ایران و روس رابطه مردم محلی با این جنگ مشخص نشد. حتی نمی‌توان گفت که حاکمان و ساکنان مسیحی قفقاز همواره از روسها طرفداری می‌کردند. از قرار معلوم، هراکلی شاه گرجستان که قبلاً از ایران اطاعت می‌کرد، وقتی می‌خواست گرجستان را به روسیه واگذارد اینکار را به حفظ خودمختاری گرجستان مشروط نمود، ولی اندکی بعد این شرط از طرف روسها نقض شد. به دنبال آن، الکساندر ـ میرزا پسر هراکلی دوباره به ایرانیان روی آورد و از

---

۱. شرح مفصل مبارزه مردم داغستان بر علیه این استیلا را که به‌طور کامل در آرشیو مدارک روسی موجود است، بیابید! ر. ک. به: م. ر. آرونودا، ک. ز. اشرفیان، حکومت نادرشاه افشار، رساله‌هایی از روابط اجتماعی در ایران سالهای ۳۰ ـ ۴۰ قرن هیجدهم، مسکو، ۱۹۵۸ صص ۱۸۷ ـ ۲۰۴. و ـ رومادین

آنان خواست که گرجستان را از تصرف روسها برهانند[۱]. این واقعه مربوط به نخستین سالهای سدهٔ نوزدهم است. این مصادف با زمانی است که در داغستان مذهب تسنن کاملاً حاکم بود. لذا اغلب در آنجا جنبشهایی مذهبی صورت می‌گرفت که توسط ترکان عثمانی حمایت می‌شد. این حرکت شیوخ و مریدان به فرقهٔ مذهبی ـ دراویش آسیای مرکزی مربوط می‌شد، ولی در آن زمان، فرقهٔ مزبور در آسیای مرکزی فاقد خصیصهٔ جنگجویی بود. بعدها این خصیصه را در خاک قفقاز بدست آورد و شیخ شامل رهبر فرقه موفق گردید حکومت کاملاً با قدرتی را تأسیس نماید و با روسیه جنگ سختی را آغاز کند. نمایندگان این جنبش نه تنها با ترکان متحد و از حمایت آنان برخوردار بودند، بلکه وقتی که بین دولتین روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۷ برای آخرین بار جنگ در گرفت، داغستانی‌ها به امید پیروزی ترکان و رسیدن کمک از سوی آنان شوریدند. این زمان قلعهٔ کوموک به تصرف شورشیان در آمد و حتی حکومت روسها در داغستان برافتاد و برای مدتی کوتاه حکومت پادشاهان محلی یعنی اوتسمی قایتاقی و معصوم تباسرانی (تابه سرانی) از نو بر پاگردید، ولی این شورش نتوانست بعدها موفقیت در پی داشته باشد. زیرا سرانجام جنگ بین دولتین روس و عثمانی بخصوص در آسیا برای ترکان چرخشی ناموفق داشت و انتظار کمکی از سوی اینان نمی‌رفت. در نتیجه، قیام داغستان به سرعت سرکوب شد.

به‌طور کلی می‌توان دریافت که مقصود از استیلای روسها چه بوده است. آنها سعی بر این داشتند که دریای خزر را به دریای داخلی روسیه بدل کنند و در این کار نیز توفیق

---

۱. بارتولد ضمن صحبت راجع‌به رابطهٔ مردم قفقاز با مردم روسیه عملاً به بر جای تکیه بر رابطهٔ تودهٔ مردم، از موضع بعضی از نمایندگان اشراف محلی صحبت می‌کند، اتصال مناطق اطراف خزر به روسیه باعث می‌شد تا آنها از تابعیت دولتهای عقب مانده‌ای چون دولت عثمانی و ایران، و همچنین دولتهای کوچک داخلی رهایی یابند. از این رو، قشر متمدن جامعه آذربایجان که هوشیارانه اوضاع سیاسی را ارزیابی می‌کردند اقدام به پیوستن به روسیه کردند. دربارهٔ آن ر.ک. به: الحاق آذربایجان به روسیه»؛ عبدالله یف، پیرامون مسئلهٔ مربوط به شرطهای لازم الحاق آذربایجان به روسیه، ـ «نشریه‌های جلسات متحد علمی آکادمی علوم اتحاد شوروی و آکادمی علوم جمهوریهای قفقاز در زمینهٔ علوم اجتماعی (۲۹ مارس ـ ۲ آوریل سال ۱۹۵۴). گزارش تندنویسی شده»، باکو، ۱۹۵۷، صص ۲۲۲ ـ ۲۳۰؛ آ. ن. قلی‌یف، از تاریخ روابط آذربایجان، روسیه در قرون ۱۵ ـ ۱۸»، ـ «مدارک اولین کنفرانس علمی شرقشناسان سراسر شوروی در شهر تاشکند، ۴ ـ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۷»، تاشکند، ۱۹۵۸، صص ۳۵۳ ـ ۳۶۴؛ ضمناً ر. ک. به: تاریخ آذربایجان، جلد اول، از قدیمترین دوران تا الحاق آذربایجان به روسیه، باکو، ۱۹۵۸، ص ۳۴۳ بیعد ـ ب. استاویسکی

یافتند. با اینکه دریای خزر به اقیانوس راه نداشت و از این رو نمیتوانست ارزش چندانی داشته باشد، مع‌هذا انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که روسها باید از رسیدن به این هدف خود خشنود باشند و اندیشه دستیابی به مناطق دور دست را از سر بدر کنند. اینجاست که سخن کرزون مصداق پیدا می‌کند که گفت: حتی یک وزیر انگلیسی هم نمی‌تواند بپذیرد که روسها به اقیانوس هند رخنه کنند. در ضمن حتی یک تزار روس هم نمی‌تواند بپذیرد که فردی انگلیسی به دریای خزر راه یابد. مقایسهٔ دریای خزر با اقیانوس هند بسیار مشخص است. بعضی اوقات این تملک، بویژه در زمانی که همانند روزگاران گذشته، اندیشه تجدید راه آبی بازرگانی از طریق دریای خزر مطرح می‌شد، اهمیت فراوان کسب می‌کرد. چنان که معلوم است این هدف را پترکبیر دنبال می‌کرد. او از همان آغاز خواستار سلطه بر مناطق شرقی دریای خزر بود. وظیفهٔ اصلی بکوویچ هنگام لشکرکشی ناموفق به خیوه(سال ۱۷۱۷) این بود که مسیر آمودریا را چون گذشته به دریای خزر بازگرداند. به نظر می‌رسد در گذشته سدی وجود داشت که آب آمودریا را به جای دریای خزر به دریای آرال می‌کشاند. حال آن که این نظر مقرون به واقعیت نیست. چون هیچگاه تکنیک بومی به آن حد نرسیده بود که بتوان چنین کار مهمی را انجام داد. تمام تغییراتی که در مسیر آب آمودریا بوجود آمد به مثابه پدیده‌ای غیرمنتظره بدست افراد بومی و به صورت خودبخودی و طبیعی صورت گرفت، لذا به صورتی نبود که بعضی آرزوی آن را داشتند. تنظیم آب آمودریا هدفی است که تاکنون نیز برای رسیدن بدان تلاش می‌کنند. تکنیک روسی تاکنون بدان دست نیافته است. از قرار معلوم، مسیر آمودریا هر زمان به شاخه‌ای هدایت می‌شد، بی‌آن که انسان دخالتی در این کار داشته باشد. به نظر می‌رسید در قرن نوزدهم امکان دسترسی به این مقصود فراهم است. از این رو خط آهن ترکستان ابتدا از ساحل غربی دریای خزر کشیده شد. بدین ترتیب که نخست تا پطرووسک و سپس تا باکو امتداد یافت. بعد توسط کشتی و گذر از دریای خزر به اوزون‌آدا می‌رفت. سپس به کراسنوودسک می‌رسید. از کراسنوودسک نیز خط آهنی به آسیای میانه کشیده شد. بدیهی است که این قطع ارتباط راه‌آهن توسط دریای خزر، که در بعضی از مواقع سال طوفانی می‌شود، مناسب نبود. لذا خط آهن مستقیمی از روسیه و از طریق اورنبورگ ـ تاشکند ـ سمرقند به آسیای میانه کشیده شد که به دنبال آن، منطقه ماوراء خزر که عشق‌آباد شهر مهم آن بود اهمیت قبلی خود را از دست داد.

برای مدتی تمام کالای ترانزیتی به ترکمنستان از این مسیر می‌گذشت. مشکل دیگر حل مسئله‌ای بود که در قرن هفدهم پدید آمد. آن زمان روسها سعی داشتند راهی تجاری به هند بیابند. لذا امکان ایجاد دو راه وجود داشت: یکی از طریق ایران، و نه تنها از باکو، بلکه از شهرهایی چون شماخی که به عنوان مناطق بازرگانی وراه تجارتی ایران به قندهار از اهمیت برخوردار بود؛ راه دیگر نیز از آسیای مرکزی می‌گذشت. این دو راه هم‌اکنون وجود دارند. تنها در یکی از این راهها امکان کشیدن راه‌آهن وجود داشت که می‌توانست اروپا را از طریق روسیه به هند متصل نماید. تاکنون نیز مسئلهٔ ارتباط غیر آبی اروپا و هند از طریق خط آهن حل نشده است. این مسئله زمانی حل خواهد شد که یا به نفع قفقاز و یا ترکستان و افغانستان باشد. این نیز به موقعیت مساعد آینده این مناطق بستگی دارد. اگرچه در حال حاضر مناطق ساحلی خزر از نظر تجارت و از جمله وجود نفت شهرت دارند، معهذا هرگاه چنین راه‌آهنی به هند کشیده شود آنها می‌توانند خیلی بیش از این ترقی کنند.

سخن را در اینجا پایان می‌دهم. در آینده سعی خواهم کرد که اطلاعات کوتاهی از منابع و مآخذ ارائه نمایم تا برای کسانی که بخواهند از تاریخ مناطق حوزه خزر اطلاعات جامعتری کسب نمایند قابل استفاده باشد.

سخنرانی دهم (بخشهای ۱۹ - ۲۰)

منابع و مآخذ مربوط به مناطق اطراف دریای خزر[۱]

مسلماً، منابع مربوط به دورهٔ ماقبل تاریخ، تنها آثار مادی هستند. گورها، کنده کاریها و موارد دیگر حفاری شده در آذربایجان جزو چنین منابع می‌باشند. دربارهٔ این آثار و سایر آثار خاص ر.ک. به:

J. Morgan. Mission Scientifique en perse, (F. Sarre und) E. Herzfeld, Iranische Felsreliefs.

در منابع روسی، جز از آنهایی که م. نیکولسکی منتشر کرده است، مجموعهٔ کتیبه‌های وان[۲]، و مقاله‌هایی در «نشریات بخش شرقی انجمن باستانشناسی روسیه (در ۲۵ جلد چاپ شده است) بویژه آثار ن. یا. مارّ و و. ف. مینورسکی که حاوی اطلاعات مورد نیاز

---

۱. زیر نویس چاپ اول به‌همان صورت خلاصه‌ای که مؤلف داده بود چاپ شده است. درباره تحقیقات و منابع جدید مربوط به تاریخ مناطق اطراف دریای خزر به آثار ذکر شده در پانوشت ۱ پیشگفتار همین کتاب مراجعه کنید. ضمناً ر.ک. به: مختصری از منابع مربوط به تاریخ جمهوری آذربایجان، چاپ ۲ -۱۱؛ ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبفسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ن. و. استرویوا، آ. م. بلنیتسکی، تاریخ ایران از روزگار باستان تا اواخر سده هیجدهم، لنینگراد، ۱۹۵۸ (خلاصه‌ای از منابع از نظر سرفصل‌ها، کتابنامه‌ها، صص ۳۷۳ - ۳۸۵)؛ م. م. دیاکونوف، رساله‌ای از تاریخ ایران قدیم، مسکو، ۱۹۶۱، صص ۵ - ۲۴.

۲. م. م. نیکولسکی، کتیبه‌های میخی ماوراء قفقاز، مسکو، ۱۸۹۶ (مدارک باستانشناسی قفقاز، ۷).

خاورشناسان روسی است.

روایات زرتشتی، مفصل‌تر از همه، در کتاب جکسون بیان شده است:

A. V. W. Jackson, Zoroaster, new york - London, 1901

طبق روایات ایرانی موجود (که موثق به نظر نمی‌رسد). زرتشت در ساحل دارا - رود یکی از شاخه‌های جنوبی ارس در آذربایجان ایران دیده به جهان گشود. اخبار یونانی و رومی راجع‌به قفقاز توسط و. و. لاتی‌شف گردآوری و ترجمه شده است[1].

در ایران، حتی در عصر ساسانیان هم به‌جای تاریخ رسمی تنها حماسهٔ رسمی وجود داشت (جز از روایات رسمی، مطالب دیگری نیز وجود داشت) که صورت مشخصهٔ آن فقدان دور نمای تاریخی است. طبق این حماسه شرایط زندگی و اعمال شاهان اساطیری همانند شاهان ساسانی بود و بالعکس، دراین باره ر.ک. به: و. و. بارتولد، دربارهٔ تاریخ حماسهٔ ایرانی، ـ نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی روسی، جلد بیست‌و دوم، ۱۹۱۵، صص ۲۵۷ ـ ۲۸۲. حماسه ایرانی به‌گونه‌ای مرجع در پرداخت اسلامی آن برای ما شناخته شده است. منابع ارمنی و سریانی (بویژه نوشتهٔ فائوستوس بیزانسی - فاوست بوزند) از نظر زمانی به وقایع نزدیک‌تراند. در جملهٔ «شرق مسیحی» از انتشارات آکادمی علوم که از سال ۱۹۱۲ آغاز گردید، در اثر عمدهٔ مربوط به دوران سلطنت امپراتور هراکلیوس (هرقل) اطلاعات زیادی پیرامون فرهنگ مسیحیت در عصر مزبور وادوار پس از آن زیر عنوان Pernice به زبان ایتالیایی وجود دارد.[2] عمده‌ترین آگاهی پیرامون تاریخ ساسانیان را در اثر تئودور نولدکه زیر عنوان:

Th, Nöldeke, Geschichite der perser und araber etc.

می‌توان یافت. این کتاب ترجمه گزیده‌ای است از تاریخ جامع طبری همراه با

---

۱. لاتی شف، ایزوستیا، ـ گزارشاتی از نویسندگان قدیم یونانی و لاتینی راجع‌به اسکیث و قفقاز که توسط و. و. لاتی‌شف جمع‌آوری و به زبان روسی ترجمه و چاپ شده است، جلد اول، نویسندگان یونانی، چاپ ۳ ـ ۱، سن پترزبورگ، ۱۸۹۰ ـ ۱۹۰۰ (نشریهٔ مؤسسه باستانشناسان روسی، جلد یازدهم، کارهای بخش باستانشناسی کلاسیک قدیم، بیزانس و اروپای غربی، کتاب چهارم)؛ جلد دوم، نویسندگان لاتینی، چاپهای ۲ ـ۱، سن پترزبورگ، ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۶ (نشریه بخش کلاسیک مؤسسه باستانشناسی امپراتوری روسیه، جلد دوم).

2. A. Pernice, L'imperatore Eracilio, Saggio de soria bizantina, firenze, 1905 (publicazioni del R. instituto di studi superiori pratici e di perfezionamento in firenze. Seziona di filo - Sofia e filologia, [No 321].

پانوشت‌های مشروح دربارهٔ ساسانیان[1] و ساختار حکومتی آنها. ر.ک. به:
A. Christensen, L'empire des Sassanides.

اخبار موثقی راجع به تاریخ نخستین سده‌های اسلامی از جمله تاریخ ایران هم وجود دارند که اکثراً به زبان عربی هستند، کتابهایی هم به زبان فارسی بعدها پیدا شده‌اند که در آنها اخبار موثق مربوط به ادوار نخستین احیای سیاسی و ادبی مردم ایران محفوظ نمانده است. بدین قرار، ما تنها از آثار عربی (طبری) پی می‌بریم که اواسط قرن نهم هم شاعری ایرانی به‌نام ابن بعیث در مراغهٔ آذربایجان می‌زیسته که اشعارش مورد توجه بوده است. دربارهٔ این شخص رجوع کنید به مقالهٔ بارتولد که در بولتن «Bulletin» مکتب شرقشناسی انگلیس چاپ شده است[2].

آخرین اثر رونویسی شده از میان چنین آثار بزرگ عربی[3] (سالنامه‌ای) است که در اروپا مشهور است، قبل از همه ابوالفداء در اثر خود از آن آگاهی داد. در قرن هیجدهم اثر مزبور به زبان لاتین ترجمه شد. از ابوالفداء به دورهٔ پیش از وی (سده ۱۳ میلادی) باز می‌گردیم. یکی از آنها اثر ابن اثیر است (نشریهٔ تورنبرگ، بدون ترجمه (از آثار خطی موجود در مصر). از نوشتهٔ ابن اثیر به مأخذ مهمی پی می‌بریم و آن کتاب تاریخ‌طبری است که متعلق به سدهٔ دهم میلادی است. این اثر مهم (بدون ترجمه) به یاری مجامع بین‌المللی به چاپ رسیده است. مهمترین سلف طبری، بلاذری مؤلف کتاب فتوح البلدان است که به تصحیح دخویه با عنوان (Liber expuqnationis regionum) انتشار یافت. اثر دیگر کتاب تاریخ یعقوبی (نشریهٔ هائوتسما) است. به رغم نقطهٔ نظرهای ارائه شده از سوی عربها و بسیاری اقوام دیگر، که آثار آنها دارای جنبه‌های داستانی است و داستان نگاری تاریخی مقدم بر سالنامه‌نگاری بوده است، در موضوعات گنجانده شده در این آثار نیز گاه رویدادنامه‌های مبتنی بر سالنامه نگاری مشهود نیست. نوشته‌های ابن

---

۱. این کتاب زیر عنوان «تاریخ ایرانیان و عربها» در زمان ساسانیان توسط شادروان استاد عباس زریاب از آلمانی به فارسی ترجمه شده است ـ ویراستار.

2.→: W. Barthold, To the question of carly persion poetry, - «Bulletin of the school of oriental studies, london institution (university of london)», Vol, II, Pt 4, 1922. pp. 836 - 838.

۳. خلاصهٔ منابعی که بعداً می‌آید در اصل از روی «مقدمهٔ» کتاب ترکستان بارتولد است که در آن اطلاعات بسیار جامعی راجع به مؤلفان مذکور در اینجا آمده است؛ ر.ک. به: چاپ کنونی همین کتاب؛ یو. برگل.

مسکویه و ابوشجاع ادامهٔ کار طبری هستند که مورد استفاده ابن اثیر قرار گرفته‌اند و (به زبان انگلیسی) ترجمه و منتشر شده‌اند. اخبار بسیار کاملی، بخصوص از نظر تاریخ فرهنگ، در ادبیات جغرافیایی عرب موجود است که آثار مهم آنرا دخویه (De Goeje) در نشریهٔ «Bibliotheca geographarum arabicarum» در هشت جلد جمع‌آوری کرده است و تنها در جلد ششم آن ترجمه فرانسوی متن ضمیمهٔ متن عربی است. قسمتهایی از نسخهٔ اصلی آثار عربی که از بین رفته‌اند در کتب فارسی باقی مانده‌اند. از میان آثاری که ترجمه و چاپ شده‌اند [و. بارتولد، سفرنامهٔ آسیای میانه] فصل مربوط به آسیای میانه است که نوشتهٔ گردیزی[1] در (قرن یازدهم میلادی) است. توصیه می‌شود اثر جغرافی‌نگار ایرانی اواخر قرن دهم که با عنوان «کتب خطی تومانسکی» شهرت یافته است منتشر گردد (مقالهٔ آ.گ. تومانسکی که پیرامون این اثر است در نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی (امپراتوری) روسیه، جلد دهم، چاپ شده است)[2]. جامع‌ترین کاری که در زمینهٔ تاریخ ادبیات عرب شده است اثر
C. Brockelmann, Geschichte der arabisches litteratur
است. آثار آ. ی. کریمسکی به زبان روسی است (اطلاعاتی راجع‌به تاریخ ساسانیان و ایران اسلامی توسط همین شخص تهیه شده است[3]). گزارش کوتاهی نیز از واسیلی بارتولد به نام جهان اسلام موجود است [دنبالهٔ این کتاب، تحت عنوان ایران زیر چاپ است[4]].

در تاریخ نیز همچون سایر علوم در ایران، غالباً از زبان عربی برای کارهای علمی جدی استفاده می‌شد. حال آن‌که خلاصه آثار برای فهم عامه به زبان فارسی بوده است.

مورخان عصر سلجوقی نیز از زبان عربی استفاده می‌کردند. انوشیروان بن خالد کاشانی وزیر یادداشتهای خود را در قرون دوازدهم به زبان فارسی تحت عنوان

---

۱. این اثر گردیزی سه بار توسط افراد ذیل منتشر شده است: محمد ناظم (سال ۱۹۲۸)، محمد قزوینی (سال ۱۹۳۷) و سعید نفیسی (سال ۱۹۵۴)؛ ر.ک. به: کتابنامه چاپ‌کنونی این کتاب، جلد اول، ص ۶۲۳ ـ یو. برگل.

۲. ر.ک. به: آ.گ. تومانسکی، جغرافیدان ایرانی سدهٔ دهم که جدیداً شناخته شده است، گزارشات او راجع به اسلاو و روسها، ـ «نشریه بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی (امپراتوری) روسیه، جلد دهم، ۱۸۹۷»، صص ۱۲۱ ـ ۱۳۷ـ یو. برگل.

۳. ادبیات عرب، تاریخ عربها، تاریخ ساسانیان، تاریخ ایران.

۴. این کتاب در سال ۱۹۲۶ منتشر گردید. یو ـ برگل.

«انحطاط عصر وزیران و وزیران عصر انحطاط» به رشتهٔ تحریر کشید. ولی این اثر تاکنون تنها در تقریرات عربی عمادالدین اصفهانی به دست ما رسیده است که با چندین تصحیح مختصر بنداری در نشریهٔ «Recueil de textes relatifs ai'Histoire des Seldjaucides» جلد دوم، برای چاپ در هائوتسما (Houtsma) آماده شده است. باقی مجلدات این اثر ربطی به تاریخ مناطق ساحلی خزر ندارند. آثاری در زمینهٔ تاریخ محلی نوشته شده است که به نظر من تنها برای ساحل جنوبی دریای خزر است. از میان چنین آثاری که تاکنون به دست ما رسیده و (به زبان انگلیسی) ترجمه شده است تنها «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار (آغاز قرن سیزدهم) است[1].

در عصر مغولان، ادبیات تاریخی به زبان فارسی پیشرفت قابل توجهی یافت، در ضمن آثار جدی علمی نیز این زمان به زبان فارسی نوشته می‌شدند. کتاب «Histoire des mongols D'ossona» (سال ۱۸۳۴) که در زمنیه تاریخ مغولان از روی منابع اسلامی نوشته شده» تاکنون محفوظ مانده است. مطالب کتاب تا اندازه‌ای یکجانبه است. در این کتاب، توجه مؤلف غالباً معطوف به آثاری است که توسط مغولان از بین رفته‌اند. در این کتاب به شکوفایی فرهنگ ایرانی که تحت تأثیر روابط بسیار پرجنب‌وجوش عصر مغول در خشکی و دریا بوجود آمده بود توجهی مبذول نشده است. مقالهٔ واسیلی بارتولد تحت عنوان «کتیبه پارسی دیوار مسجد منوچه آنی» (سری آنی، شماره ۵) دربارهٔ حکومت مغولان و فرهنگ آنان در ایران است و نیز نقد او در نشریهٔ («جهان اسلام» در سال ۱۹۱۲) و مقدمهٔ بلوشه (E. Blochet) پیرامون چاپ کتاب رشیدالدین است. کار بزرگ رشیدالدین که در زمینه تاریخ جهان (آغاز قرن چهاردهم) است، آخرین سخن این تاریخ‌نگار ایرانی است. هدف مؤلف شرح روایات تاریخی مغولان و اقوام تابع مغولان و اقوامی بود که با آنان در ارتباط بودند. وی کوشید تا با همکاری دانشمندانی از میان اقوام مذکور این مهم را به انجام رساند. دو دانشمند چینی، یک راهب بودایی اهل کشمیر، یک استاد روایات مغولی و، احتمالاً، یک کشیش فرانسوی از زمرهٔ همکاران او بودند. اقدام به کاری چون گنجاندن تاریخ جهانی در یک کتاب با شرکت دانشمندان کشورهای مختلف از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر کاری است که

---

۱. ر. ک. به: ابن اسفندیار، ترجمه براون، متن فارسی آن توسط عباس اقبال در سال ۱۹۴۱ منتشر شده است. ـ یو. برگل.

بعدها حتی یک بار هم تکرار نشد و در حال حاضر نیز به جهت وجود اختلافات فاحش در روایات فرهنگی این کشورها، انجام آن میسر نیست.

در زمان حیات رشیدالدین، بناکتی به منظور استفاده همگان خلاصه‌ای از اثر وی فراهم آورد، علت اینکه اثر رشیدالدین تاکنون از شهرت کافی برخوردار نشده، آن است که حتی در تاریخ ادبیات فارسی ادوارد براون (به زبان انگلیسی) و نیز شرح تاریخ اروپا اسامی تمام پاپ‌ها از روی نسخهٔ بناکتی اقتباس شده است. حال آن که تمام جزئیات آن نقل کتاب رشیدالدین بوده است. آثار تاریخی و جغرافیایی حمدالله قزوینی به نیمهٔ نخست سدهٔ ۱۴ میلادی تعلق دارند. هر دو اثر وی ترجمه و به چاپ رسیده است. اولی، به‌صورت خلاصه در انگلستان[1] ترجمه و چاپ شده است. در ضمن قسمت اعظم این دو نشریه که به زبان انگلیسی است، در مجموعهٔ یادنامهٔ گیب[2] (Gibb's oriental Series) آورده شده است. اثر تاریخی او، وقایع را به‌طور مختصر بیان می‌کند. به عقیدهٔ ناشر کتاب براون، این اثر کتاب آموزشی ممتازی است. نشریهٔ براون چاپ تصویری یک کتاب خطی است. ضمناً کتب خطی بسیار زیادی وجود دارند که بعضی از آنها دارای متن‌های بهتری نسبت به چاپ تصویری آن کتاب خطی براون می‌باشند. اثر جغرافیایی حمدالله قزوینی[3]، بر خلاف اکثر کارهای جغرافیایی همین دوره تنها یک اثر رو نویسی شده از روی تألیفات دیگران نیست، بلکه یکسری گزارشات جامع جغرافیایی و فرهنگی ـ تاریخی زمان خود، از جمله گزارشهایی دربارهٔ درآمد بعضی از ولایات تحت سلطهٔ مغولان در ایران است. جغرافی‌نگاران سده ۱۵ میلادی از جمله باکوی و جرجانی به خلاف وی تنها به تکرار نوشته‌های گذشتگان پرداختند. تنها جنبهٔ مستثنی چند مطلب باکوی دربارهٔ باکو است. باکوی نظیر مؤلفان قرن دهم بی‌آن که از ارودی زرین و سرای سخنی به میان آورد، از خزران و اتِل‌ها یاد کرده است. تقریر فرانسوی کار

---

۱. ر.ک. به: حمدالله قزوینی، تاریخ گزیده، نشر و ترجمهٔ براون ـ یو. برگل.

۲. نام صحیح آن در چاپ اول چنین است: «E. j. W. Gibb Memorial Series» یو. برگل.

۳. حمدالله قزوینی، انتشارات لواسترانژ، II ـ I ـ

The goeoraphical part of the nural - al - qulūb composed by Homd - Allah Mutawafi of qazwin in 740 (1340). Ed by G. le Strange, Leyden - London, 1915, trans. by G. Le srtange, Leyden - London, 1919 («E.J. W. Gibb Memorial» Series, XXIII, 1 - 2). یو.برگل

باکوی در دو جلد با نام «Notices et extraits» درکتابخانه پاریس موجود است.

درباره منابع موجود مربوط به تاریخ تیمور، در مقالهٔ واسیلی بارتولد از جنبش‌های مردمی سمرقند در سال ۱۳٦۵ (نشریهٔ بخش شرقی مؤسسه باستانشناسی «امپراتوری» روسیه، جلد هفدهم) یاد شده است. در پیشگفتارهای ل. زیمین و بارتولد پیرامون «کارنامهٔ روزانه لشکرکشی تیمور به هند» که در واقع تصحیح بسیار قدیمی تاریخ رسمی تیمور است مطالبی ارائه شده که توسط ل. زیمین منتشر گردیده است[1]. تاریخ رسمی تیمور با تصحیح نهایی آن‌که متعلق به شرف‌الدین یزدی (ظفرنامه) است تاکنون نه به صورت یک نشریهٔ انتقادی در آمده (نشریه کلکته راضی به اینکار نمی‌شود)، و نه به‌صورت قانع‌کننده‌ای ترجمه شده است (ترجمهٔ Petit de la Croix که در قرن هیجدهم انجام شده بود مدتهاست از بین رفته است). کار مورخ مازندرانی، ظهیرالدین مرعشی که توسط محقق مشهور دورن Dorn منتشر شده است از نظر تاریخ لشکرکشیهای تیمور در ساحل جنوبی دریای خزر واجد اهمیت خاصی است. این اثر مرعشی[2]، به ضمیمهٔ تحقیقات خانیکوف[3] و ملگونوف[4] مآخذ مهمی برای مطالعهٔ تاریخ کشورهای دریای خزر[5] محسوب می‌شوند. دورن متونی را که باگذشتهٔ این مناطق[6] مربوط می‌شوند.

---

۱. ضمناً به منابع جدیدتر که درباره تاریخ تیمور و تیموریان است رجوع کنید: ـ یو. برگل
W. Hinz, Quellenstudien zur Geschichte der Timuriden, – «Zeitschrift der Deutschen Morgen - «ländischen Gesellschaft», Leipzig. Bd 90 (N.F, Bd 15). 1936. S.357-398., H.R. Roemer, Neuere Veröffentlichungen zur Geschichte Timurs and Seiner Nachfolger, – «Central asiatic journal», Vol. II. 1956, S. 212 – 232.

۲. ر.ک. به: خزر؛ Caspia؛ Beitrage؛ Geographica caucasica؛ تجزیه و تحلیل مقاله کاظم‌بگ؛ Die Geschichte Tabaristans؛ وگزارش Reise Bericht؛

۳. راجع به بعضی از کتیبه‌های عربی است؛ Memoire Sur l'ethnogrophie.

۴. راجع به ساحل جنوبی است؛ Das Südlichi ufer؛ اقتباس تاریخی

۵. باید به کارهای رابینو هم (که بدون شک برای بارتولد شناخته شده‌اند) اشاره نمود: Le Provinces Caspiennes; Rulers of Lahijan and Fuman; Rulers of Gilan. کارهایی از همین محقق راجع به مناطق ساحلی خزر وجود دارند که بعد از انتشار این اثر بارتولد منتشر گردیده‌اند. ر.ک. به: پانوشت شماره ۱ پیشگفتار همین کتاب بارتولد.

٦. ر.ک. به:
Dorn. Muhmmedanische Quellen zur Geschichte der Südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, hrsg, Übers, und erläuter Von B. Dorn, Bd I – IV, st. – pbg, 1850 – 1858.

جمع‌آوری، چاپ و ترجمه (به زبان آلمانی) کرده است. او دربارهٔ مناطقی چون گیلان و مازندران کارهایی ویژه در زمینهٔ تاریخ محلی آنها در دست نگارش دارد. او دربارهٔ بعضی از مناطق چون شیروان توانست از میان آثار وسیع تاریخی تنها بخشهای مربوط به این مناطق را گردآورد.

راجع‌به دودمان ترکمان آق‌قوینلو که در قرن پانزدهم در آذربایجان و غرب ایران حکمرانی می‌کردند کاری خاص به زبان فارسی انجام شده و در لندن در کتابخانه India Offica نگهداری می‌شود. این اثر نه تنها تاکنون منتشر نشده، بلکه مورد استفاده هم قرار نگرفته است[1].

تأسیس دولتهای بزرگ ایران و عثمانی باعث بوجود آمدن تاریخ‌نگاری رسمی در هر دو کشور گردید. حرفهٔ رویداد نامه نویسی بوجود آمد، ولی برخلاف تاریخ‌نگاری رسمی چین، تاریخ مطابق مدارک بایگانی نوشته نمی‌شد، و به‌طور کلی از کارهای بایگانی دولت اسلامی مراقبت پی‌گیری به عمل نمی‌آمد. قسمت اعظم این آثار ستایشگرانه بود. بهترین تاریخ ترکی که از روی منابع ترکی نوشته شده و تاکنون هم باقی است، کار هامراست که تاکنون بی همتا است[2].

(J. V. Hammer, Ceschichte des asmanischan Reiches, grossen theils aus bisher unbenützien handschriften and Archiven, Bd I- x, Pest 1827 - 1835).

اطلاعات کتابنامه‌ای مناسب برای تاریخ جدید ایران «Grundriss der iranishen Philologie» برای چاپ تدارک شده است. هدف از این اقدام، ارائه اطلاعات از تمام پیشرفتهای دانش اروپایی در زمینهٔ فقه اللغهٔ ایرانی است تا بتوان بدین طریق زبانها، ادبیات و تاریخ ایران را مطالعه نمود. تاریخ ایران دورهٔ اسلامی نازلتر از حد قابل قبول و به مراتب کوتاهتر از تاریخ ایران قبل از اسلام نوشته می‌شود. در این زمینه همهٔ مآخذ و

---

۱. برای شرح این اثر (تاریخ امینی) ر.ک. به:
V. Minorsky, Persia in A.D. 1478 – 1490. An abridged translation of Fodlullāh b. Rūzbihan khunjis Tarikh –ˉ i Alam - ara- yi Amini, london, 1957 (Royal asiatic Society monographs, vol. 27) - ب. استاویسکی

۲. درحال حاضر به متن ترکی این کتاب رجوع کنید:
Osmanth tarihi, C. 1 – 7, Ankara, 1947 – 1956 [C. 1 – 4 – I. H. uzincarsili; C. 5 – 7 – E.Z. Karal]

مدارک عمدهٔ آن زمان (در اواخر قرن نوزدهم) مطالعه و بررسی شده‌اند، ولی کار نقد آنها و روشنگری وقایع گاهی به امید بهتر شدن به تعویق می‌افتند. از سوی دیگر، علت مختصر و کوتاه بودن تاریخ ایران اسلامی از آن رو است که تنها بخشهای کوچکی از مدارک مورد استفاده قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، مؤلف (پ. هورن) اطلاعات کتابنامه‌ای جامعی ارائه می‌کند که قسمت بسیار با ارزش رسالهٔ او است. متأسفانه در این زمینه نیز نقص و عدم دقت مشهود است. برای تاریخ مناطق ساحلی خزر مهمتر از همه دوران پادشاهی شاه‌عباس کبیر است که اسکندر منشی در این باره اثری مشروح دارد. این اثر در ایران لیتوگرافی شده است.

اثر مالکولم[۱] که در سال ۱۸۱۵ چاپ و قسمتی از آن به زبان روسی ترجمه شده است، کاری مهم و جامع در زمینهٔ تاریخ ایران در قرن نوزدهم است. سال ۱۹۱۵ سایکس سیاح کوششی مبذول داشت و این کار قدیمی را نو کرد[۲]، ولی کتاب سایکس با اینکه در سال ۱۹۲۱ به چاپ دوم رسید، در حقیقت اثری ناموفق است (واسیلی بارتولد انتقادی بر کتاب او در «نشریهٔ مؤسسه جغرافیایی روسیه» نوشت[۳]). بعضی از گزارشهای او دربارهٔ کتیبه‌ها، بناها و بعضی مآخذ مکتوب غیر مشهور اروپا ارزشمنداند.

از میان آن مناطق کرانهٔ دریای خزر که به روسیه پیوستند، تنها برای داغستان کتابنامه‌ای مشهور توسط ی. کوزوبسکی جمع آوری گردیده که مربوط به آغاز قرن بیستم است. (در «کتابچهٔ بیاد ماندنی منطقه داغستان»، سال ۱۸۹۸، و در «مجموعهٔ داغستان» سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱)[۴].

---

۱. ر. ک. به:

j. Malcolm, History of Persia fram The most early Period to The Present time, containing an account of The religion, gouernment, usages and character of the inhabitants of That Kingdom, Vol. I – 2, London, 1815.

۲. ر. ک. به:

P.M. Sykas, A history of persia, Vol. 1 – 2, london, 1915; 2d ed: 1921.

۳. ر. ک. به: اخبار مؤسسه جغرافیایی امپراتوری روسیه، جلد L III ص‌ص ۱۸۱ - ۱۸۲.

۴. نظریه ب. استاویسکی: آثار کوزوبسکی در «کتابچهٔ بیادماندنی منطقهٔ داغستان»، سال ۱۸۹۵ و «مجموعهٔ داغستان» در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۴ منتشر شده است. ر. ک. به: کوزوبسکی، کار کتابنامه‌ای منطقه داغستان، - «کتابچهٔ بیاد ماندنی منطقهٔ داغستان»، ۱۸۹۵، ص‌ص ۵ - ۱ و ۲۶۸ - ۱ کوزوبسکی، کار کتابنامه‌ای منطقهٔ داغستان در طول سالهای ۱۸۹۵ - ۱۹۰۲- مجموعهٔ داغستان»، چاپ اوّل، تمیز خان ←

چنین کتابنامه‌ای تاکنون نه برای باکو و نه به‌طور کلی برای آذربایجان قفقاز تدارک نشده است[۱].

در آغاز سالهای ۱۸۴۰ عباس قلی آقا باکی خان اف کتابی تاریخی راجع‌به قفقاز اسلامی با نام «گلستان ارم» به زبان فارسی تألیف و به زبان روسی ترجمه کرده است، ولی تاکنون نسخهٔ اولیه و ترجمه آن هیچ یک به چاپ نرسیده‌اند. مورخ داغستانی، میرزا حسن افندی القادری از این کار عباس قلی آقا در سالهای ۱۳۰۷ هجری، ۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ میلادی برای یک کار تاریخی خود به‌نام «آثاری از داغستان [گذشته]» استفاده کرده است که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده و به هزینهٔ یک نفر میلیونر به نام زین‌العابدین تقی‌یف منتشر شده است. تقی‌یف هزینهٔ آثار ذیل را در ارتباط با احیای آثار آذربایجانی پرداخت کرده است: «دستور کامل زبان آذربایجانی» و دیوان شاعر سید عظیم شیروانی. کارهای مربوط به تاریخ قره‌باغ میرزا جمال[۲]، میرزا هادی گوزل بیگ و میرمهدی خیزانی چاپ و ترجمه نشده‌اند. حدود ۳۰ شعر با مشخصهٔ سیاسی، تحت عنوان کلی «برگهای از یاد رفته» (Unndulmush iapraklc) به‌صورت ضمیمهٔ روزنامهٔ «کمونیست» منتشر گردید. وظیفهٔ جمع‌آوری و انتشار داستانهای محلی معاصر پیرامون تصرف و سلطه روسها که توسط مرحوم پروفسورن. ای. وسلوفسکی و شاگردش واسیلی بارتولد در ترکستان مطرح گردیده هنوز در قفقاز اسلامی به صورتی منظم و پی‌گیر مطرح نشده است.

← شورا، ۱۹۰۲، قسمت دوم صص ۳۷۳ - ۴۱۵، ۱۲ - ۱۱۷؛ همین نویسنده، مدارکی برای کتابنامهٔ داغستان، - «مجموعهٔ داغستان» چاپ II، تمیزخان شورا، ۱۹۰۴، قسمت دوم، صص ۲۴۹ - ۲۵۷.

۱. نظریهٔ ب. استاویسکی: چنین کتابنامه‌ای هم اکنون به تصحیح پروفسور آ. و. باقری در دست چاپ است. (تاکنون چاپ نشده بود).

۲. این کتاب بعدها به زبان اصلی (فارسی) و دو ترجمه به زبانهای روسی و ترکی قفقازی در باکو چاپ و منتشر گردید - ویراستار.

خلاصه‌ای از تاریخ آذربایجان[1]

اگر در حال حاضر تنها به ولایت شمال غربی ایران و جنوب شرقی جمهوری قفقاز نام «آذربایجان» اطلاق می‌شود از آن رو است که این دو منطقه دارای ترکیب جمعیتی مشابهی هستند.

نام «آذربایجان قفقاز» تنها پس از انقلاب اکتبر بکار برده شد. پیش از این، زبان مردم آذربایجان قفقاز را «ترکی آذربایجانی» و یا(ترکی) می‌نامیدند. نام مزبور چه در محیط علمی و چه در زندگی مردم به همین صورت بکار گرفته می‌شد. حدود گستردگی این زبان از شمال و غرب مرز جمهوری آذربایجان فراتر رفته است. میرزا حسن افندی القادری مورخ داغستان بین لهجه‌های ترکی این منطقه تفاوت قایل شده و لهجه اهالی دربندراترکی آذربایجان (آذربایجان ترکی) و لهجه نواحی همجوار با دربند را ترکی جغتایی (چغتای ترکی) نامیده که گویش کومیکها و نوگایها است. البته نام دومی چندان مناسب به‌نظر نمی‌رسد (چنان که می‌دانیم، جغتایی نام زبان ادبی آسیای مرکزی است، حال آن که زبان کومیکها و نوگایها به زبان قرغیزی و غیره نزدیک است. بنا به نظررادلف Radlov این زبان به گروه زبانهای ترکی غربی تعلق دارد و با آن نزدیک است). درستر آن است که در میان ترکان داغستان مهاجرانی از شمال و نیز از جنوب ـ

---

۱. اشاراتی به ادبیات° جدید. رجوع شود به: پانوشت‌های مربوط به موضوع جایگاه مناطق کرانهٔ خزر در تاریخ جهان اسلام (آثار بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، صص ۶۴۹-۷۷۲) ـ ب. استاویسکی

آذربایجان ـ وجود دارند.

در غرب و جمهوری ارمنستان اقلیت قابل ملاحظه‌ای از اهالی به لهجه ترکی آذربایجانی سخن می‌گویند. مرز میان نواحی که در آنها لهجهٔ ترکی آذربایجانی رواج دارد، با مرزی که مردم آن به زبان ترکی عثمانی سخن می‌گویند به تقریب مطابق مرز سیاسی کنونی با ترکیه است.

این وحدت قومی تنها مربوط به زمان ترکی شدن منطقه است. در ادوار تاریخی گذشته رود ارس، که آذربایجان قفقاز را از آذربایجان ایران جدا می‌کند، مرز قومی قاطعی بود که سرزمین ایرانی ماد را از سرزمین اقوام یافثی جدا می‌کرد. اصطلاح اقوام یافثی را ن. یا. مارّ در مورد آلبانیا به کار گرفت. آذربایجان کنونی ایران تا زمان اسکندر مقدونی جزء لایتجزای سرزمین ماد بود و حکومت جداگانه‌ای نداشت. در جریان پیکار گوگمل (۳۳۱ پیش از میلاد) ساتراپ (شهرب) سراسر ماد شخصی با نام اثورپات بود. در سپاه او افراد آلبانیایی احتمالاً به صورت مزدور خدمت می‌کردند. پس از اسکندر نیز آثورپات همچنان فرمانروا بود. پس از او منطقه تحت فرمانش به صورت موروثی درآمد. بخشی از این منطقه که «مادخرد» نامیده می‌شد با نام اتورپات درآمیخت و نام جدیدی به خود گرفت. یونانیان این سرزمین را آتروپاتنا (آتروپاتن) و ارمنیان را آترپاتکان می‌نامیدند. نام آذربایجان از اینجا پدید آمد. تلاش برای توضیح دیگری پیرامون این نام، فاقد هرگونه پایه و اساس است. بویژه در تاریخ آتش‌پرستی و آئین زرتشت هیچ آگاهی پیرامون معنا و مفهوم دیگری از آذربایجان ایران و قفقاز از روزگاران کهن وجود ندارد.

در تاریخ آیین زرتشت، ماد از اهمیتی بسزا برخوردار بود. در روایات کهن زندگی زرتشت را نه با بخش غربی، بلکه با بخش شرقی سرزمین ماد، بویژه با شهر ری (واقع در شرق تهران) مربوط دانسته‌اند. آذربایجان از زمان اثورپات به عنوان نخستین استان ایرانی که در آن عکس‌العمل و مخالفت سیاسی و مذهبی علیه سلطه جویی یونانیان آغاز شده بود، شهرت و اهمیت یافت. پرستشگاه موجود در عمده‌ترین شهر آذربایجان آن روزگار که در جنوب شرق دریاچهٔ ارومیه واقع شده بود و اکنون تخت سلیمان نامیده می‌شود تا پایان عهد ساسانی همچنان به صورت پرستشگاه رسمی عمدهٔ ایران باقی و پا برجا بود. چنان که در ایران مرسوم بوده است به سبب فقدان تاریخ مدوّن و گستردگی

آثار حماسی، رویدادهای تاریخی با روایات اساطیری دورانهای کهن درآمیختند. از این رو روایات و داستانهای مربوط به زندگی زرتشت به آذربایجان، بویژه نواحی نزدیک به دریاچهٔ ارومیه نسبت داده شد. این جعل و تحریف مسلّم تاریخ، دانشمندان اروپا را گمراه کرد. با این که آتشهایی در نواحی اطراف باکو وجود داشت، مع‌هذا این سرزمین از دیدگاه آیین زرتشت از مقام و اهمیت کمتری برخوردار بود. حتی در آثار مؤلفان اسلامی، آگاهی از پرستش آتش در این سرزمین وجود ندارد. چنان که می‌دانیم آتشکدهٔ سوراخانی در سده ۱۸ میلادی بنا گردید. نوشته‌های مورخان باستان از جمله (آرستیو بولیس یونانی، همراه و همسفر اسکندر) و پلینیوس رومی (بنا به نوشتهٔ وارّون) دربارهٔ راه بازرگانی سراسر آبی هندوستان به دریای سیاه، بعضی از دانشمندان اروپایی را دچار گمراهی کرد. بنا به نوشتهٔ آنان کالا گویا از مصب آمودریا (گفته شده که به دریای خزر می‌ریخت) به مصب رود کورا (کر) و از مسیر علیای کورا به ریون حمل می‌شد. این اخبار از سوی تئوفانس میلتی که همراه و همسفر پمپه بود و نیز از سوی استرابون مردود شناخته شده است. بنابر اخبار مذکور، آلبانها به مصب رود کورا و دریا عنایتی نداشتند و به امر کشتیرانی در دریای خزر نمی‌پرداختند. پندار بافانه‌تر از آن نظریهٔ آ. پ. چایکوفسکی است که آخرین بار در کتاب او زیر عنوان «میهن اقوام آریایی نژاد» (مسکو، ۱۹۱۴) آمده است. وی به وجود رودخانه‌ای در دوران ماقبل تاریخ اشاره کرده که گویا از ایسیق‌گول به دریای خزر می‌ریخته و شاخه‌ای از رودهای آمو دریا و سیر دریا بوده است. وی به فاجعهٔ ایسیق کول به مثابه عامل انهدام آریاییان اشاره کرده است. اخبار کهن هندی و ایرانی دربارهٔ «هفت رود» مربوط به پنجاب است. به طور کلی هیچ آگاهی پیرامون گذشتهٔ آریاییان ماقبل هند عصر ودا در دست نیست.

در ایسیق کول اصولاً ویرانهٔ زیرآبی وجود نداشته است. قطعات آجر و چیزهایی که امواج آنها را به کناری افکنده‌اند هرگز نشانه‌هایی از روزگاران بسیار کهن به شمار نمی‌آیند. این قطعات حاصل ویرانیهای ادوار متأخرند. در قرن پانزدهم، احتمالاً در قرن شانزدهم، در دریاچهٔ ایسیق کول جزیره در آن جزیره و دژی وجود داشت. از آن پس این جزیره ناپدید گشت. نظر چایکوفسکی هیچگونه موفقیتی در دانش کسب نکرد. دلیل اشارهٔ من به این نکته آن است که آ. کووالفسکی در مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد نفت آذربایجان» که در تاریخ فوریه سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید، از نظر او پیروی کرده است.

آلبانیا تا زمان ساسانیان ما به النزاع میان ایران و روم بود. در زمان ساسانیان آلبانیا تمام و کمال به تابعیت ایران درآمد و به همراه آذربایجان ایران بخشی از کوست شمال محسوب می‌شد. اختلاف قومی آنان با آذربایجان از میان نرفت. در عهد اسلامی نیز گویش آذری مردم آذربایجان با زبان ارانی که احتمالاً از خانوادهٔ زبانهای یافثی بوده، اختلاف داشته است. مهمتر از آن، میان آذربایجان زرتشتی و آلبانیا اختلاف مذهبی وجود داشت. در آلبانیا همانند دیگر مناطق مرزی ایران آیین مسیح حاکم بود. فرمانروایان آلبانیا چه از دودمانهای محلی که در سالهای ۴۶۰ میلادی منقرض شدند و چه آنان که از دودمان ساسانی بودند و از پایان سدهٔ ششم میلادی برسرکار آمدند و در سده هفتم نیز بر این سرزمین حکومت کردند، هم پیرو آیین مسیح بودند.

استحکامات دربند را ساسانیان در نیمهٔ دوم قرن ششم در مرز شمالی آلبانیا به منظور جلوگیری از هجوم ترکان ساختند، زیرا آن زمان ترکان امپراتوری وسیعی را در کنار مرزهای چین، ایران و روم شرقی (بیزانس) تأسیس کرده بودند. خزران که وارث خانهای ترک در شرق اروپا بودند، در سال ۶۲۷ استحکامات دربند را تصرف کردند و بعنوان متحد هراکلیوس امپراتور بیزانس در جریان جنگ با ساسانیان به آلبانیا حمله کردند.

در تاریخ این نبرد بویژه در جریان آخرین پیکارها، سرزمینهای آذربایجان، قفقاز و ایران اهمیتی بسزا یافتند.

سقوط دولت ساسانیان از سوی عربها، یکباره به برقراری حاکمیت پایدار اسلامی نیانجامید. گاه فرمانروایان آلبانیا همزمان به عربها، بیزانسی‌ها و خزران باج می‌دادند. تنها در آغاز قرن هشتم بود که مناقشه بر سر آلبانیا (در متون اسلامی = ارّان) به سود اسلام خاتمه یافت. تا مدتی آیین مسیح در آلبانیا صورتی متفوق و حاکم داشت. اواخر سده دهم میلادی در شابران و شکّی (نوخا) اکثر اهالی مسیحی بودند. عربها نیز همانند ساسانیان حاکمیت خود را تا دربند گسترش دادند. در زمان خلافت هشام بن عبدالملک (۷۲۴-۷۴۳ میلادی) برادرش مسلمةبن عبدالملک استحکامات دربند را تصرف و بازسازی کرد. در ترویج دین اسلام هیچگونه اجباری وجود نداشت و مسیحیان و زرتشتیان در معرض پیگرد و آزار قرار نمی‌گرفتند.

اقامتگاه عاملان عرب ارمنستان و ارّان، شهر بردعه بود که در روزگار ساسانیان پرثوه

Parthav نامیده می‌شد. پرثوه به جای شهر کبلک (قَبَلَهْ) که تختگاه پیشین شاهان آلبانیا بود، از سدهٔ ششم میلادی به عنوان شهر عمده آلبانیا شناخته شد. هنگامی که آذربایجان، ارمنستان و ارّان از نظر کشاورزی و فرهنگ مادّی به صورت یک منطقه واحد درآمدند، حاکمان موروثی مسلمان زمام امور را دردست گرفتند و میان این سه منطقه وحدت سیاسی برقرار گردید. این وحدت منجر به پیدایش سلسلهٔ اسلامی سلجوقیان (در سده‌های ۹ـ۱۰ میلادی) و دودمان ایرانی سالاریان (سده‌های ۱۰ـ۱۱ میلادی) (که اصل و نسب آنان از گیلان است) گردید. از گزارشهای جغرافی‌نگاران مسلمان سدهٔ دهم میلادی می‌توان چنین استنتاج کرد که شهرهای مهم در مناطق شمالی قرار داشتند. بردعه و دربند، (آن زمان، تفلیس میان شهرهای قفقاز مقام سوم را داشت) بزرگتر از اردبیل شهر عمدهٔ آذربایجان بودند. شکوفایی شهرهای شمال با امر پیشرفت کشتیرانی و دریای خزر مرتبط بود. از زمانی که هنوز دیوار در بند تا درون دریا امتداد داشت، لنگرگاهی در آن موجود بود که در مقابل طوفان و نیز هجوم دشمن از آن حفاظت می‌شد). گذشته از آن بردعه از طریق راه بازرگانی که نخست از دوین Dvin و سپس از آنی Aniمی‌گذشت با بندر طرابوزان ارتباط داشت.

پیشرفت و شکوفایی شهر بردعه باحملهٔ روسها در سال ۹۴۴ متوقف گردید به گونه‌ای که دیگر سربرنیاورد. جای بردعه را شهر گنجه گرفت که تنها در زمان عربها رونق یافته بود. در سده‌های دهم و یازدهم میلادی دودمان کرد شدادیان بر این ناحیه فرمان راندند. بعد از استیلای سلجوقیان شدادیان منقرض شدند و سلطان ملکشاه سلجوقی (۱۰۷۲ـ۱۰۹۲) فرزند خود محمد را بر گنجه حاکم کرد. پس از او نیز امیران سلجوقی در گنجه حکمرانی کردند. در زمان سلطنت یکی از آنها به نام قراسنقر، در سال ۵۳۳ هجری مقارن با ۱۱۳۸ـ۱۱۳۹ میلادی زمین لرزه‌ای بوقوع پیوست که در آن، به روایتی ۲۳۰۰۰۰ نفر و بنا به گزارشی دیگر ۳۰۰۰۰۰ نفر کشته شدند. این ارقام گرچه اغراق‌آمیز بنظر می‌رسند، ولی خود نموداری از اهمیت و اعتبار شهر گنجه هستند. رویداد مذکور سبب شد تا دیمتری، تزار گرجستان از فرصت بهره جوید و بقایای شهر را دستخوش غارت و ویرانی سازد. او دروازه شهر را نیز به یغما برد. بنا بر گزارش یکی از مورخان اسلامی قراسنقر به گرجستان حمله کرد و دروازهٔ گنجه را بازپس گرفت، ولی این گزارش قابل اعتماد نیست، زیرا دروازه در صومعهٔ گلاتس در نزدیکی کوتائیسی

قرار داشت، جائی که کتیبه‌های ذیل در آن‌جا مورد بررسی و مطالعه قرار گرفتند: کتیبه گرجی، پیرامون شکوه و عظمت تزار دیمتری، و کتیبه خیلی قدیمی عربی سال ۱۰۶۳ / ۴۵۵. خود شهر بنا به گفتهٔ همان مورخ (عمادالدین) در زمان خود قراسنقر متوفی به سال ۵۳۵ هجری مقارن با ۱۱۴۱-۱۱۴۰ میلادی «با شکوه تمام» بازسازی گردید.

بعد از سرنگونی دولت سلجوقیان، دورهٔ ترکی شدن این مرزوبوم آغاز گشت و حاکمیت آذربایجان ایران و قفقاز به دست سلسله‌ای ترک به نام اتابکان آذربایجان، یا پهلویان (که به نام سردودمان آن به ایلدگزیان شهرت دارد) منتقل گردید. پایتخت آنها شهر تبریز بود که، به نظر می‌رسد، از گنجه کوچکتر بوده است، زیرا اندازهٔ محیط آن را ۶۰۰۰ گام نوشته‌اند.

شیروان نیز قلمروی مستقلی را تشکیل می‌داد. قسمت شرقی آلبانیای سابق، تحت حاکمیت شیروانشاهان قرار گرفت که مقر آنان شهر شماخی بود سلاطین سلجوقی سعی داشتند شیروان را زیر سلطهٔ مستقیم خود درآورند. این نیز سبب درگیری آنان با گرجیان گردید.

در نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم میلادی، میان شیروانشاهان و گرجیان اتحادی پدید آمد که طبق آن گرجیان در پیکارهای شیروانشاهان با دشمنان شمالی آنان را یاری می‌کردند. حدود سال ۱۱۷۵ میلادی شیروانشاه آخسیتان ناوگان روس را که مرکب از ۷۰ کشتی بود در نزدیکی باکو منهدم کرد. پس آنگاه شیروانیان با کمک گرجیان، شهرهای شابران و دربند را که درست قبل از آن، در سال ۱۱۲۳ میلادی از مسلمین گرفته شده بود، باردیگر از دشمنان بازپس گرفتند. دربند شهری اسلامی بود. بعدها این شهر زمانی متعلق به شیروانشاهان، و روزگاری دارای سلطانی خاص خود بود. بی‌گمان، برتری نظامی با گرجیان بود، زیرا لشکر گرجیان آزادانه به شهرهای مسلمان‌نشین نزدیک می‌شدند و از آنها خراج می‌گرفتند. وضع مذکور در دیدهٔ ساکنان این شهرها چنان عادی شده بود که وقتی گرجیان در سال ۱۲۲۲ میلادی به شهر بیلقان نزدیک شدند، هیچگونه اقدام احتیاطی از سوی ساکنان شهر صورت نگرفت. اهالی قصد داشتند از گرجیان بخواهند تا آنها را از پرداخت خراج معاف دارند، ولی اینبار گرجیان مسلحانه به شهر حمله کردند و ساکنان آن را به هلاکت رساندند.

سلسلهٔ اتابکان آذربایجان در سال ۱۲۲۵ میلادی به دست آخرین فرد از دودمان

خوارزمشاهیان منقرض گردید. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که به‌هنگام تصرف حکومتش به دست مغولان فرار اختیار کرده بود، در آغاز به هند رفت، ولی پس از خروج مغولان به همراه لشکرش به ایران بازگشت. جلال‌الدین در آخرین سال حکومت خود ۱۲۳۱ میلادی قصد داشت قیام مردم گنجه راکه در آن به قتل عام خوارزمیان پرداخته بودند سرکوب کند، ولی از آنجایی که جلال‌الدین برای شهر ثروتمند مذکور ارزش زیادی قائل بود، لذا پس از تصرف آن تنها به کشتن ۳۰ نفر از ساکنان آنجا که مردم آنها را بعنوان مسببین قیام معرفی کرده بودند، اکتفا نمود. گنجه در سال ۱۲۳۵ به هنگام تصاحب آن توسط مغولان آسیب بیشتری دید. مغولان در سال ۱۲۳۹ دربند را هم گرفتند. هیچیک از این شهرها دیگر شکوه پیشین را باز نیافتند، ولی در آن زمانی که ارّان جزو ولایت حکومتی گردید که توسط مغولان بعد از تصاحب بغداد (سال ۱۲۵۸) به دست هلاکوخان نوه چنگیزخان، بوجود آمده بود، شهر گنجه به‌عنوان شهر مهم ارّان محسوب گردید.

خانهای مغول شیفتهٔ بخش غربی آذربایجان ایران بودند. بناهای تبریز که از شهرت بسزائی برخوردارند مربوط به دوران غازان خان (۱۲۹۵ ـ ۱۳۰۴) هستند، و این زمانی بود که مغولان تحت تأثیر کامل اسلام و فرهنگ اسلامی قرار گرفتند. در زمان حکومت مغولان، تبریز شهر بزرگی شد، به گونه‌ای که محیط آن به ۲۵۰۰۰ گام می‌رسید. شهر محمودآباد نیز توسط غازان خان ساخته شد (نام اسلامی غازان، محمود بود). سدهٔ چهاردهم در شهرهای بردعه، باکو و دربند نیز بناهایی ساخته شد و شماخی به‌عنوان پایتخت شیروانشاهان باقی ماند.

ضمن تشکر از حمدالله قزوینی مؤلف سدهٔ چهاردهم میلادی ما به اطلاعات موثقی دربارهٔ تولید درآمد بعضی از ولایات پی‌بردیم، بدین قرار که مثلاً از مناطق قفقاز، بیش از همه از گرجستان عایدی می‌رسید که برابر با ۱۲۰ تومان یا حدود ۹۰۰۰۰۰ روبل بود (هر تومان ۱۰۰۰۰ دینار و هر دینار برابر یک سکهٔ ۳ مثقالی نقره و معادل ۷۵ کوپیک بود)، از ارّان ۱/۴ گرجستان (کمی بیش از ۳۰ تومان)، از شیروان به اندازهٔ تقریباً نصف ارّان (۱۱ تومان و اندی).

گرجستان منطقهٔ وسیعی بود، چون همانند تزار نشین پیشین گرجستان، قسمتی از ارمنستان به ضمیمهٔ شهر آنی جزو محدودهٔ آن به شمار می‌آمد. این زمان در دربند که

اهمیت خود را به عنوان بندری دریایی از دست داده بود نوعی رکود مشهود گردید. در سده سیزدهم میلادی تنها فضای فاصل میان دیوارها به عنوان محدودهٔ این شهر محسوب می‌گردید (در قرن دهم میلادی این شهر، چه از عرض و چه از طول وسعتی بمراتب بیش از این داشت). در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم تنها بخش بالای شهر مسکونی بود که مجاور دژ قرار داشت و کلاً $\frac{1}{6}$ فضای بین دیوارها را تشکیل می‌داد. ممکن است رکود دربند به جهت اوجگیری شهر باکو به عنوان بهترین لنگرگاه دریای خزر بوده باشد. این زمان کشتیرانی در باکو رواج داشت. چنان‌که‌گاه دریای خزر به نام دریای باکو نامیده می‌شد. در قرن سیزدهم میلادی نیز بازرگانان اهل جنوآ به‌خاطر خارج ساختن ابریشم گیلان، کشتیهای خود را از دریای سیاه به‌سوی خزر حرکت دادند، که این تنها نمونه در تاریخ است.

وصف باکو را ما اولین بار در قرن چهاردهم از حمدالله قزوینی[۱] وسپس درقرن پانزدهم از عبدالرشید باکوی تنها جغرافیدان مسلمانی که اصل ونسب آن از باکو بود دانسته وشناخته‌ایم.

حمدالله قزوینی تنها از قلعه‌ای بر بالای کوه وارتفاعات شهر، یاد کرده است. عبدالرشید باکوی از وجود دو قلعه یاد کرده است که یکی بربالای تپه قرار داشته وتقریباً تمام وکمال از میان رفته است، دیگری برساحل دریا که آنچنان قوی به نظر رسیده که حتی مغولان نیز نتوانستند آنرا تصرف کنند. باکو که در زمان خلیل‌الله شیروانشاه (۱۴۱۷ - ۱۴۶۲) و فرخ یسار (۱۴۶۲ - ۱۵۰۱) به رفاه وثروت زیادی رسیده بود جزو خاک شیروان محسوب می‌گردید. کاخ شیروانشاهان در باکو ویک سری از بناهای دیگر به خلیل‌الله تعلق داشته است.

به هنگام سلطنت دودمانهایی که جانشین خانهای مغول شدند، چون: جلایریان، ترکمنهای قراقویونلو، آق یویونلو تبریز به عنوان یک مرکز سیاسی باقی ماند.

تیمور استیلاگر آسیای مرکزی نیز نسبت به آذربایجان ومناطق قفقاز توجه داشت. او در سال ۱۳۹۶ میلادی برای فرزند خود میرانشاه منطقهٔ فرمانروایی خاصی از دربند

---

۱. قس: ای. پ. پطروشفسکی ، حمدالله قزوینی به مثابهٔ مأخذی پیرامون تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی شرق ماوراء قفقاز ـ اخبار آکادمی علوم اتحاد شوروی، بخش علوم اجتماعی، ۱۹۷۳، شماره ۴، ص ۹۰۶، زیرنویس ۱۱ همچنین آثار بارتولد، جلد دوم، قسمت اول، ص ۷۲۱، زیرنویس ۱۵.

وباکو تا بغداد واز همدان تا روم (آسیای صغیر) پدید آورد. در سال ۱۴۰۱ میلادی ترعه برلاس [گیائورآرخی (گبرآرخی) کنونی] به دستور او حفر گردید، و درسال ۱۴۰۳ میلادی شهر بیلقان بازسازی شد. این هنگام، بخشی از مناطق قفقاز برای خلیل‌سلطان پسر میرانشاه (که مورد بی مهری واقع شده بود) درنظر گرفته شد. ولی او به فکر استفاده از آن نیافتاد زیرا وی تیمور را در زمان لشکرکشی به چین همراهی کرد وبعد از مرگش سمرقند را تصاحب نمود.

شیوخ اردبیل ونیروی جنگی آنان که بنیادگزار ایران شیعی بودند، از میان ترکان آذربایجان برخاستند. شیوخ مزبور سعی داشتند بخشهای شمالی را مطیع خود سازند: شیخ جنید با ترکمانان آق قویونلو که توسط شیروانشاه احضار شده بودند به نبرد پرداخت. تنها اسماعیل پسر حیدر، مؤسس فرمانروایی ایران جدید، موفق به تسخیر شیروان ودربند شد.

تاریخ جدید جهان اسلام با تأسیس چند دولت بزرگ اسلامی از تاریخ سده‌های میانه متمایز است. در سده‌های میانه بخش بزرگی از دولتهای اسلامی کوچک بودند. اینان به صورت دودمانی ظهور می‌کردند و سپس در برابر دودمانی دیگر منقرض می‌شدند.

آذربایجان ومناطق قفقاز چندین بار صحنه پیکار میان دولتهای بزرگی چون ترکان اهل تسنن وایرانیان شیعی مذهب گردید.

نیمه دوم قرن شانزدهم مقارن بزرگترین موفقیت‌های ترکان موقت عثمانی بود. سلطان مراد سوم از شورشهایی که پس از مرگ شاه طهماسب در ایران روی داد به سود خود بهره جست واز سال ۱۵۷۸ میلادی توانست، نخست در شمال و سپس در جنوب یا آذربایجان ایران به شهرهایی دست یابد. هشت شهری که در سال ۱۵۷۸ توسط ترکان مسخر شد عبارتند از: آرش، شماخی، قبله (کبلک)، باکو، شابران، دربند، محمودآباد، سلیان. در ضمن چنان که معلوم گشته از میان این شهرها، شهر شابران در آن روزگار هنوز اعتبار خود را از دست نداده و آن ارزش واعتبار به قوبا (قبه) منتقل نشده بود.

حکمرانی شیروان از سوی ترکان عثمانی به ۱۴ سنجاق ودربند به ۷ سنجاق تقسیم شده بود. مناطقی از قفقاز و آذربایجان ایران که به تصرف ترکان عثمانی در آمده بودند طبق عهدنامه صلح‌آمیز سال ۱۵۹۰ در ظاهر به ایران واگذار گردیدند. تصرف سواحل دریای خزر برای ترکان عثمانی اهمیت فراوان داشت. زیرا از این رهگذر نه تنها با ایران،

بلکه با خانات ترکستان نیز ارتباط مستقیم برقرار می کردند. اهالی ترکستان می‌توانستند از طریق مانقشلاق وشیروان، بدون عبور از قلمروی ایران به زیارت مکه بروند. اما حکومت ترکان عثمانی مدت درازی دوام نیافت. سال ۱۶۰۳ میلادی شاه عباس جنگ را از سرگرفت وبه تدریج تمام متصرفات ترکان از چنگ آنان خارج شد. موفقیتهای مهم او (تصاحب گنجه، باکو ودربند) مربوط به سال ۱۶۰۶ میلادی بوده است. او در همه جا بناهایی احداث کرد و گنجه را به محل جدیدی اندکی دورتر از مکان پیشین در مسیر جریان رودخانه منتقل نمود. دیوارهای باکو برای آخرین بار توسط او ساخته شد. دیوارهای دربند نیز تجدید بنا گردید. برج سنگی بلندی در وسط دریا ساخته شد و به دیوارهای ساخته شده درخشکی متصل گردید. این دیوارها را برای مقاصد کشتیرانی بنا نکرده بودند، بلکه هدفهای مشخصی در کار بود. هدف از اقدام مزبور آن بود که کاروانها نتوانند از طریق محلهای کم عمق دریا این قسمت شهر را دور بزنند واز پرداخت عوارض رهایی یابند. به هنگام سفر آدام‌اولئاریوس در (سال ۱۶۳۸ میلادی) این برج و دیوارهای داخل دریا وجود نداشتند. ازگزارش اولئاریوس چنین بر می‌آید که این زمان روایات منقول ترکمانان دربارهٔ بعضی از شهرهای قفقاز و آذربایجان بوده وسپس به دست فراموشی سپرده شده‌اند. در نزدیکی دربند به آرامگاه «امام» قورقود اشاره شده است. جز از اولئاریوس، یک سیاح عثمانی به نام اولیا چلبی نیز از این نکته یادکرده است) که اسقف بزرگ و حافظ حکمت مردمی بوده و مجموعه‌ای از روایات که به «کتاب دده قورقود» شهرت یافته در باره این شخص است. این کتاب در یک نسخه خطی نگهداری شده بود ولی این اواخر تنها در ترکیه انتشار یافت. در ارومیه به آرامگاه بیورله خاتون همسر غازان بیگ، قهرمان اصلی آن دوره اشاره شده است که نام وی را جز در سفرنامه اولئاریوس وکتاب دده‌قورقود نمی‌بینیم.

نخستین کوشش روسها در داغستان که به اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی مربوط می‌شود، به اندازه‌ای ضعیف بود که می‌توان آن را به نیروهای محلی، فارغ از دخالت نظامی دول بزرگ نسبت داد. لشکرکشی پترکبیر در سال ۱۷۲۲ میلادی، در زمان شورش ایرانیان، طبق معاهده پتربورگ در سال ۱۷۲۳ میلادی به نتیجه دیگری رسید، مقرر گردید تمام کرانه‌های غربی وجنوبی دریای خزر تا استرآباد به روسیه واگذار شود. آن معاهده به مورد اجرا درنیامد، قلمروی روس عملاً ازگیلان فراتر

نرفت، ولی ادعای روسها از سوی دولت عثمانی به رسمیت شناخته شد و پتراز سوی خود، به خاطر حفظ نوار ساحلی از تمام قسمتهای دیگر قفقاز به نفع ترکان چشم پوشید و شهر شماخی درشیروان به دولت عثمانی وباکو به روسیه واگذار شد. طبق پیمان روسیه وعثمانی، هر یک از دو طرف متعهد شدند تا در اجرای تمام ادعاهای خود به یکدیگر کمک کنند. مع‌هذا نادرشاه، فرمانروای جدید ایران موفق به بازگرداندن تمام متصرفات پیشین به این کشور گردید. روسیه تمام متصرفات خود را داوطلبانه به ایران واگذار کرد، ولی متصرفات عثمانی از طریق توسل به زور از دولت مذکور گرفته شد.

نادرشاه با اجرای کارهایی در جهت آبیاری دشت مغان در قفقاز خاطره‌ای خوش ازخود برجای نهاد، ولی از سوی دیگر، انهدام‌نهایی بردعه به نام او ثبت شده است. در اواخر سدهٔ هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم، جنایات روسیه که بامعاهدهٔ ترکمن چای سال ۱۸۲۸ به پایان رسیده بود دوباره از سرگرفته شد. بیش از همه، روسها سعی بر برقراری حاکمیت خود بر دریای خزر را داشتند وبرای این منظور دلایلی راجع به لزوم لنگرگاهی دربندرباکو جهت کشتیرانی ـ بازرگانی روس ارائه می‌دادند. در روح وصیت نامهٔ غیرمستند پترکبیر هیچ طرح استیلاگرانه گسترده‌ای وجود نداشت.

برای اینکه وارد حیطه سیاسی نشوم مایل نیستم پیرامون وضع قفقاز در دوران سلطهٔ روسهامطالبی به عرض برسانم.

اهمیت خاصی که برای تفلیس به عنوان تنها مرکز حیات معنوی در قفقاز قایل شده بودند، برای آذربایجان قفقاز کنونی ناخوشایند می‌نمود. حال آن که به عنوان نمونه در ترکستان ، مؤسسات فرهنگی (بخصوص موزه) علاوه برتاشکند در شهرهایی چون عشق‌آباد (پُلتوراتسک Poltoratsk) و سمرقند نیز وجود داشت. مسئله تأسیس دانشگاه تفلیس قبل از سال ۱۹۱۷ حل شده بود. پیرامون تأسیس دانشگاههای دیگر شهرها نیز سخنی در میان نبود. در نظر داشتند که تأسیس دانشگاه تاشکند به تعویق افتد، زیرا تفلیس بیش از تاشکند نیازمند تأسیس دانشگاه بود. برای دو دانشگاه در این سطح نیروی علمی کافی روس وجود نداشت.

هنگامی که ارتباط منطقهٔ دریای خزر با آسیای مرکزی تنها از طریق دریای خزر میسر گردید، اهمیت بازرگانی این منطقه افزونتر شد. افتتاح راه آهن اورنبورگ ـ تاشکند نیز به این ارتباطات جهت دیگری بخشید. اکنون نیز مسئله ارتباط راه آهن اروپا به

هندوستان همچنان حل نشده باقی مانده است. در سدهٔ هیجدهم، بازرگانی روسیه سعی داشت تا راهی از طریق قفقاز و ایران و نیز از ترکستان به هند بگشاید، عمده این نکته بود که کدامیک از این دو راه اروپا به هند می‌توانست برای تحکیم وضع مالی مناطق مربوطه از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، اما احتمال نمی‌رود حل این مسئله در آیندهٔ نزدیک مقدور و میسر باشد.

فهرست اعلام

الف

پ

ش

ص

ط

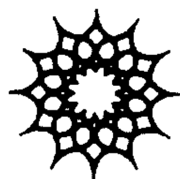
ظ

ع

В. В. Бартольд

Место прикаспийских областей в истории мусульманского мира

Переводчица
Лейла Робанша



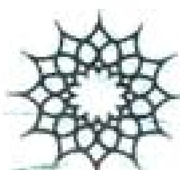
Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān, 1996

В. В. Бартольд

Место прикаспийских областей в истории мусульманского мира

Переводчица
Лейла Робанша



بها ۷۵۰۰ ریال

شابک ۴_۰۳۸_۴۲۶_۹۶۴
ISBN 964-426-038-4